

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهرا (س) درجه این مجله به موجب نامه شماره ۲۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی-پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهرا (س)
مدیر مسئول: دکتر سوسن قهرمانی قاجار
سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی
ویراستار فارسی: نادر خبازی
ویراستار انگلیسی: دل آرا مردوخی
دبیر اجرایی: خدیجه سهرابزاده

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران
دکتر محمدتقی امامی خوبی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری
دکتر اسماعیل حسن زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
دکتر محمدتقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر محمد سرور مولایی، استاد دانشگاه الزهرا (س)
دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر شهرام یوسفی فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۱۵۵۷۴-۲۶-۲۱
ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hi.zahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهرا (س) محفوظ است.
آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهرا (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی
کد پستی ۸۵۶۹۲۲۴۱ / تلفن: ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶

نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات بر اساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ضوابط مربوط به مقالات

۱. نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم رعایت کنند:
مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hii.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود:
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی)
۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
 - الف. مقاله در مجله تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
 - ب. نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
 - ج. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به‌عهده هیئت تحریریه است.)

منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می کنند، درخواست می شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می تواند پی گیری های متناسب قانونی داشته باشد.

ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی^۱ دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان نامه های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود. تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجو می تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان نامه های تحصیلی،^۲ در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان نامه های تحصیلی، دانشجو در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله ای گفته می شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می تواند زمینه ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.
ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.
پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می باشد.
۲. مقاله مأخوذ از پایان نامه به مقاله ای اطلاق می شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان نامه تطبیق کند.

ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیر مرتبط با پایان‌نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان‌نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی‌گیری‌های قانونی است.

ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی‌خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیر قابل قبول خواهد بود.

ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می‌تواند در صورت احراز تخلف به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه‌های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله‌ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می‌توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داوری‌ها تلقی کرد.

ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله‌ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه‌های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه‌ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف چینی، صفحه‌آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می‌باشد.

ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان‌نامه یا رساله) می‌توانند هم‌زمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجو) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم‌زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهراء(س) به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱. از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علیرغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوری نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۲، پیاپی ۱۲۲، زمستان ۱۳۹۵

مشروعیت آسمانی در آثار نوشتاری عیلام^۱

احسان افکنده^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۳/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۱/۲

چکیده

در دولت‌های نخستین، مهم‌ترین جنبه مشروعیت شاهان، تقدس نهاد شاهی بود که از شاه یک میانجی میان آسمان و زمین می‌ساخت. این تقدس عموماً به دو گونه کسب می‌شد: در گونه نخست، شاهان تجلی خدایان یا از تبار ایشان تلقی می‌شدند و یا به‌عنوان یکی از خدایان پرستیده می‌شدند (شاهی آسمانی). در گونه دوم شاهان هرچند مدعی اشکال پیشین الوهیت نبودند اما خود را برگزیده خدایان و نماینده آنان بر روی زمین قلمداد می‌کردند (شاهی مقدس). چنین به نظر می‌رسد که در آغاز تشکیل دولت در عیلام در میانه هزاره سوم پیش از میلاد، نوعی از شاهی مقدس در آن سرزمین رواج داشته است که نمونه مشابه آن در فرهنگ معاصر میان‌رودانی آن نیز دیده می‌شود. در دوران کهن تاریخ عیلام (اواخر هزاره سوم) تحت تأثیر ایدئولوژی سلطنتی میان‌رودانی، که

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2017.10299.1151

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی؛ e_afkande@sbu.ac.ir

با سلطه دودمان آکد در عیلام رواج یافته بود، برخی شاهان عیلامی تلاش نمودند تا به شیوه دودمان آکد خود را مجری اوامر خدایان و برگزیده آنان قلمداد کنند. در دوره دودمان سیماشکی نیز شواهدی از تأثیر اندیشه سلطنتی معاصر میان‌رودانی دیده می‌شود، چنان‌که بعضی فرمانروایان این دودمان تلاش کردند تا به شیوه شاهان دودمان میان‌رودانی اور سوم، کیش پرستش شاه را برقرار نمایند؛ پدیده‌ای که در عیلام نیز همچون میان‌رودان نتیجه‌بخش نبود. سرانجام القاب شاه در نوشته‌های عیلامی میانه و نوعیلامی، که در آن‌ها از فرمانروایان با لقب خدمتگزار و محبوب خدایان یاد شده است، نشان می‌دهند که شاهی مقدس در عیلام رواج داشته است.

واژه‌های کلیدی: عیلام، ایدئولوژی شاهی، شاهی آسمانی، شاهی مقدس.

مقدمه

نهاد شاهی در همه تمدن‌های نخستین جهان در رأس ساختار سیاسی اجتماعی جوامع قرار داشته است. ویژگی اساسی یک فرمانروا در جوامع نخستین، تقدس جایگاه وی بود و فرمانروایان مشروعیت خویش را ناشی از تأیید خدا(یان) می‌دانستند. دلایل این امر با موضوع باروری در ارتباط بود؛ بدین معنی که شاه با دارا بودن جایگاه مقدس می‌توانست باروری زمین، رمه و زنان را تضمین کند. تقدس مهم‌ترین ویژگی شاهان شمرده می‌شد زیرا وی را میانجی طبیعت و فراطبیعت یا به عبارت دیگر زمین و آسمان قرار می‌داد. این مقام متعالی وی در واقع توجیه و اساسی برای مشروعیت شاه و نهاد شاهی به شمار می‌رفت و می‌توان گفت که ویژگی تقدس شاه رابطه مستقیمی با مشروعیت وی داشت. نهاد شاهی در دوره باستان بسته به نحوه به دست آوردن مشروعیت به دو نوع تقسیم می‌شود: الف) شاهی آسمانی،^۱ ب) شاهی مقدس.^۲ اگرچه هر دو آن‌ها بر پایه مناسک

1. Divine Kingship
2. Sacral Kingship

آیینی و باورهای دینی مبتنی و از توسعه‌انگاره‌های سیاسی-اجتماعی جوامع نخستین منتج می‌شدند، باین حال این دو، نظر به اختلاف در روش‌های کسب مشروعیت یزدانی دارای تفاوت‌هایی نیز می‌باشند. نحوه به دست آوردن این مشروعیت و به بیان دقیق‌تر چگونگی و کیفیت ارتباط وی با خدایان از زمانی که پژوهشگران از یک سده پیش به تبیین مفاهیم اجتماعی و انسانی از طریق مطالعه دین پرداختند، تاکنون مورد بحث بوده است. شاهان آسمانی مشروعیت خود را به صورت ادعای تجلی خدایان یا قائل شدن تبار آسمانی برای خویش به دست می‌آوردند و شاهان مقدس اگرچه خود را آسمانی قلمداد نمی‌کردند اما میانجی آسمان و زمین تلقی می‌شدند.

مفهوم شاهی عیلام باستان به عنوان یکی از تمدن‌های نخستین به علت کمبود نبشته‌های شاهی، که بازتاب ایدئولوژی فرمانروایی در عیلام باشد، تاکنون چندان مورد بررسی قرار نگرفته است. یکی از مهم‌ترین این دلایل کمبود آگاهی‌های ما از دوره‌های تاریخی عیلام باستان است و داده‌های موجود نیز قلیل‌تر از آن هستند که در بازسازی جامعه عیلام کهن به پژوهشگران یاری رسانند. از آن گذشته، در بررسی آثار نوشتاری بازمانده از عیلام باستان باید به این نکته توجه کرد که نبشته‌های شاهی عیلامی که می‌تواند عمده‌ترین منبع پژوهش در خصوص سرشت مشروعیت شاهی در میان دودمان‌های حکومت‌گر عیلام باشد در مقایسه با نبشته‌های میان‌رودانی بندرت حاوی مطالبی هستند که در فهم بیشتر انگاره شهریاری به ما یاری رسانند. در چنین حالتی دور از انتظار نیست که مفهوم فرمانروایی در عیلام باستان بندرت موضوع پژوهش‌های تاریخ عیلام بوده باشد. از میان اندک پژوهش‌های صورت گرفته می‌توان به اثر مفیدی نصرآبادی در خصوص جنبه‌های شهریاری و ترسیم فرمانروا در هزاره دوم پیش از میلاد در عیلام اشاره کرد که در آن با تکیه بر یافته‌های باستان‌شناختی از جمله نقش برجسته‌ها و مهرها تلاش دارد گاه‌شماری عیلام کهن، به‌ویژه دودمان‌های شیماشکی و سوگل‌مخ‌ها، را بازسازی نماید (Mofidi-Nasrabadi 2009). همچنین مقاله پاتس در خصوص دربار و سلطنت در دوره نوعیلامی نیز به بررسی واژگان معرف قدرت در متون مربوط به دوره نوعیلامی پرداخته است (Potts 2010).

مقاله حاضر در نظر دارد تا با بررسی اندک نبشته‌های شاهی، که با مضامین ایدئولوژیک از عیلام باستان برجای مانده و همچنین القاب شاهی، ویژگی‌های نهاد شاهی در عیلام باستان و نحوه اکتساب مشروعیت شاهی توسط شاهان عیلامی را مورد بررسی قرار دهد.

بررسی مفاهیم

اصطلاحات به کاررفته در این باب یعنی «شاهی آسمانی» و «شاهی مقدس» خود محل بحث‌های فراوان بوده و با توجه به رویکرد پژوهشگران معانی مختلفی به خود گرفته‌اند. اصطلاح نخست یعنی «شاهی آسمانی» رابطه ژرفی با پژوهش‌های سر جیمز فریزر^۱ دارد که در اثر مشهور خود تحت عنوان «شاخه زرین»^۲ به میرا بودن خدایان - که وی آن‌ها را شاه - خدا می‌نامید - در اندیشه‌های انسان بدوی اشاره می‌کند (Frazer 1911: 9). این شاه - خدایان که فریزر آن‌ها را «شاهان آسمانی» می‌نامید به مجرد اینکه علائمی حاکی از زوال قدرت را از خود نشان می‌دادند، می‌بایست کشته شده و روانشان پیش از زوال به جانشینی نیرومند منتقل می‌گشت.^۳ پژوهشگران متأثر از او، در مقابل این گونه شاه - خدایان، شاهانی را که چنین خویشکاری و سرنوشتی نداشتند، شاه مقدس نامیدند (Feeley-Harnik 1985: 274 و همچنین Muller 1981: 239). این تصور از شاه - خدایان میرای جوامع آغازین، بعدها از سوی پژوهشگران این عرصه با چالش‌های جدی مواجه شد. برای نمونه هنری فرانکفورت مصداقی برای تصور فریزر از شاه آسمانی در تمدن مصر باستان یا میان‌رودان نمی‌یابد (Frankfort 1948: 287 و نیز Brisch 2008: 2). همچنین تلاش‌های فریزر برای استفاده از داده‌های جوامع آفریقایی به عنوان مصداق بیرونی شاه آسمانی با ناکامی مواجه گشت (Feeley-Harnik 1985: 275-276). با این حال هنوز برخی از پژوهشگران در مطالعات خود در باب شاهی آسمانی و شاهی مقدس در دولت‌های

1 . Sir James Frazer

2. Golden Bough

۳. فریزر در تلاش برای فهم خشونت و غیرعقلانی بودن چنین مناسکی، به آرمان‌های پیشرفت در انگلستان عصر ویکتوریا و ادوارد هشتم نظر داشته است (Feeley-Harnik, 1985: 274).

نخستین، همچنان تعابیر مکتب فریزر از این دو اصطلاح را مورد استفاده قرار می‌دهند (برای نمونه ژان-کلود مولر درباره‌ی شاهی آسمانی Muller 1981 و مارک آبله درباره‌ی شاهی مقدس Abélès 1981).

علی‌رغم اینکه تصور فریزر از این اصطلاحات دیگر چندان مورد استفاده نیست - به‌ویژه در پژوهش‌های خاور نزدیک باستان - این دو اصطلاح با تعابیر دیگری همچنان کاربرد دارند؛ بدین معنی که اصطلاح شاه آسمانی به شاهانی اطلاق می‌گردد که مدعی الوهیت (چه تجسم زمینی خدایان آسمانی و چه خدا به اعتبار خویشکاری خود به‌عنوان شاه) و یا نسب بردن از خدایان می‌باشند و در مقابل اصطلاح شاه مقدس در مورد شاهی به کار می‌رود که هرچند مدعی هیچ‌کدام از تعابیر فوق نیست اما به‌واسطه کردار و خویشکاری، خود را میانجی آسمان و زمین می‌داند (Pongratz-Leisten 2004). همچنین در خصوص مصادیق تاریخی شاهی آسمانی باید به این نکته اشاره کرد که برخی از شاهان پس از مرگ توسط جانشینان خود به مقام خدایی می‌رسیدند، عملی که نمونه‌های آن در تمدن میان‌رودان و بعدها به‌ویژه در دوران امپراتوری روم - از دوران اولیه‌ی آن یعنی دودمان یولیو-کلودیانی^۱ - رواج کامل داشت (Renger & Bendlin 2004).

از دیگر صورت‌های شاهی که شباهت‌های آن با شاهی آسمانی قابل‌انکار نیست، آیین پرستش روان نیاکان شاه یا شاهان در گذشته بود - همچنین در مواردی تنها روان بنیان‌گذار دودمان شاهی - که آن را می‌توان «کیش دودمان شاهی»^۲ نامید. این مناسک در موارد خاصی با به‌الوهیت رسیدن فرمانروایان در گذشته می‌آمیزد. با این حال، تقسیم شاهی به صرفاً دو گونه «آسمانی» و «مقدس» در بعضی از موارد ممکن است پژوهشگران را در بررسی مفهوم شاهی دچار مشکل نماید، زیرا در برخی از مقاطع، برای نمونه در تمدن میان‌رودان، تشخیص اینکه شاهی «آسمانی» به شمار می‌رود یا «مقدس» و در واقع تفکیک این دو از یکدیگر دشوار می‌نماید. از این‌رو بعضی از پژوهشگران، وجه تمایز و درک کنونی ما را از انسان و خدا، زمینی و آسمانی و در نهایت الهی یا انسانی، محصول اندیشه‌های ادیان ابراهیمی می‌دانند؛ درکی که نمی‌توان آن را به درک تمدن‌های نخستین

1. Julio-Claudian Dynasty (27 BC - 67 AD)

2. Royal Cult

(به‌ویژه مصر باستان و یا میان‌رودان در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد) از این مفاهیم تعمیم داد. عده‌ای نیز بر این گمان‌اند از آنجا که هر دو نوع شاه، کارکرد نسبتاً یکسانی را دارا بوده‌اند، می‌بایست این تمایز را نادیده انگاشت (برای نمونه نک. Gilbert 2008: 173-174 و نیز Brisch 2008). گروهی نیز متمایل به این نظر هستند که شاه «آسمانی» در عمل کاملاً با خدایان همسان انگاشته نمی‌شده است، بلکه فراتر از انسان و فروتر از خدایان بوده است (Winter 2008: 75). همچنین برخی پژوهشگران اظهار می‌دارند که باید تصور موجود از شاهی آسمانی را دارای درجه‌بندی دانست، یعنی می‌توان به تصور از شاهی قائل بود که آمیزه‌ای از ویژگی‌های انسانی و خدایی است (Selz 2008: 13). اگرچه فرض اخیر بیشتر بر پایه تفسیر داده‌های موجود از تمدن میان‌رودان در هزاره سوم ق.م - الواح سومری - داده شده است، با این حال نمی‌توان کاربرد آن را در بررسی شاه آسمانی در سایر زمان‌ها و مکان‌ها نادیده انگاشت.

در پژوهش حاضر با توجه به داده‌های کنونی تاریخ عیلام باستان، تعبیر دوم از اصطلاحات «شاهی آسمانی» و «شاهی مقدس» مورد نظر بوده است - البته با توجه به مواردی که در بالا در خصوص مشکلات تمایز آن‌ها از یکدیگر ذکر شد - نه تعبیر مکتب فریزر.

مشروعیت شاهی در عیلام

پیدایش و موجودیت سیاسی عیلام به‌عنوان یک قلمرو پادشاهی در جنوب غربی ایران امروزی - در شرق میان‌رودان - را می‌توان محصول آمیزش ویژگی‌های جغرافیایی و فرهنگی نواحی دشت خوزستان و نواحی مرتفع فارس در هزاره سوم پیش از میلاد قلمداد کرد؛ نواحی دشت که عیلامیان آن را شوش یا شوشون می‌نامیدند و نواحی مرتفع که در متون عیلامی به‌صورت آنزان و در متون میان‌رودانی آنشان یاد شده است. به نظر می‌رسد که در دوره پیش از تاریخ، نواحی دشت شوش با تمدن سومر (دوره اوروک) دارای روابط فرهنگی تنگاتنگی بوده است (به‌ویژه استقرارگاه‌های شوش ۲).^۱ با این حال می‌توان خاستگاه و پیدایش این موجودیت سیاسی را در سرزمین‌های مرتفع آنزان/آنشان دانست

۱. از لحاظ باستان‌شناسی شوش پیش از تاریخ به سه دوره شوش ۱ (۴۰۰۰-۳۷۰۰ ق.م)، شوش ۲ (۳۷۰۰-۳۱۰۰ ق.م) و شوش ۳ (۳۱۰۰-۲۷۰۰ ق.م) تقسیم می‌شود.

زیرا ریشه نام عیلام دلالت بر خاستگاه مرتفع این سرزمین دارد. در نخستین منابعی که به عیلام اشاره می‌کنند یعنی منابع سومری، این نام با اندیشه‌نگار NIM^۱ به معنی «بلند، رفیع» نشان داده شده است که بعدها در اکدی به نام elamtu/elammatum مبدل شد. در خصوص ریشه صورت اکدی نام عیلام، دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه از ریشه اکدی elûm به معنی مرتفع، برین آمده است و دیگر آن که این واژه از نامی که خود عیلامیان سرزمین خویش را بدان می‌خواندند یعنی Haltamti گرفته شده باشد (Álvarez-Mon 2012: 740). علی‌رغم این که واژه فوق دلالت بر نواحی مرتفع می‌کند، دیری نباید که با یکپارچگی هر دو بخش مرتفع و دشت، نام عیلام برای واحد جغرافیایی نوظهور به کار رفت؛ امری که تا پایان حیات سیاسی عیلام دوام آورد. تاریخ سیاسی عیلام عموماً به سه دوره کلی تقسیم می‌شود که هر کدام خود به چندین دوره عمده‌تأ مبتنی بر دودمان‌های حکومتگر تقسیم می‌شوند:^۲ عیلام کهن (۲۷۰۰-۱۶۰۰ ق.م.)، عیلام میانه (۱۵۰۰-۱۱۰۰ ق.م.)، نوعیلامی (۱۱۰۰-۵۳۹ ق.م.)

با توجه به نخستین اشاره‌هایی که در فهرست پادشاهان سومر به عیلام (غارث آن توسط انمبرگیسی^۳ پادشاه کیش) و دودمان اَوَن به‌عنوان جایگزین دودمان نخست اور شده است، می‌توان دریافت که نخستین دودمان شناخته‌شده عیلامی یعنی اَوَن در نظر مؤلف میان‌رودانی فهرست مزبور یک دودمان مشروع به شمار می‌آمده است. عموماً حوادث ذکرشده فوق را در سده ۲۷ ق.م. و به‌صورت دقیق ۲۶۷۵ ق.م. قرار می‌دهند (Potts 1999: 87-88). با توجه به موارد فوق می‌توان این نظر را مطرح کرد که عیلام از همان نخستین مراحل تشکیل حکومت با دولت‌های میان‌رودانی دارای ارتباطات فرهنگی و سیاسی خاصی بوده است. با تشکیل امپراتوری اکد در میان‌رودان، عیلام نیز تحت سلطه دودمان اکد درآمد؛ امری که تا دوران نَرام‌سین دوام آورد. واپسین و مهم‌ترین شاه دودمان

۱. سومری و اکدی کهن □

۲. ۱. عیلام کهن: دودمان اَوَن، دودمان سیماشکی، دودمان سوگُل مَخ؛ ۲. عیلام میانه: دودمان کیدینی (۱۵۰۰-۱۴۰۰ ق.م.)، دودمان ایگیلخکی (۱۴۰۰-۱۲۰۰ ق.م.)، دودمان شوتروکی (۱۲۰۰-۱۱۰۰ ق.م.)؛ ۳. نو عیلامی: نوعیلامی ۱ (۱۱۰۰-۷۷۰ ق.م.)، نوعیلامی ۲ (۷۷۰-۶۴۶ ق.م.)، نوعیلامی ۳ (۶۴۶-۵۳۹ ق.م.).

اَوَن پوزور-اینشوشینک^۱ نام داشت که هر دو ناحیه شوش و انشان را تحت حکومت واحدی درآورد و سرزمین خود را از شرق به سیماشکی^۲ و از غرب به استقرارگاه‌های شمال بابل توسعه داد. ظاهراً وی معاصر با اورنامو نخستین شاه اور سوم بود. پس از وی نواحی دشت شوش تحت تسلط مستقیم دودمان سومری اور سوم درآمد. در دوران سلطنت ایبی سین واپسین شاه اور سوم، یکی از واحدهای سیاسی شرق فلات ایران به نام سیماشکی با تسلط بر ناحیه انشان قدرت گرفت. اشتاینکلر خاستگاه این نیروی جدید را در همسایگی انشان می‌داند (Steinkeller 2007: 217). شاهان این دودمان به تدریج بر دشت شوش مسلط شده و حتی به میان‌رودان نیز حمله نموده و دودمان اور سوم را منقرض نمودند (۲۰۰۴ ق.م.). رابطه دودمان سیماشکی و جانشینان آنان یعنی سوگُل مَخ‌ها به درستی شناخته شده نیست، با این حال برخی دودمان اخیر را نمایندگان دودمان سیماشکی می‌دانند که از سوی پادشاه، نایب‌السلطنه^۳ سرزمین‌های مختلف عیلام شده بودند (Graef 2012: 267). اوج قدرت این دودمان در سده نوزدهم پیش از میلاد بود که در تحولات سیاسی میان‌رودان نقش اصلی را ایفا می‌کرد. فاصله زمانی میان دودمان سوگُل مَخ و نخستین دودمان دوره عیلامی میانه (کیدینی‌ها) در مدارک نوشتاری به خوبی ثبت نشده است با این حال می‌توان به پیوندهای میان‌دودمانی بین سوگُل مَخ‌ها و دودمان کیدینی قائل بود (Álvarez-Mon 2012: 750). دوره عیلامی میانه با سلطه کاسی‌ها بر میان‌رودان معاصر بود و عموماً میان دودمان‌های عیلامی میانه و دودمان کاسی بابل روابط سیاسی و حتی پیوندهای خویشاوندی برقرار بود. این پیوندهای خویشاوندی در دوره شوتروکی منجر به ادعای دودمان مزبور نسبت به تاج و تخت بابل گشت. ادعایی که شاهان دودمان اخیر یعنی، شوتروک نَخونته^۴ (۱۱۸۵-۱۱۵۵ ق.م.)، کوتیر نَخونته^۱ (۱۱۵۵-۱۱۵۰ ق.م.) و

1. Puzur-Inšušinak

2. Simaški

۳. در زبان سومری واژه سوگُل مَخ sukkaḫmaḫ به معنی پیک بزرگ بوده است و بعدها در دوران نوسومری اور سوم معنی نایب‌السلطنه به خود گرفته است. ظاهراً لقب مزبور در زمان تسلط دودمان سوم اور بر سرزمین عیلام توسط فرمانروایان دست‌نشانده آن‌ها در عیلام به کار برده می‌شد. پس از آن، لقب مذکور به شاهزادگان گماشته دودمان سیماشکی در عیلام اطلاق می‌شد اما در دوره دودمان سوگُل مَخ این لقب معنی شاه یافت و به فرمانروای مستقل این دودمان داده شد (در این خصوص نک. Graef (2012: 267) و Potts (1999: 160-162)

4. Šutruk Naḫḫunte

شیلخک اینشوشینک^۲ (۱۱۵۰-۱۱۲۰ ق.م.) تلاش نمودند با نیروی نظامی و تصرف میان‌رودان بدان جامه عمل بپوشانند. نتایج سیاسی و نظامی فتوحات دودمان اخیر - هرچند کوتاه‌مدت - انقراض دودمان کاسی بابل (۱۱۵۵ ق.م.) و سلطه موقت عیلام بر میان‌رودان بود. ذخایر به‌دست آمده بر اثر این توسعه‌طلبی‌ها باعث به‌وجود آمدن یک عصر زرین در عیلام شد. با شکست عیلام توسط نبوکدنصر یکم بابلی دوره عیلام میانه نیز به پایان رسید. دوران نخست از دوره نو عیلامی یعنی ۱۱۰۰ تا ۷۷۰ ق.م. را به دلیل فقدان مدارک نوشتاری و شواهد باستان‌شناسی عموماً «عصر تاریک» می‌نامند و آن را پیامد سقوط دودمان شوتروکی، افول مراکز شهری و افزایش شیوه زندگی مبتنی بر کوچ‌روی معرفی می‌کنند که از میان عوامل فوق، عامل اخیر (کوچ‌روی) را با ورود تدریجی اقوام هندواروپایی (ایرانیان) به منطقه مرتبط می‌دانند (Álvarez-Mon 2012: 754). دوران نو عیلامی^۳ (۷۷۰-۶۴۷ ق.م.) با نخستین اشاره به عیلام در متون نو آشوری آغاز می‌شود. سراسر این دوره عبارت از مبارزه‌ای طولانی و پردامنه میان دو دولت نو آشوری و نو عیلامی بر سر تسلط بر میان‌رودان بود که با تصرف، غارت و ویرانی شوش توسط آشوربانی‌پال (۶۴۷ ق.م.) خاتمه یافت. میروشجی تاریخ مزبور را خروج عیلام از مدارک تاریخی قلمداد می‌کند (Miroschedji 2003). با این حال شواهدی از وجود واحدهای سیاسی مستقل یا نیمه‌مستقل نو عیلامی در دست است؛ برای نمونه شاهانی در عیلام وجود داشتند که تا اوایل دوره هخامنشی خود را پادشاه آن ناحیه قلمداد می‌نمودند و نیز پادشاهی سمّتی^۳ در جنوب لرستان کنونی نیز خود را حاکم آن منطقه می‌خواندند. تنها در زمان حکومت داریوش بود که واپسین نشانه‌های یک دولت مستقل عیلامی نیز محو شد هرچند که تأثیرات سیاسی و فرهنگی چشمگیر عیلام بر هخامنشیان کاملاً مشهود است. (در خصوص موارد اخیر نک. به Henkelman 2003: 182-187, 214-227).

بررسی نهاد شاهی در عیلام موضوعی به‌غایت دشوار و پیچیده است. دلایل این امر به نسبت زیادی با کمبود شواهد و مدارک در این خصوص و نیز دانش اندک کنونی از زبان

1. Kutir Nahhunte
2. Šilhak Inšušinak
3. Samati

عیلامی در ارتباط است. برخلاف نبشته‌های شاهان میان‌رودانی، در اندک نبشته‌های شاهی که از همتایان عیلامی آن‌ها به جای مانده (به نسبت حجم وسیع نبشته‌های شاهی میان‌رودانی) بازتاب چندانی از ایدئولوژی شاهی و حتی مسائل سیاسی و نظامی مشاهده نمی‌شود و این در حالی است که بیشتر این نبشته‌های شاهی به ساخت پرستشگاه‌ها و ساختمان‌هایی با ماهیت دینی توسط شاهان عیلامی پرداخته‌اند. حال با در نظر گرفتن این موضوع که آگاهی ما از دین عیلامیان نیز به نسبت اندک است، تفسیر این گونه نبشته‌های شاهی نیز دشوار می‌شود.

همان گونه که پیش‌از این نیز گفته شد، در دوره پیش‌از تاریخ، به لحاظ فرهنگی رابطه تنگاتنگی میان اوروک (دوره عید) و استقرار گاه‌های شوش ۱ و شوش ۲ به چشم می‌خورد. آمیه با بررسی اثر مهرهای مربوط به دوره شوش ۱ به این نتیجه رسیده است که تصاویر «آغازین شاهان» بر روی این اثر مهرها بر تصاویر کاهن-شاهان اوروک مقدم هستند و در واقع پیشینه آغازین تصاویر مهرهای کاهن-شاهان اوروک هستند؛ بنابراین نهاد شاهی که وی آن را شاهی مقدس می‌نامد، در استقرار گاه‌های شوش ۱ ابداع و پس‌از آن به میان‌رودان منتقل شده است (Amiet 1986: 60).

در خصوص شاهی در اوایل دوره تاریخی مربوط به دودمان اَوَن اطلاع زیادی در دست نیست و تنها می‌توان بر اساس مختصر اطلاعاتی که فهرست شاهان سومری به دست می‌دهد ساختاری همچون شاهی سومری در دوره دودمان‌های آغازین سومر برای آن متصور شد؛ زیرا در صورتی که نهادی غیر از آن را تصور کنیم در درک این موضوع که چرا یک دودمان بیگانه در فهرست شاهان سومری به چشم می‌خورد با مشکل مواجه می‌شویم. همچنین این نکته را نباید نادیده گرفت که فهرست مزبور کاملاً گزینشی و بر اساس آنچه تدوین‌کنندگان آن مشروعیت دودمانی می‌دانستند ایجاد شده است تا آنجا که حتی از برخی از دودمان‌های در اصل سومری نیز از آن‌رو که تدوین‌کنندگان فهرست آن‌ها را شاهان مشروع سومر نمی‌دانستند، چشم‌پوشی شده است (نک. Van de Mieroop 2007: 43). ظاهراً شاهان دوران آغازین اَوَن پیش از آن که سارگون اکد عیلام را فتح کند، از لقب لوگل (شاه) و یا معادل عیلامی آن (sunki) استفاده می‌کرده‌اند که این لقب در نبشته

E2.1.1.8 سارگون به صورت LUGAL NIM.KI آمده است. همچنین در همان نبشته از فردی دیگر یاد شده که لقب انسی عیلام ÉNSI NIM.KI را دارد ولی نمی توان به رابطه این دو لقب کاملاً پی برد. تنها می توان فرض کرد که فرد دوم از رتبه ای پایین تر برخوردار بوده و یا از تابعان شاه اَوْن/عیلام محسوب می شده است. در طول دوران فرمان برداری عیلام از اکد، فرمانروایان عیلام از لقب انسی به جای لقب لوگل استفاده می کرده اند که این امر نشانگر تابعیت آن ها از شاهان اکد بود. لقب دیگری که در این زمان کاربرد داشت $G\ddot{I}R.N\acute{I}TA\ ma-ti\ ELAM^{ki}$ بود که به معنی «حاکم نظامی سرزمین عیلام» است (در این خصوص نک. Frayne 1993: 306).

در دوران نخست فرمانروایی پوزور- اینشوشینک واپسین شاه این دودمان، القاب مزبور همچنان به کار برده می شد که تأثیر نظام اداری و حکومتی میان رودان در آن ها آشکار است (Salvini & André 1989: 70). پس از استقلال اَوْن، وی مجدداً از لقب شاه اَوْن و همچنین لقب جدید «شاه نیرومند اَوْن» $da-n\acute{u}m\ LUGAL\ (z)a-wa-an^{ki}$ در نبشته های خویش استفاده کرد که در لقب اخیر به وضوح می توان تأثیر لقب اکدی «شاه نیرومند» را دید. نبشته های پوزور- اینشوشیناک از این جهت جالب توجه هستند که برای نخستین بار می توان به رابطه شاه و خدایان مورد پرستش نگاهی هر چند مختصر افکند. در یکی از نبشته های این شاه که شرح فتوحات وی در نواحی شرقی قلمرو اَوْن است، پس از شرح فتوحات، به تزئین پرستشگاه اینشوشینک و اهدای پیشکشی های گران بها به آن می پردازد و سپس در بخش فرجامین نبشته نیز نفرینی برای جلوگیری از برداشته شدن این نذورات آمده است که برای تحقق آن از اینشوشینک، شَمَش، اِنلیل، اِنکی، ایشتار، سین، نینخورسانگ و نرونه یاری خواسته شده است (نک. Potts 1999: 123: Table 4.12). چنان که دیده می شود به استثنای اینشوشینک و ایزدبانو نرونه^۱ که خاستگاهی عیلامی دارند، سایر خدایان متعلق به ایزدکده میان رودان هستند. هر چند در اهمیت اینشوشینک همان گونه که از نبشته مزبور برمی آید - نخست به عنوان خدایی که پیشکشی ها وقف وی شده اند و دیگر اینکه نام وی در خدایان ضامن نفرین در مرتبه نخست قرار دارد - نمی توان

1. Narunte

تردید کرد و این موضوع که نام خدای مذکور جزئی از نام خاص پادشاه است نیز مؤید این امر است، با این حال بیشتر خدایان فوق متعلق به میان‌رودان‌اند که این موضوع به‌خوبی بیانگر تأثیر ایدئولوژی شاهی میان‌رودانی (اکدی) در نبشته پوزور- اینشوشینک است. نکته دیگری که در تأثیر میان‌رودان بر ایدئولوژی شاهی پوزور- اینشوشینک جلوه‌گر می‌شود، حضور الگوهای اکدی در هنر شاهی این دوره است چنان‌که برای نمونه نه‌تنها پیکره پوزور- اینشوشینک شباهت چشمگیری با پیکره مَنیشیشو شاه اکد می‌یابد بلکه پیکره ایزدبانو نروته نیز که متعلق به همین دوران است نقش‌مایه‌هایی مشابه هنر دوره اکد و دوره گودئا را داراست (Eppihimer 2009: 150-152).

هرچند در تأثیر ایدئولوژی شاهی اکدی در این زمان نمی‌توان تردید نمود، با این حال شواهدی در دست است که نه‌تنها نشان می‌دهد الگوهای اکدی شاهی با الگوهای عیلامی در آمیخته بود بلکه پوزور- اینشوشینک الگوهای اصالتاً میان‌رودانی را در جهت ساخت یک قلمرو وسیع همچون پادشاهی اکد به کار برده است. شواهدی بر این موضوع را می‌توان در نبشته‌های وی دید:

«برای سرورش، پوزور- اینشوشینک، شاه نیرومند اُون، پسر شیمیشخوک^۱، در سالی که (ایزد) اینشوشینک، بر او (پوزور- اینشوشینک) نگریست (و) چهارسوی جهان را برای فرمانروایی (اش) (به او) بخشید، این پلکان سنگی را ساخت. هر آن‌که این نبشته را از بین برد، باشد که اینشوشینک، شَمَش و نرگال بنیانش را از هم بگسلانند و دودمانش را از میان برند! سرورم! اندیشه‌اش را برهم زن!» (نک). (Salvini & André 1989: 65).

در اینجا بن‌مایه میان‌رودانی / اکدی فرمانروایی بر چهارسوی جهان در چارچوب ایدئولوژی شاهی عیلامی / اوتی به کار گرفته شده است. همچنین تنها انلیل و ایشتار نیستند که شاهی را به شاه عطا می‌کنند بلکه خدای شهر شوش اینشوشینک این مهم را برعهده دارد. با توجه به موارد فوق می‌توان به نوعی شاهی مقدس در عیلام آغازین قائل بود که پوزور- اینشوشینک به شکلی ناموفق کوشید تا انگاره اکدی فرمانروایی جهانی را در قالب آن درآورد.

1. Šimbišuk

در دوره پادشاهان سیماشکی پژوهشگر با شواهد متناقضی در خصوص ماهیت شاهی روبه‌رو می‌شود. از یک‌سو، چنان‌که بخواهیم بر اساس القاب شاهی در این دوران قضاوت کنیم باید گفت که شاهی مقدس در ایدئولوژی شاهی عیلامی رایج بوده است، زیرا لقب جدیدی که در بیشتر نوشته‌ها به چشم می‌خورد به‌خوبی مؤید این موضوع است: «خدمتگزار محبوب اینشوشینک»^۱ (نک. Malbran-Labat 1995: 28). لقب مزبور از زمان ایددوی^۲ دوم (ح. ۱۹۲۵-۱۸۷۰ ق.م.) به بعد در فهرست القاب شاهان عیلام دیده می‌شود. علاوه بر لقب فوق در دوره دودمان سیماشکی القاب دیگری نیز ابداع شدند. از جمله این القاب «شاه سیماشکی و عیلام»، «نایب مردم عیلام»، «نایب اینشوشینک» است. دو لقب اخیر نیز دلالت بر وجود نهاد شاهی مقدس در عیلام می‌کند.

با این حال شواهدی نیز وجود دارد که به امکان وجود نوعی شاهی آسمانی در دوره برخی از شاهان سیماشکی دلالت می‌کند. شواهد مزبور «فهرست شاهان آون و سیماشکی» و برخی نوشته‌های شاهی است که در آن پیش از نام شاه از نشانگر خدا (DINGIR) استفاده شده است. در بخش دوم این فهرست که به شاهان سیماشکی می‌پردازد، نخستین نام، کیرنمه^۳ پس از نشانگر مزبور می‌آید هرچند شاهان پس از وی بدون نشانگر ذکر شده‌اند (Michalowski 2008: 39). همچنین در برخی از الواح و مهرهای ایپارتی^۴ یکم (سومین نام در «فهرست») نیز نشانگر خدا پیش از نام شاه به کار برده شده است. علاوه بر آن، نوشته‌ای از ایددوی یکم (ح. ۱۹۷۰-۱۹۴۵ ق.م.) در دست است که در آن نشانگر پیش از نام وی، نام نیا (ایپارتی یکم) و نام پدرش (کیندوتو)^۵ به کار برده شده است (Steinkeller 2007: 229, 221).

با وجود این که تعدد شواهد فوق، وجود چنین سنتی را تأیید می‌کند، تفسیر این موارد همچنان مشکل‌ساز است. این فهرست از آنجا که سال‌ها پس از مرگ کیرنمه نگاشته شده

۱. در دوره عیلامی کهن: wa-ar-du-um na-ra-am dMUS.ÉRENKI و در دوره عیلامی میانه: li-ba-ak ha-ni-ik din-šu-ši-na-ak-ki-ik

2. Idaddu

3. Kirname

۴. نام ایپارتی (Eparti) در منابع به صورت‌های ایپارتی (Ebarti) و ایبارت (Ebarat) نیز آمده است. اشتاینکلر صورت اصلی این نام را یبیرت (Yabarat) می‌داند (Steinkeller (1999: 218: footnote 15).

5. Kindattu

است (احتمالاً در دوره سوگُل مَخ‌ها، در این خصوص نک. André-Salvini 1992: 263) می‌توان آن را نوعی ارج نهادن به بنیان‌گذار دودمان دانست، هرچند به دلیل کمبود مدارک نمی‌توان با اطمینان آن را نوعی پرستش روان بنیان‌گذار دودمان در این دوره قلمداد کرد. در مورد اپارتی از آن‌رو که شواهد فوق به دوران فرمانروایی وی مربوط می‌شوند، اشتاینکلر این امر را نشانه‌ای از پرستش اپارتی به‌عنوان نوعی خدا در زمان حیات وی می‌داند (Steinkeller 1999: 229). از آنجا که اپارتی معاصر با دومین و سومین شاهان دودمان اور سوم (شولگی و شوسین) بوده است، می‌توان احتمال داد که عمل وی تحت تأثیر سنت‌های شاهی آسمانی در دوره اور سوم قرار دارد. همچنین نبشته مربوط به دوره ایددو را نیز بیشتر می‌توان تلاشی برای رقابت با دودمان‌های ایسین و لارسا بر سر میراث سیاسی و فرهنگی بازمانده از دودمان سوم اور دانست، زیرا هرچند در دوران ایسین -لارسا شاه همچون دوران اور سوم پرستش نمی‌شد اما سنت‌های ادبی مربوط به شاهی آسمانی همچنان در نبشته‌های شاهی به کار می‌رفت (دوران فرمانروایی ایددو معاصر با دوره ایسین-لارسا است). با این حال، از آن‌روی که شواهد مزبور به نوعی در تقابل با القاب شاهان سیماشکی قرار دارد نمی‌توان با قطعیت از وجود شاهی آسمانی در دوره دودمان سیماشکی سخن گفت. از آن گذشته آگاهی ما از دین عیلامی بدان اندازه نیست که بتوان پنداشت دین مزبور اصولاً با انگاره شاهی آسمانی همخوانی دارد یا نه، و از آنجا که این سنت دوباره در تاریخ عیلام تکرار نشد، می‌توان در مجموع شواهد مزبور را تأثیر سنت شاه آسمانی اور سوم بر عیلام دانست.

در دوران اپارتی دوم (سده ۲۰ ق.م.) نخستین شاه دودمان سوگُل مَخ‌ عناوین جدیدی در نبشته‌های شاهی به چشم می‌خورد: «شاه انشان و شوش»، که لقب مزبور معمول‌ترین القاب شاهان عیلام تا پایان دوره نوعیلامی بود. این نکته نیز جالب است که علی‌رغم اینکه وی بنیان‌گذار دودمان سوگُل مَخ‌ها شمرده می‌شود، این جانشین وی شیلخخه^۱ (اواخر سده ۲۰ یا اوایل سده ۱۹ ق.م.) بود که شاهان پسین با لقب «پسر خواهر شیلخخه» خود را به وی منسوب می‌کردند و نه اپارتی دوم. در دوران این دودمان نظام حکومتی سه‌گانه تا حدی

1. Šilhaha

عمومیت داشته است که در رأس آن سوگُل مخ قرار داشت و پس از وی سوگُل عیلام و سوگُل شوش، که عموماً شاهزادگان دودمان سلطنتی بودند، قرار داشتند؛ هرچند امروزه برخی از پژوهشگران در خصوص صحت این فرمانروایی سه گانه در سراسر دوران سوگُل مخ‌ها تردید دارند (Potts 1999: 162-163). در برخی موارد عناوین سلطنتی این دوره بسته به قدرت فرمانروایان متفاوت هستند، برای نمونه در نبشته‌های شاهی مربوط به دوره اَته‌خوشو^۱ (سده ۱۹ ق.م)، وی هیچ‌گاه خود را سوگُل مخ نخوانده است، بلکه از القابی چون «شبان مردم شوش»، «شبان اینشوشینک» و «سوگُل شوش» استفاده کرده است که والا دلیل آن را غاصب بودن وی و اینکه دست‌نشانده فرمانروای لارسا بوده، می‌داند (Vallat 1996: 311). عکس آن نبشته‌های سیو-پلر-خوئیک^۲ (ح. ۱۷۶۸ ق.م.) سوگُل مخ نیرومند معاصر با حمورابی هستند که در آن‌ها وی به خود لقب مجلل «گسترش‌دهنده قلمرو» می‌دهد، لقبی که به فتوحات این فرمانروا در میان‌رودان اشاره می‌کند.

لقب سلطنتی در دوره دودمان نخست عیلام میانه (کیدینی‌ها) عمدتاً «شاه شوش و آنزان» است. نبشته‌های شاهی عموماً مربوط به ساخت پرستشگاه و نذورات هستند و اینشوشینک خدای شهر شوش همچنان جایگاه خود را به‌عنوان حامی شاه حفظ کرده است. با این حال این امر در دوره دودمان ایگیخلکی تا حدی متفاوت گشت. در نبشته‌های خود بنیان‌گذار دودمان یعنی ایگیخلکی (۱۴۰۰-۱۳۸۰ ق.م.) برای نخستین بار پس از پوزور-اینشوشینک، به دخالت خدایان در به‌دست آوردن مقام شاهی برمی‌خوریم:

«ایگیخلکی، که ایزدبانو مَنزَت-ایشتار^۳ شاهی شوش و آنزان را بدو بخشید، پس از آنکه کوکونوم^۴ کهن از آجر پخته را برای مَنزَت باز ساخت، برایش پیشکشی آورد. باشد که مَنزَت که به او زندگانی دراز بخشوده، فرمانروایی شادی را به او دهد» (نک. Stève 1987: 12).

مَنزَت-ایشتار در واقع به معنی ایزدبانو مَنزَت بوده که یکی از ایزدبانوان کهن میان‌رودان به شمار می‌رفت و نام وی در اسناد مربوط به دوره اکد و نیز نام‌های دوره اور

1. Atta-ḥušu

2. Siwe-Palar-Ḥupak

3. Manzat-Ištar

۴. کوکونوم (Kukunnunum) نوع خاصی از پرستشگاه (در این خصوص نک. (Malbran-Labat (1995: 187))

سوم دیده شده است (Hinz 1971: 408). ظاهراً ایزدبانوی مزبور از دوران کهن وارد ایزدکده عیلام شده بود و پرستشگاه وی در محوطه باستانی ده نو (در جنوب شرقی شوش) قرار داشت. برخی همچون پاتس بر این عقیده‌اند که فقدان اشاره به تبار شاهی و ادعای دخالت آسمانی در به شاهی رسیدن وی در این نبشته دلالت بر این دارد که وی از دودمان شاهی نبوده و از این رو غاصب به شمار می‌رفته است (Potts 1999: 206). همچنین حضور مَنزَت به جای اینشوشینک و سایر خدایان برین عیلامی در نبشته مزبور پرسش‌برانگیز است. پاتس دلیل این امر را در این می‌داند که این ناحیه و نه شوش خاستگاه و یا پایگاه قدرت ایگی-خَلکی بوده است و احتمالاً وی متعلق به یک دودمان رقیب کیدینی‌ها بوده است (Potts 1999: 206-207). نبشته‌های یکی از جانشینان وی خومبان‌نومنه (میانه سده ۱۴ ق.م.) نیز شامل عناصر جدید و متفاوتی نسبت به پادشاهان پیشین است. نخست آنکه وی لقب «گسترش‌دهنده قلمرو» را که پس از دودمان سوگَل مَخ به کار نرفته بود، مجدداً اعاده کرد. دیگر آنکه وی خدایان جدیدی را به‌عنوان خدایان دودمان شاهی به نبشته‌های شاهی وارد می‌کند: ایزدبانو کیریرشه و خدایان لیان (نک. Malbran-Labat 1995: 59). کیریرشه بزرگ ایزدبانوی باروری در ناحیه لیان بوده است و ظاهراً آغاز حضور وی و سایر خدایان لیان را در ایدئولوژی شاهی باید متعلق به این دوران بدانیم. در دوره دودمان شوتروکی، که مترادف با گسترش قلمرو عیلام بود، لقب «گسترش‌دهنده قلمرو» در بیشتر نبشته‌های شاهی به چشم می‌خورد. علاوه بر آن اینشوشینک به‌عنوان خدای اصلی قلمرو دودمان شاهی مجدداً در نبشته‌ها دیده می‌شود که بازتاب آن را می‌توان در اعاده لقب «خدمتگزار محبوب اینشوشینک» و ایجاد لقب جدید «آن که اینشوشینک قلمروش را دوست دارد» دید. سایر القاب مورد استفاده عبارت‌اند از «ارباب عیلام» و «فرمانروای عیلام». نکته جالبی که در برخی از نبشته‌های این دوره به چشم می‌خورد، اهتمام شاهان شوتروکی به بازسازی پرستشگاه‌های شاهان دودمان‌های پیشین است؛ امری که می‌توان به تلاش آنان برای نشان دادن پیوند خویش با دودمان‌های پیشین و در نتیجه ایجاد مشروعیت برای دودمان شاهی قلمداد کرد (برای نمونه نک. نبشته شیلخک اینشوشینک در Malbran-Labat 1995: 95). در دوره نوعیلامی لقب «گسترش‌دهنده قلمرو» با اندک تغییری به صورت «آن که قلمروش

گسترش یافته است» از نو نمایان می‌شود. باین حال القاب مربوط به دوره نو عیلامی ساده‌تر هستند و عموماً شاهان این دوره به آوردن عنوان شاه پیش از نام خود یا لقب «شاه آنزان و شوش» بسنده می‌کنند.

گذشته از القاب مزبور در نبشته‌های شاهی عیلامی اصطلاحات مربوط به خود شاه نیز قابل ذکر هستند. واژه عیلامی برای شاه (*Sunkir*) است که در بیشتر موارد در عمده لقب شاهان عیلامی یعنی «شاه انشان و شوش» آشکار است: (*Sunkik Anzan Šušunka*). در برخی از نبشته‌های عیلامی برای نمونه الواح آکروپل شوش یا آجر نبشته‌های شوتروک نخونته دوم (۷۱۷-۶۹۹ ق.م). این عنوان به صورت اندیشه‌نگار (*EŠŠANA*) آمده است. همچنین اصطلاحات (ارباب: *katru*) و (فرمانروا: *menku likki*) نیز در القاب دوره دودمان شوتروکی کاربرد داشتند. باین حال، نبشته‌ها و سالنامه‌های بابلی و آشوری تنها از واژه اکدی (شرو: *Šarru*) برای نامیدن شاهان عیلامی - به‌ویژه شاهان دوره نو عیلامی - استفاده می‌کنند (Potts 2010: 109-110).

همان گونه که در دوره‌های عیلام کهن و میانه دیده شد، خدای اصلی نبشته‌های شاهی این دو دوره خدای شهر شوش اینشوشینک بود که نظر به القاب مندرج در نبشته‌ها، می‌توان وی را حامی شاهان و قلمرو پادشاهی قلمداد نمود. باین حال در دوره نو عیلامی خومبن^۱ (هومبان) به تدریج به صورت محبوب‌ترین خدای نبشته‌های شاهی مبدل گشت (Henkelman 2008: 364)؛ هرچند پیش‌ازین نیز در دوره‌های پیشین وی در کنار اینشوشینک از خدایان برین محسوب می‌شد. اهمیت خومبن را می‌توان از نبشته خنی فرمانروای محلی ناحیه آپییر^۲ در کول فرح (ایذه) دید که در آن وی اعطاکننده کیتین (*kitin*) به شاه است: «باشد که کیتین خومبن، که در لوای کیتین‌اش یک شاه قرار می‌گیرد، بر این نگاره من قرار گیرد!» (نک. Henkelman 2008: 365). هرچند اصطلاح کیتین به‌سختی قابل تعریف است، اما ظاهراً یکی از عناصر مهم در دین و ایدئولوژی شاهی دوره نو عیلامی به شمار می‌رفت. کیتین را در مفهوم گسترده‌ی آن می‌توان به نیروی آسمانی تعبیر کرد که در جهان مادی تجلی می‌یابد و به تعبیر دیگری می‌توان آن را نیروی خداداد

1. Humban
2. Ayapir

شاهی نیز دانست (Henkelman 2008: 364). همچنین برخی از پژوهشگران معانی دیگری نیز برای آن قائل شده‌اند (برای نمونه «نشان آسمانی» Leemans 1946: 51 «عدل، داد» Lambert 1965: 30-31 «منع، نهی» Hallock 1969: 714 «نظم و قانون آسمانی» Grillot 1983: 212, 214 «تحریم و حفاظت جادویی» Hinz & Koch 1987: s.vv. ki- (di-en, Vol. 1: 461). از آنجا که واژه کیتین در دوره عیلام میانه و کهن نیز کاربرد داشته است - به ویژه در نام شاهان برای نمونه کیدین خوترن^۱ و کیدینو^۲ - می‌توان کاربردی مشابه دوره نوعیلامی را در دوره‌های پیشین برای آن قائل بود. همچنین این امر از آنجا تقویت می‌شود که اصطلاح مزبور به صورت وام‌واژه *kidinnu* در بابلی کهن به معنی «حمایت آسمانی» به کار رفته است (در این خصوص نک. Henkelman 2008: 364).

نتیجه

تا آنجا که شواهد باستان‌شناختی و تاریخی به ما اجازه بررسی ماهیت نهاد شاهی آغازین عیلام را می‌دهد، چنین به نظر می‌رسد که نهاد شاهی در دوران آغازین تشکیل دولت در عیلام با نمونه‌های میان‌رودانی معاصر خود همسانی زیادی را نشان می‌دهد و می‌توان آن را گونه‌ای شاهی مقدس دانست. امری که در چارچوب برهم‌کنش فرهنگی میان عیلام و میان‌رودان قابل توجیه است؛ هرچند نتوان به درستی نشان داد که خاستگاه این گونه شهریاری عیلام بوده است یا میان‌رودان.

در دوران پایانی دودمان اَوَن و تحت تأثیر پادشاهی اکَد، که برای مدتی عیلام را زیر سلطه خویش در آورده بود، الگوهای ایدئولوژیک میان‌رودانی برگرفته از دولت اکَد همچون حضور خدایان میان‌رودانی در نبشته‌های شاهی به عنوان حامی و پشتیبان دودمان شاهی را می‌توان مشاهده نمود. همچنین این تأثیر را می‌توان در القاب شاه اَوَن نیز دید که مشابهت چشمگیری را با نبشته‌های شاهی اکدی نشان می‌دهد.

این تأثیر و الگوگیری از میان‌رودان را می‌توان در دوران دودمان سیماشکی نیز مشاهده کرد که برخی شاهان آن به تقلید از دودمان سوم اور تلاش نمودند تا نوعی شاهی آسمانی

1. Kidin-Ḫutran
2. Kidinu

را در عیلام برقرار نمایند. این نوع شاهی آسمانی را می‌توان در کیش پرستش شاه پس از درگذشت وی و حتی احتمالاً در زمان حیات او دید. با این حال چنان که بررسی القاب و نبشته‌های شاهی عیلامی میانه و نو نشان می‌دهد، شاهی آسمانی، آن‌گونه که برخی شاهان سیماشکی تلاش به اعمال آن داشتند، هیچ‌گاه در عیلام رواج نیافت و شاهان عیلامی خود را خدمتگزار خدایان چه عیلامی (اینشوشینک، کیریرشه و خومین) و چه میان‌رودانی (منزت - ایشتار) قلمداد می‌کردند.

در مجموع، نهاد شاهی در عیلام را با توجه به القاب و نبشته‌های شاهی می‌توان گونه‌ای از شاهی مقدس دانست، هرچند همان‌گونه که دیده شد، این احتمال وجود دارد که در دوران دودمان سیماشکی نوعی از شاهی آسمانی و یا حداقل کیش پرستش بنیان‌گذار دودمان رایج بوده است که در هر دو مورد تأثیر فرهنگی و سیاسی میان‌رودان بر ایدئولوژی شاهی عیلام مشاهده می‌شود. همچنین قلت نبشته‌هایی با مضامین سیاسی و وفور نبشته‌های شاهی با مضامین ساخت پرستشگاه و سایر اماکن دینی را می‌توان در همین راستای رواج شاهی مقدس در عیلام توجیه نمود. در همان اندک نبشته‌هایی که رابطه شاه و خدایان حامی وی را منعکس می‌کنند - نبشته‌های پوزور اینشوشینک و ایگی خلکی - این خدایان هستند که از سر لطف و یا به پاداش خدمات فرد، شاهی چهار سوی جهان و یا شاهی آنزان و شوش را به او اعطا می‌کنند.

منابع و مأخذ

- Abélès, Marc (1981) "Sacred Kingship and Formation of the State". In: Claessen, H. J. M. & Skalník, P. (eds.) *The Study of the state*. Mouton, The Hague, New York, pp. 1-13.
- Álvarez-Mon, Javier (2012) "Elam: Iran's First Empire". In: Potts, D. T. (ed.) *A Companion to the Archaeology of the Ancient Near East / vol. 2*. Wiley-Blackwell, Oxford, UK, pp. 740-757.
- Amiet, Pierre (1986) *L'âge des échanges inter-iraniens, 3500-1700 avant J.-C.* Ministère de la culture et de la communication, Editions de la Réunion des musées nationaux, Paris.

- André-Salvini, B. (1992) “Historical, Economic, and Legal Texts”. In: Harper, P. O., Aruz, J. & Tallon, F. (eds.) *The royal city of Susa: Ancient Near Eastern treasures in the Louvre*. Metropolitan Museum of Art Distributed by H.N. Abrams, New York, pp. 261–265.
- Brisch, Nicole (2008) “Introduction”. In: Brisch, N. (ed.) *Religion and power: Divine kingship in the ancient world and beyond*. Oriental Institute of the University of Chicago, Chicago, Ill, pp. 1–11.
- Eppihimer, Melissa A. (2009) *The visual legacy of Akkadian kingship*, Ann Arbor.
- Feeley-Harnik, Gillian (1985) “Issues in Divine Kingship”. *Annual Review of Anthropology* 14, 273–313.
- Frankfort, Henri (1948) *Kingship and the gods: A study of ancient Near Eastern religion as the integration of society & nature*. University of Chicago Press, Chicago.
- Frayne, Douglas (1993) *Sargonic and Gutian periods (2334-2113 BC)*. University of Toronto Press, Toronto, London.
- Frazer, James G. (1911) *The dying god*. Macmillan, London.
- Gilbert, Michelle (2008) “The Sacralized Body of the Akwapim King”. In: Brisch, N. (ed.) *Religion and power: Divine kingship in the ancient world and beyond*. Oriental Institute of the University of Chicago, Chicago, Ill, pp. 171–190.
- Graef, Katrien de (2012) “Sukkalmah”. In: Streck, M., Meissner, B., Weidner, E. F., Ebeling, E., Frantz-Szabó, G. & Ecklin, S. (eds.) *Reallexikon der Assyriologie und Vorderasiatischen Archäologie / Band 13: Steuer. E - Susa. B*. De Gruyter, Berlin, pp. 267–268.
- Grillot, Françoise (1983) “Le mécanisme des groupes nominaux en élamite”. *Journal Asiatique* 271, 207–218.
- Hallock, Richard T. (1969) *Persepolis fortification tablets*. University of Chicago Press, Chicago.
- Henkelman, Wouter (2003) “Persians, Medes and Elamites: acculturation in the Neo-Elamite period”. In: Lanfranchi, G. B., Roaf, M. & Rollinger, R. (eds.) *Continuity of empire (?): Assyria, Media, Persia*. S.a.r.g.o.n., Padova, 181–231, pls. 9-15.

- ——— (2008) *The other gods who are: Studies in Elamite-Iranian acculturation based on the Persepolis fortification texts*. Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, Leiden.
- Hinz, Walter (1971) "PERSIA c. 2400-1800 B.C.". In: Edwards, I. E. S., Gadd, C. J. & Hammond, N. G. L. (eds.) *Cambridge Ancient History: Vol. 1, part 2: Early history of the Middle East*, 3rd edn. Cambridge University Press, Cambridge, pp. 644–680.
- Hinz, Walther & Koch, Heidemarie (1987) *Elamisches Wörterbuch*. Reimer, Berlin.
- Lambert, Maurice (1965) "Les inscriptions élamites de Tchogha-Zanbil". *Iranica Antiqua* 5, 18–38.
- Leemans, W. F. (1946) "Kidinnu: un symbole de droit divin babylonien". In: David, M., van Groningen, B. A., van Oven, J. C. & Meijers, E. M. (eds.) *Symbolae ad jus et historiam antiquitatis pertinentes Julio Christiano van Oven dedicatae: (symbolae van Oven)*. E. J. Brill, Leiden, pp. 36–61.
- Malbran-Labat, Florence (1995) *Les inscriptions royales de Suse: Briques de l'époque paléo-élamite à l'Empire néo-élamite*. Réunion des musées nationaux, Paris.
- Michalowski, Piotr (2008) "The Mortal Kings of Ur: A Short Century of Divine Rule in Ancient Mesopotamia". In: Brisch, N. (ed.) *Religion and power: Divine kingship in the ancient world and beyond*. Oriental Institute of the University of Chicago, Chicago, Ill, pp. 33–45.
- Miroschedji, Pierre d. (2003) "Susa and the highlands: major trends in the history of Elamite civilization". In: Miller, N. & Abdi, K. (eds.) *Yeki Bud, Yeki Nabud: Essays on the archaeology of Iran in honor of William M. Sumner*. The Cotsen Institute of Archaeology Press, Los Angeles, pp. 17–38.
- Mofidi-Nasrabadi, Behzad (2009) *Aspekte der Herrschaft und der Herrscherdarstellungen in Elam im 2. Jt. v. Chr.* Ugarit Verlag, Münster.
- Muller, Jean-Claude (1981) "'Divine kingship' in chiefdoms and States. A single ideological model". In: Claessen, H. J. M. & Skalnik, P. (eds.) *The Study of the state*. Mouton, The Hague, New York, pp. 239–250.

- Pongratz-Leisten, Beate (2004) “Divine kingship”. In: Cancik, H., Schneider, H., Salazar, C. F. & Orton, D. E. (eds.) *Brill’s New Pauly: Brill’s Encyclopaedia of the Ancient World. Antiquity*. Brill, Leiden.
- Potts, Daniel T. (1999) *The archaeology of Elam: Formation and transformation of an ancient Iranian state*. Cambridge University Press, New York.
- ——— (2010) “Monarchy, Factionalism and Warlordism: Reflections on Neo-Elamite Courts”. In: Jacobs, B. & Rollinger, R. (eds.) *Der Achämenidenhof/ The Achaemenid court: Akten des 2. internationalen Kolloquiums zum Thema “Vorderasien im Spannungsfeld klassischer und altorientalischer Überlieferungen”, Landgut Castelen bei Basel, 23.-25. Mai 2007*. Harrassowitz, Wiesbaden, pp. 107–137.
- Renger, Johannes & Bendlin, A. (2004) “Deification”. In: Cancik, H., Schneider, H., Salazar, C. F. & Orton, D. E. (eds.) *Brill’s New Pauly: Brill’s Encyclopaedia of the Ancient World. Antiquity*. Brill, Leiden.
- Salvini, Mirjo & André, Béatrice (1989) “Réflexions sur Puzur-Inšušinak”. *Iranica Antiqua* 24, 53–78.
- Selz, Gebhard J. (2008) “The Divine Prototypes”. In: Brisch, N. (ed.) *Religion and power: Divine kingship in the ancient world and beyond*. Oriental Institute of the University of Chicago, Chicago, Ill, pp. 13–31.
- Steinkeller, Piotr (1999) “On Rulers, Priests and Sacred Marriage: Tracing the Evolution of Early Sumerian Kingship”. In: Watanabe, K. (ed.) *Priests and officials in the ancient Near East: Papers of the Second Colloquium on the Ancient Near East-the City and its Life held at the Middle Eastern Culture Center in Japan (Mitaka, Tokyo), March 22-24, 1996*. Universitätsverlag C. Winter, Heidelberg, pp. 103–138.
- ——— (2007) “New Light on Šimaški and Its Rulers”. *Zeitschrift für Assyrologie und vorderasiatische Archäologie* 97 (2), 215–232.
- Stève, Marie-Joseph (1987) *Nouveaux mélanges épigraphiques: Inscriptions royales de Suse et de la Susiane*. Editions Serre; Paul Geuthner, Nice, Paris.

- Vallat, François (1996) “L’Élam à l’époque paléo-babylonienne et ses relations avec la Mésopotamie”. In: Durand, J.-M. (ed.) *Amurru I: Mari, Ébla et les Hourrites dix ans de travaux, Actes du colloque international (Paris, mai 1993)*. Éditions Recherche sur les Civilisations, Paris, pp. 297–319.
- Van de Mieroop, Marc (2007) *A history of the ancient Near East, ca. 3000-323 B.C*, 2nd ed. Blackwell, Malden, MA, Oxford.
- Winter, Irene (2008) “Touched by the Gods: Visual Evidence for the Divine Status of Rulers in the Ancient Near East”. In: Brisch, N. (ed.) *Religion and power: Divine kingship in the ancient world and beyond*. Oriental Institute of the University of Chicago, Chicago, Ill.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۲، پیاپی ۱۲۲، زمستان ۱۳۹۵

فرایند قدرت گیری رضاخان با رویکرد نهادگرایی^۱

علی جعفری^۲

مرتضی دهقان نژاد^۳

فریدون اله یاری^۴

تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۵/۷/۱۷

چکیده

این مقاله در تلاش است با رویکردی تاریخی - تحلیلی و بر اساس نظریه نهادگرایی (که در آن به نقش و اهمیت نهادها و تأثیرگذاری متقابل نهادها و افراد بر روی همدیگر برای رسیدن به هدفی خاص پرداخته می شود) به تحلیل و تبیین چگونگی فرایند قدرت گیری رضاخان از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ش با کمک نهادهای مهم و تأثیرگذار مانند قشون، مجلس و احزاب سیاسی، با توجه به اوضاع نامساعد و متشنج سیاسی - اقتصادی قاجاریه، بر اساس منابع کتابخانه ای و آرشیوی بپردازد. بر این اساس پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به سؤالات ذیل است:

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2017.3092.

۲. مجلس پژوه، دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان؛ dajivand@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

اولاً ناکارآمدی نهادها و اوضاع ایران قبل از ظهور رضاخان تا چه حدی

در قدرت‌گیری رضاخان تأثیر داشتند؟

ثانیاً در قدرت‌گیری رضاخان نهادها چه نقش و عملکردی داشتند؟

در پاسخ به این سؤالات باید به ترتیب گفت: اولاً به نظر می‌رسد عدم کارایی مجالس مشروطه، تغییر پی‌درپی کابینه‌ها و نبود دولت مرکزی توانمند قبل از ظهور رضاخان در فرایند قدرت‌گیری وی نقش مهمی داشته‌اند.

ثانیاً به نظر می‌رسد پس از کودتای ۱۲۹۹ ش، رضاخان با کمک و تقویت نهادهایی همچون قشون، احزاب و مجالس چهارم و پنجم شورای ملی توانست به اوج قدرت برسد و حکومت قاجاریه را طی فرایندی سرنگون نماید.

کلیدواژگان: رضاخان، مجلس، احزاب، قشون، نهادگرایی.

مقدمه

هم‌زمان با روی کار آمدن احمد شاه، وضعیت حکومت قاجاریه به نحوی بود که نه توان مقابله و ایستادگی در برابر یورش‌های همه‌جانبه سیاسی، نظامی و اقتصادی غرب را داشت و نه قدرت برخورد با ستیزه‌ها و چالش‌های مختلف داخلی. لذا در عصر احمد شاه قاجار شیرازه کشور بیش از گذشته به علت جنگ جهانی اول، قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بین روس و انگلیس و قرارداد تحت‌الحمایگی ۱۹۱۹ م، از هم پاشیده شد. رضاخان که از نزدیک نظاره‌گر اوضاع متشج و رو به ضعف قاجاریه بود با کمک انگلیسی‌ها توانست هوشمندانه و با سیاست خاصی برای کسب قدرت وارد کارزار با دربار و دیگر قدرت‌های پراکنده در کشور شود. وی در یک کودتای نرم با همراهی سید ضیاء و انگلیسی‌ها توانست به راحتی قدرت را قبضه کند و از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش در طی یک فرایندی پنج ساله با در اختیار گرفتن ارتش و نفوذ در مجلس و به کمک احزاب وابسته به خویش، پس از ۱۳۴ سال به حکومت قاجاریه پایان دهد و سلسله پهلوی را تأسیس نماید. در واقع ظهور رضاخان در عرصه سیاسی ایران و تصدی مقام سلطنت توسط وی نه اتفاقی

بود و نه صرفاً خواست یک قدرت خارجی، بلکه نقش نخبگان و نهادهای سیاسی و اصولاً نیاز به استقرار یک حکومت مرکزی قوی به عنوان ضرورت تاریخی در فرایند قدرت گیری رضاخان در اواخر عصر قاجاریه بسیار مهم و اثرگذار می‌باشد. در رابطه با پیشینه تحقیق نیز باید گفت به رغم مقالات متعددی که راجع به رضاخان به رشته تحریر درآمده ولی تاکنون نوشتار مستقلی درباره قدرت گیری رضاخان با رویکرد نهادگرایی نگاشته نشده است. بر این مبنا سعی شده است براساس رویکرد نهادگرایی سیر قدرت گیری رضاخان که از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ش. به طول انجامید مورد واکاوی قرار گیرد.

چارچوب نظری

در ابتدای این مبحث بیان چارچوب نظری ضروری به نظر می‌رسد لذا برای فهم بهتر پژوهش، تعریفی از نهادگرایی و ویژگی‌های آن ارائه داده می‌شود. نورث^۱ از پیشگامان نهادگرایی در تعریفی جامع از آن می‌گوید: «نهادهای قراردادهای ابداع شده انسان هستند که کنش متقابل انسانی را ساختارمند می‌کنند. آنها از قوانین رسمی (قواعد، قوانین، قانون اساسی)، قوانین غیررسمی (ارزش‌های رفتاری، عرف، قوانین برخورد تحمیل شده رفتار) و خصوصیات اجرایی آنها تشکیل شده‌اند» (نورث، ۱۹۹۴: ۳۶۰). بدین ترتیب نهادها فرایندی هستند که به صورت رسمی و یا غیررسمی رفتار کارگزاران را شکل می‌دهند و بر اندیشه و برنامه آنها تأثیر می‌گذارند (آب‌نیک، ۱۳۸۶: ۱۲-۱۱).

کسانی که به نظریه نهادگرایی اعتقاد دارند به دو گروه نهادگرایان قدیم و نهادگرایان نوین یا جدید تقسیم می‌شوند: نهادگرایان سنتی یا قدیم بر قواعد رویه‌ها و عملکرد سازمان‌های رسمی حکومت تمرکز می‌نمایند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸: ۸۵؛ فاینر، ۱۹۷۲: ۹) ولی نهادگرایان جدید بر جایگاه مستقل برای نهادهای سیاسی تأکید می‌کنند و این نوع نهادگرایی با مارش و اولسن^۲ شناخته شده است. آنها بر نقش فرد در انتخاب سیاسی تأکید می‌کردند و تمایل داشتند که به طور گسترده فرد را یک بازیگر مستقل و عقلانی سازند. نهادگرایی جدید دارای رهیافت‌های گوناگونی می‌باشد که شامل نهادگرایی انجمنی،

1. North
2. Olsen

نهادگرایی هنجاری، نهادگرایی تجربی، نهادگرایی جامعه‌شناختی، نهادگرایی بین‌المللی، نهادگرایی تاریخی و نهادگرایی انتخاب عقلانی می‌باشند (حقیقت، ۱۳۸۷: ۱۴۲-۱۴۱). در ذیل رهیافت‌های نهادی نوین که در رابطه با فرایند قدرت‌گیری رضاخان نقش اساسی دارند مورد واکاوی قرار می‌گیرند.

نهادگرایی هنجاری: در این رهیافت آنچه بیشتر جالب توجه و مهم است آن‌که چگونه افراد نه در موقعیت‌های کنترل رسمی، می‌توانند در درون یک نهاد، شروع به تحمل تغییرات کنند. دگرگونی‌های بنیادین نهادهای اجتماعی و قانونی فقط به سادگی از طریق انجام‌ندادن و اجابت‌نکردن بسیاری از قواعد در نظم سیاسی موجود تحقق می‌یابد (پیترز، ۱۳۸۶: ۶۸-۶۷). رهبری از طریق تلاش افراد، تاحدودی حالت یک طرفه‌ای برای ایجاد تغییر در درون نهاد به‌وجود می‌آورد. در این مورد باید به ظرفیت فرد در نقش اسمی رهبری به‌ویژه در یک نهاد بزرگ اشاره کرد یا به قابلیت‌های استثنایی شخصی وی برای ایجاد تغییرات نهادی. بنابراین به گفته پیترز^۱ پیوند نهاد و افراد می‌تواند از طریق تغییر افراد که برای نهادها استخدام می‌شوند به دست آید (پیترز، ۱۳۶۸: ۶۸).

نهادگرایی انتخاب عقلانی: در این روش افراد بازیگر، محوری در فرایند سیاسی‌اند و این افراد به صورت عقلانی عمل می‌کنند تا مطلوبیت شخصی خویش را به حداکثر برسانند. بنابراین در این دیدگاه، نهادها تجمع متراکمی از قواعد هستند که رفتار فردی را شکل می‌بخشند اما افراد نسبت به این مشوق‌ها و محدودیت‌های وضع شده توسط آن قواعد به صورت عقلانی واکنش نشان می‌دهند (پیترز، ۱۳۸۶: ۸۵). از نگاه نهادگرایی، انتخاب عقلانی افراد را در درون نهادها می‌توان توصیف کرد که بازیگران سیاسی در تلاش برای سودمند ساختن نهادها برای ارضای هدف‌های فردی خویش هستند. برای مثال پیترز به نقل از ویلیام نیسکانن می‌گوید: «رهبران سازمان‌های بوروکراتیک در حکومت، از موقعیت‌های خویش برای به حداکثر رساندن سودمندی خود، اغلب از ابزارهایی چون تخصیص بودجه‌های بیشتر به پرسنل تحت نظارت خویش استفاده می‌کنند (پیترز، ۱۳۸۶: ۹۱).

1. Pitzer

نهادگرایی تاریخی: یکی دیگر از رویکردهای مسلط در زمینه نهادها، نهادگرایی تاریخی می‌باشد که اولین نسخه از نهادگرایی نوین می‌باشد که در علوم سیاسی پدیدار شد. در نهادگرایی تاریخی مفاهیمی همچون بزنگاه، افق زمان، وابستگی به مسیر و بازخورد مثبت باید مورد تحلیل و تبیین قرار گیرند.

بزنگاه: شوک‌های بزرگ و خارجی معمولاً بزنگاه‌های مهم تلقی می‌شوند. در این ادبیات رخدادهای مهم نظیر جنگ یا بحران اقتصادی، تسریع‌کننده تغییرات نهادی ماندگار به حساب می‌آیند. باید توجه داشت تبیین تغییر در چنین برهه‌هایی معمولاً منحصر به فرد و موضعی است (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۲۸). در این میان یکی از انواع تغییرات نهادی که در یک بزنگاه ویژه رخ می‌دهد، تغییری است که ایزنشتاید آن را «الگوی یکپارچه‌ساز تغییر می‌نامند» که نمونه آن شورش دودمانی و سلسله‌ای است که منجر به سقوط دولت قبلی و جایگزینی نهادهای سیاسی دیگر و احتمالاً بخش نمادین تازه‌ای برای نظم سیاسی می‌شود (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۱۴۳-۱۴۲).

فرایند بازخورد مثبت و وابستگی به مسیر: فرایند بازخورد مثبت دارای خصایص زیادی از جمله پیش‌بینی ناپذیری، انعطاف ناپذیری، فراموش ناپذیری و ناکارآمدی بالقوه مسیر می‌باشد (پیرسون، ۱۳۹۳: ۴۵-۴۴). پویایی بازخورد مثبت دو عنصر اساسی دارد که حس تحلیلگران وابستگی به مسیر را شکل می‌دهد: اول این پویایی را نشان می‌دهد که چگونه در برخی از بسترهای اجتماعی هزینه دست کشیدن از یک گزینه و روی آوردن به گزینه دیگر در طول زمان به طرز آشکاری افزایش می‌یابد، دوم این که پویایی عامل توجه به مقولات زمان‌بندی و توالی است و لحظات شکل‌گیری و بزنگاه‌ها را از دوره‌هایی که مسیر همگرای یکدیگرند، تقویت و جدا می‌سازد (پیرسون، ۱۳۹۳: ۴۷-۴۶). سیول^۱ مفهوم وابستگی به مسیر را بدین معنا می‌داند: «هر آنچه در زمان قبل تری رخ می‌دهد رخدادهای ممکن در زنجیره‌ای از رخدادهای تحت تأثیر قرار می‌دهد که بعداً اتفاق می‌افتد» (سیول، ۱۱۹۶: ۲۶۳-۲۶۲). هاکر^۲ نیز معتقد است: «وابستگی به مسیر ناظر بر پیدایش مسیرهایی

1. Swell
2. Hacker

است که ماهیتاً بازگشت از آنها دشوار است (هاکر، ۲۰۰۲: ۲۴). در تأیید گفته‌ها کر باید توجه داشت زمانی که برنامه حکومتی یا سازمانی روی یک مسیر حرکت داده می‌شود تمایل جبری برای ادامه یافتن به وجود می‌آید (پیترز، ۱۳۸۶: ۱۱۹).

افق زمانی: بسیاری از نتایج تصمیم‌های سیاسی خصوصاً مداخلات سیاست‌گذارانه پیچیده یا اصلاحات نهادی اساسی، تنها در درازمدت نتیجه می‌دهد ولی کنشگران سیاسی و بالأخص سیاستمداران، غالباً به پیامدهای کوتاه‌مدت اقدامات خود علاقه دارند لذا معمولاً تأثیرات درازمدت از نظر آنان به حساب نمی‌آید (پیرسون، ۱۳۹۳: ۸۲). به گفته تیلی^۱ در یک توالی^۲ زمان وقوع رخدادها بر چگونگی آنها مؤثر است (تیلی، ۱۹۸۴: ۱۴). براساس این قاعده، دیرزمانی است که محققان بزرگ تأکید دارند نظم زمانی ممکن است عنصر مهمی در تبیین باشد چنان که نظم زمانی رخدادها یا فرایندها تأثیر مهمی در نتیجه دارد (پیرسون، ۱۳۹۳: ۱۰۳).

عملکرد نهادهای قاجار قبل از ظهور رضاخان

پس از قرن‌ها در اواسط دوره قاجاریه برای نخستین بار ساختار سیاسی - اجتماعی کشور دچار تغییرات اساسی گشت. در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه قاجار مشروطه خواهان یعنی سه گروه روحانیت، بازاریان و روشنفکران با یک ائتلاف ناهمگون با اندیشه و اهداف متفاوت، معترض به وضع کشور، مخالف استبداد، نفوذ خارجی، هرج و مرج، بی‌قانونی، بی‌ثباتی و فساد سیاسی و اداری گردیدند (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۱۳۷). علی‌رغم این که جنبش مشروطه نوعی حکومت پارلمانی تصنعی بدون پایه‌ریزی یا رهبری واقعی را به وجود آورد، اما هیچ‌گونه نظام منسجم حزبی (در قیاس با مثلاً حزب کنگره در هند) یا شخصیت برجسته و مستقلی را پدید نیاورد. سیاستمداران انگشت‌شماری نیز که پیروانی داشتند معمولاً جرأت نمی‌کردند روی پای خود بایستند و اغلب متکی به حمایت خارجی بودند (غنی، ۱۳۷۸: ۳۹-۴۰). احزاب و انجمن‌های بی‌شمار سیاسی هم که برای ترویج اندیشه مشروطه خواهی در ایران به عنوان نهادهایی نوپا به منصفه ظهور رسیدند، به دلیل ضعف بنیان‌های دموکراتیک اغلب نه بر مدار منافع ملی بلکه بر محور روابط خصوصی و

1. Tilly

غیررسمی گروهی می‌چرخیدند و در مجموع اکثریت احزاب و فراکسیون‌های مجلس مشروطه را مصلحت‌گرایانی بی‌محابا تشکیل می‌دادند که گفتارشان با کردارشان هماهنگ نبود (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۱۴۹). ویلسون از مستشارانی که مقارن با مشروطه از نزدیک شاهد رفتار و عملکرد نهاد تازه تأسیس مجلس بود، پیش‌بینی می‌کرد مجلس شورای ملی در ایران شکل نمی‌گیرد زیرا «هنوز در زمینه‌های اجتماعی و سنن ایران ریشه نداشتند» است. سلسله قاجار و یا سلسله‌های دیگر سرانجام ناگزیر به اضمحلال و انحلال این نظام و مجلس شورای ملی خواهند بود و بار دیگر دیکتاتوری بر ایران حاکم خواهد شد» (ویلسون، ۱۳۹۴: ۳۴).

با این اوضاع، مجالس اول تا چهارم مشروطه هر کدام به نوعی نتوانستند کارایی مثبت داشته باشند، به نحوی که مجلس اول مشروطه که در تاریخ سیاسی معاصر ایران دارای جایگاه خاصی می‌باشد به خاطر به توب بستن آن توسط محمدعلی شاه قاجار بسیار زود سقوط نمود و نتوانست فرصتی برای اصلاح و نهادسازی در کشور داشته باشد (خدری‌زاده، ۱۳۹۰: ۸۷). مجلس دوم نیز با اولتیماتوم روسیه منحل شد که با انحلال مجلس دوم (محرم ۱۳۳۰ه.ق) فضای اختناق آمیزی بر کشور حاکم شد و از فعالیت نهاد نوپایی مانند حزب به خاطر تبعید و بازداشت بسیاری از رجال سیاسی جلوگیری به عمل آمد (شجیعی، ۱۳۸۳: ۲۰۲/۴). در فاصله بین انحلال مجلس دوم تا افتتاح مجلس سوم فترتی سه ساله بر کشور حاکم گردید و زمام امور کشور به دست دیوان‌سالاران طرفدار نهاد سلطنت قرار گرفت که نه تنها اعتقادی به توسعه سیاسی نداشتند بلکه تنها راه‌هایی کشور از بحران‌های موجود را توقف فعالیت احزاب سیاسی می‌دانستند (ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۷/ ۱۴۷۹). سرانجام با توافق دول خارجی و نیروهای داخلی، مجلس سوم آغاز به کار کرد ولی به دلیل تقارن آن با جنگ جهانی اول، پس از مدتی تعطیل گردید^۱ (اتحادیه، ۱۳۷۱: ۱۷۱).

در رابطه با وضعیت نابسامان کابینه‌ها قبل از ظهور رضاخان نیز باید گفت که از زمان صدور فرمان مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹ش، درست ۵۱ کابینه با در نظر گرفتن کابینه‌های ترمیمی به زمامداری رسیدند که جز در مواردی اندک، بیشترشان در نهایت بی‌ثباتی و نیز

۱. برای اطلاعات بیشتر راجع به مشروطه، عملکرد مجالس و کابینه‌ها به کتاب تاریخ مشروطه ایران احمد کسروی، تاریخ بیداری ایرانیان ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ انقلاب مشروطیت مهدی ملک‌زاده مراجعه شود.

سردرگمی، به قصد اجرای اهداف نظام نوین و برآوردن خواسته‌های جنبش مردمی مشروطه، با برنامه و بی‌برنامه وارد کار شدند ولی همگی با موانع و دشواری‌های کم‌وبیش یکسان و گاهی هم‌ویژه مواجه شدند (پورآرین، ۱۳۸۵: ۵۳۵). کابینه‌ها تقریباً زمان کوتاهی و بین ۱ تا ۶ ماه بیشتر دوام نمی‌آوردند که این آمار خود به روشنی وضعیت نابسامان و عدم ثبات دولت‌های عصر مشروطه را به تصویر می‌کشد. شمار رئیس‌الوزراهایی که از ۶ تا ۱۲ ماه اداره امور مملکت را در دست داشته‌اند، بسیار اندک است. در میان تمام کابینه‌های عصر مشروطه تنها از ۲ دولت با عمری بالاتر از یک سال می‌توان نام برد (شجیعی، ۱۳۸۳: ۲۵/۳). با این تفاسیر هیچ کدام از رئیس‌الوزراها و اعضای هیئت دولت نتوانستند عملاً کاری از پیش ببرند. در مجموع علل ناپایداری کابینه‌ها را می‌توان چنین برشمرد: مشکلات مالی، مخالفت روزافزون احزاب و نمایندگان مجلس شورای ملی با کابینه‌ها از سویی و اختلاف نظر مقامات با شاه قاجار بر سر انتخاب اعضای دولت از سوی دیگر و مهم‌تر از آن اعمال نفوذ دولت‌های بیگانه یعنی روسیه و انگلیس به طور مستقیم و غیرمستقیم.

علاوه بر عملکرد ناموفق نهادها باید توجه داشت که برطبق نظریه نهادگرایی شوک‌های بزرگ و خارجی نیز معمولاً از بزنگاه‌های مهم تلقی می‌شوند (پیرسون، ۱۳۹۳: ۲۲۸). لذا وقوع جنگ جهانی اول به‌عنوان یک شوک بزرگ خارجی نیز به انحاء مختلف موجبات پریشانی و سردرگمی بیشتر قاجاریه شد و به ناکارآمدی اداری، هرج‌ومرج، ناامنی و پراکندگی و بی‌ثباتی در ایران بیش از گذشته دامن زد (سپهر، ۱۳۳۶: ۸۹). تأثیر جنگ جهانی اول بر ایران به حدی زیاد بود که همه گروه‌های سیاسی کشور مایوس از آتیه و اصلاح امور در انتظار یک رستاخیز و خروج یک رهبر آهنین پنجه، به سر می‌بردند که «جان‌فوران» اذعان دارد ریشه‌های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، و روی کار آمدن رضاشاه را باید در این مسئله جست (فوران، ۱۳۷۷: ۲۹۶). همچنین به اعتقاد و پیرت فن بلوشر^۱ (که از زمان قتل ناصرالدین شاه تا روی کار آمدن رضاشاه از نزدیک شاهد فضای سیاسی کشور بود) عدم کارایی نهادها به علت نوپا بودن گفتمان مشروطیت و عدم تعریف آن برای جناح‌های سیاسی، احزاب، مطبوعات بستر ذهنی و عینی را برای وجود شخص نیرومندی مانند رضاخان فراهم نمود که درست سر بزنگاه ظهور کرد (بلوشر، ۱۳۶۳: ۱۴۹).

نقش نهادها در فرایند قدرت‌گیری رضاخان

همان‌طور که در مطالب فوق اشاره شد نهادهای مجلس، احزاب، قشون و به‌ویژه احمدشاه قاجار تا قبل از ظهور رضاخان به دلایل گوناگونی اثربخشی و کارایی چندانی نداشتند و این مسئله بهترین فرصت را در اختیار رضاخان که از سال ۱۲۹۹ ش وارد عرصه رقابت با احمدشاه قاجار برای قدرت‌گیری شده بود، قرار داد. در ادامه پژوهش مشخص می‌گردد که رضاخان به عنوان منجی حل مشکلات و موانع پیش‌رو، چگونه سر بزنگاه با عملکرد و اقداماتش نهادها را تحت تأثیر قرار داد.

الف) نقش قشون در قدرت‌گیری رضاخان

نظامیان به عنوان قدیمی‌ترین، بااهمیت‌ترین و تأثیرگذارترین نهاد در یک‌صد سال اخیر ایران، نقش تعیین‌کننده‌ای در روند تحولات سیاسی داشته‌اند و با وجودی که وظیفه نظامیان قانوناً دفاع از کشور در برابر تهدیدات خارجی و حفظ نظم و امنیت داخلی است، ولی در تاریخ سیاسی یک قرن اخیر ایران شاهد دخالت مستقیم و غیرمستقیم نظامیان در شئون مختلف جامعه به‌ویژه حفظ یا تغییر سلطنت هستیم (ازغندی، ۱۳۷۶: ۶۶-۶۵). بدین‌جهت حکومت‌هایی که تنها دارای نهادهای سیاسی محدودی مانند مجلس و دیوان‌سالاری متمرکز هستند نمی‌توانند خود را با دگرگونی‌های محیطی تطبیق دهند، لذا یک نیروی ورای قانون اساسی، یعنی نیروی نظامی، در سیاست مداخله کرده و از یک نهاد برای مشروعیت‌بخشیدن به خویش استفاده می‌کند (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۳۳). رضاخان که فردی گمنام و بدون پیشینه سیاسی بود در ۱۲۹۹ ش. از طریق همین نیروی نظامی و دگرگونی‌های به‌وجودآمده در عصر مشروطه وارد کارزار سیاست شد و در یک فرایند کوتاه‌مدت به قدرت مطلقه تبدیل گشت.

با وجود پیروزی رضاخان در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. و گرفتن لقب سردارسپه از احمد شاه قاجار در دوره فترت بین مجلس سوم و چهارم به علت اوضاع آشفته ایران و نبود شرایط و زمان مناسب، دامنه مشروعیت اقدام رضاخان در حدی نبود که بتواند حکومت قاجاریه را خلع کند (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۱۰). براین اساس رضاخان بسیار با احتیاط در برابر نهاد دربار عمل کرد و حتی پس از سقوط کابینه کوتاه‌مدت سید ضیاء، عده‌ای رضاخان را

فرد مناسبی برای پست رئیس‌الوزاری می‌دانستند اما خود وی به دلیل فقدان شرایط زمانی مناسب برای نفوذ در نهاد دربار، از پذیرش آن خودداری نمود (رمضانی، ۱۳۸۶: ۵۷).

برطبق نظریه نهاد‌گرایی، رهبران در مواقع حساس از موقعیت‌های خویش برای به حداکثر رساندن سودمندی خود، اغلب از ابزارهایی چون تخصیص بودجه‌های بیشتر به پرسنل تحت نظارت خویش استفاده می‌کنند (پیترز، ۱۳۸۶: ۹۱) و دقیقاً بر همین اساس رضاخان که موجودیت سیاسی خود را مدیون نظامیان می‌دانست، بر ارتش تکیه کرده و تقویت نیروی نظامی و حفظ وفاداری آنها را مقدم‌ترین وظیفه خویش می‌پنداشت (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۴۵). همچنان که بنا بر گفته ماکیاولی «بنیاد اصلی همه دولت‌ها، قوانین خوب و ارتش‌های شایسته است؛ ارتش خوب حتی مهم‌تر از قوانین خوب است زیرا وجود قوانین نیکو بدون ارتش شایسته امکان‌پذیر نیست، اما اگر ارتش خوب باشد قوانین ناگزیر خوب است» (ماکیاولی، ۱۳۶۶: ۶۷). رضاخان با پی‌بردن به نقش و اهمیت قشون، توانست در کابینه‌های سید ضیاء و قوام‌السلطنه بیشترین بودجه کشور را به نیروی نظامی تحت فرمان خویش اختصاص دهد و علی‌رغم اینکه بودجه سالانه کشور با کسری نزدیک سه و نیم میلیون تومان روبه‌رو بود و حقوق معوقه معلمان بیش از شش ماه پرداخت نشده بود، رضاخان با هر وسیله‌ای نزدیک به نیمی از بودجه دولت را به هزینه‌های وزارت جنگ، که تحت امرش بود، اختصاص داد (ملکی، ۱۳۷۷: ۱۷۱؛ مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم: جلسه ۵۴ و ۹۷).

رضاخان که از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. به بعد نیروهای نظامی تحت امرش را برای قدرت‌گیری بیشتر در صحنه‌های مختلف وارد نمود، پس از سرکوب جنبش گیلان و خراسان، قزاق‌های تحت فرمان وی بر آن مناطق حکمفرما شدند و به هیچ روی از رئیس‌الوزراء قوام‌السلطنه، که جانشین سید ضیاء شده بود، فرمان نمی‌بردند و فقط مطیع اوامر رضاخان بودند چنان‌که امیرپنجه رئیس قزاق‌های اعزامی به مشهد آشکارا به قوام‌السلطنه اعلام کرد او فقط مجری دستورات سردار سپه خواهد بود و لاغیر (میرزا صالح، ۱۳۷۰: ۱۸۲، ۱۸۹). پس از آن با موفقیت رضاخان در مطیع ساختن قشقایی‌ها در فارس، به اطاعت در آوردن بختیاری‌ها در نواحی مرکزی و جنوب غربی ایران و مهار عشایر و قبایل در دیگر مناطق کشور، وی طبق نقشه‌ای حساب‌شده توانست آرام آرام افسران ارشد

قزاقخانه را به بهانه تأمین امنیت عمومی در استان‌ها به پست‌های حساس بگمارد و حتی کار به جایی رسید که رضاخان ادارات مالیات غیرمستقیم و خالصجات را ضمیمه وزارت جنگ نمود و دستور داد درآمدهای آن دو اداره مستقیماً به حساب وزارت جنگ واریز شود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۹).

رضاخان در نیمه آذر ماه ۱۳۰۰ ش پس از سخنرانی در حضور ژاندارم‌ها و تأکید بر لزوم تشکیل قشون متحدالشکل، کلنل کلروپ را از ریاست ژاندارمری منفصل و خود شخصاً ریاست آن را برعهده گرفت و کفالتش را برعهده کلنل عزیزالله خان ضرغامی گذاشت (مکی، ۱۳۶۱: ۵۵۶/۱). کمیسینی را نیز مأمور رسیدگی به ساختار آینده قشون نمود. این کمیسیون مرتب نتایج کار خود را به وی اعلام می‌کرد که سرانجام در دی ماه ۱۳۰۰ ش برای انسجام و هماهنگی بیشتر نظامیان، قشونی مبتنی بر پنج لشکر، که سرفرماندهی آن در تهران بود، ایجاد شد (کرونین، ۱۳۷۷: ۲۰۱). همچنین رضاخان برای تحت امر درآوردن نظمیه در ۱۵ مرداد ۱۳۰۰ ش با انتقال تعدادی از افسران قزاق به کلانتری‌ها و انتقال تعدادی از ژاندارم‌های جوان به قزاقخانه، زمینه نفوذ خویش را در شهربانی نیز هموار ساخت (مکی، ۱۳۶۱: ۴۹۷/۱).

رضاخان که از هر فرصتی به نحو احسن به سود خویش بهره می‌برد، در فترت بین سقوط کابینه اول قوام تا معرفی کابینه مشیرالدوله انبار غلّه دولتی را که تا این زمان تحت نظر وزارت مالیه بود به وزارت جنگ ضمیمه نمود (بهار، ۱۳۷۱: ۱۸۳/۱). این اقدام از یک سو موجب تقویت قشون و نظامیان و از سوی دیگر باعث اعمال نفوذ بر مردم و شاه شد. مقارن با کابینه مشیرالدوله، ابوالقاسم لاهوتی در بهمن ۱۳۰۰ ش در آذربایجان با گردآوری عده‌ای از افسران ژاندارمری، که مخالف ادغام نیروی ژاندارم در قوه قزاق تحت فرمان رضاخان بودند، به همراه افراد باقی‌مانده از نهضت خیابانی به جنگ با نیروهای رضاخان برخاست (آبادیان، ۱۳۸۹: ۱۲۱) ولی نیروهای لاهوتی در اندک زمانی توسط قوای اعزامی رضاخان، شکست خوردند و به قول مستوفی کودتای لاهوتی هیچ نتیجه‌ای نداشت جز اینکه سردارسپه را در بهانه‌هایش برای ادغام ژاندارمری در وزارت جنگ موجه‌تر جلوه داد (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳۷۳/۳). رضاخان با سرکوب لاهوتی و سپس خواباندن شورش اسماعیل

آقا (سیمیتقو)، که از چند سال قبل دست به تحرکاتی علیه حکومت مرکزی زده بود و در واقع شاه بی تاج و تخت منطقه شمال غرب کشور بود (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳/۵۲۰-۵۱۷؛ هدایت، ۱۳۴۳: ۳۵۱) توانست انسجام بیشتری بین قشون ایجاد کرده آن را به مثابه نهادی تأثیرگذار در خدمت خویش قرار دهد و در بین قوای قزاق به عنوان شخصیتی پرنفوذ و کاریزماتیک شناخته شود.

ب) نقش مجلس چهارم و احزاب آن در فرایند قدرت‌گیری رضاخان

رضاخان (سردار سپه) که در خزان دودمان قاجاریه شکفته شد با تصدی وزیر جنگ کابینه سید ضیاء با تاکنیک‌های مخصوص به خود در افقی مشخص گام به گام به مسیر خود ادامه داد و به قول ماکیاولی^۱ شیوه کردار خویش را با سرشت زمانه سازگار کرد. مقارن با مجلس چهارم از زمان سقوط کابینه سید ضیاء تا موقع انتصاب رضاخان به رئیس‌الوزاری، پنج کابینه مسئولیت اداره ایران را برعهده داشتند (کابینه اول قوام ۷ ماه، کابینه مشیرالدوله ۵ ماه، کابینه دوم قوام ۸ ماه، کابینه مستوفی‌الممالک ۵ ماه و کابینه مشیرالدوله ۵ ماه) و سردار سپه در همه این کابینه‌ها که حدود دو سال و نیم به طول انجامید، وزیر جنگ بود. البته در این مقطع تاریخی نمی‌توان خارج از قلمرو قدرت رضاخان برای نهادهای رسمی و غیررسمی کشور جایگاهی قایل گردید، با این حال وی با اقدامات بموقع پایه‌های قدرت مطلق خود را در بین نهادهای ارتش و مجلس تحکیم بخشید (شفیعی، ۱۳۸۹: ۱۶۶).

مجلس چهارم شورای ملی که نقش زیادی در توسعه تدریجی قدرت رضاخان و مهیا شدن شرایط برای حضور مقتدرانه وی داشت، پس از افتتاح توسط احمد شاه قاجار در اول تیرماه ۱۳۰۰ ه.ش/۱۹۲۱م، از نظر گرایش‌های سیاسی به چندین جناح تقسیم شده بود. دو جناحی که بیشترین تعداد و تأثیرگذاری را بر مسائل داشتند سوسیالیست‌ها و اعتدالیون بودند. گروهی که در مجلس سوم خود را دموکرات‌ها می‌خواندند اکنون به نام سوسیالیست‌ها دور هم گرد آمدند و به‌طور تقریبی ۲۹ نفر بودند که به رهبری سلیمان میرزا اسکندری و محمدصادق طباطبایی خواستار حکومت مرکزی قوی بودند (غنی، ۱۳۷۸: ۲۵۲-۲۵۱).

جناح عمده دیگر که تقریباً به ۳۲ نفر می‌رسید حزب اصلاح‌طلبان، وارث حزب اعتدالیون پیشین بودند که به خاطر منافع خویش از تمرکز سیاسی که هدف رضاخان و سوسیالیست‌های طرفدارش بود، گریزان و بیشتر تمایل به پراکندگی قدرت داشتند. رهبری این حزب را روحانیون برجسته مانند مدرس، تجار ثروتمند و اشراف زمیندار برعهده داشتند. محافظه‌کاران زمیندار به علت تغییر قانون انتخابات در مجلس سوم (که با اعطای حق رأی به همه مردان، از جمله روستاییان، ناخواسته موجب شد کار به دست رجال کهنه کار و زمینداران طرفدار نهاد سلطنت بیفتد) توانستند اکثریت مجلس چهارم را به دست آورند (بهار، ۱۳۷۱: ۱/۳۰۶). پیدایش احزاب اصلاح‌طلب (اعتدالیون سابق) و سوسیال (دموکرات پیشین) در مجلس چهارم شورای ملی جنبه طبیعی نداشت و ایجاد هر کدام به عوامل بیرونی و درونی و انگیزه‌های خاصی بستگی داشت. این دو حزب را انقلاب مشروطه به وجود نیاورد بلکه یکی به واسطه انفعال در برابر حوادث آن ایام و یکی تحت تأثیر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه به وجود آمد (بهار، ۱۳۷۱: ۱/۱۳۲).

در مجلس چهارم شورای ملی نمایندگان در برابر فرایند قدرت‌گیری رضاخان، دارای تفکرات و گرایش‌های متفاوتی بودند: برخی مانند سلیمان میرزا و سردارمعظم (تیمورتاش) از نمایندگان گروه اقلیت مجلس به علت موفقیت‌ها و اقدامات رضاخان در برقراری امنیت در کشور از طرح‌ها و لوایح وی مانند اعزام ۶۰ نفر محصل به فرانسه برای تعلیمات نظامی و دادن بودجه بیشتر به وزارت جنگ، به هر طریق ممکن حمایت‌های ویژه می‌نمودند (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهارم: جلسه ۹۷). در برابر گروه اقلیت مجلس که به هر بهانه‌ای در حال خدمت‌کردن به رضاخان و خواستار حکومت مرکزی قوی بودند، برخی نمایندگان که اکثریت مجلس چهارم شورای ملی را تشکیل می‌دادند در برابر اقدامات قدرت‌طلبانه رضاخان ایستادند و به هر طریقی می‌خواستند وی را از میدان به در کنند، چنان‌که رئیس‌الوزراء قوام‌السلطنه، در کابینه دوم خود لایحه قانونی محاکمه وزراء را در ۱۳۱ ماده تنظیم و در تاریخ ۷ آبان ۱۳۰۱ به مجلس ارائه نمود (مروارید، ۱۳۷۷: ۳۶۵/۱) تا از طریق این قانون و با کمک نمایندگان حامی خویش مانند مدرس، که دارای نفوذ فراوانی بودند، جلوی قدرت روزافزون رضاخان را بگیرند ولی این لایحه همانند

بسیاری اقدامات دیگر به نتیجه نرسید. باید توجه داشت حتی نمایندگان اکثریت مجلس چهارم شورای ملی مانند معتمدالتجار نماینده تبریز و مدرس، به دلیل خودسری‌ها و دخالت‌های رضاخان در امور مالیه، خواستار برکناری وی از کابینه دوم قوام شدند (هدایت، ۱۳۴۳: ۳۵۲). در این میان رضاخان که پشتیبانی مجلس را از دست داده از ترفندی ویژه یعنی استعفا استفاده کرد.

بلافاصله با شنیدن خبر استعفای رضاخان، مقامات نظامی از گیلان، انزلی، لرستان، قزوین و دیگر بخش‌های ایران تلگرام‌هایی به تهران مخابره کردند و خواستار پذیرفته‌نشدن استعفای وی توسط مجلس شدند (بهار، ۱۳۷۱: ۲۳۹/۱). رضاخان با توجه به این که نهاد ارتش را پشت سر خود داشت اکثریت مجلس در برابرش کوتاه آمده و برای اولین بار رضاخان در مقام وزیر جنگ به مجلس چهارم آمد و قول همکاری و پایبندی به قانون اساسی و عدم دخالت در وزارت مالیه را به نمایندگان داد. در نتیجه نمایندگان مجلس با باقی ماندن وی در مقام وزارت جنگ موافقت نمودند (هدایت، ۱۳۴۳: ۳۵۲) پس از این اتفاق، او با پی بردن به نقش و اهمیت مجلس، بر آن شد تا با تطمیع و تهدید نمایندگان مجلس را در اختیار بگیرد لذا به نمایندگان مجلس وعده مقام‌های والای دولتی داد و همچنین کسانی مانند داور و تیمورتاش را که افکاری همسو با وی داشتند، برای تشکیل احزاب طرفدار خویش و در اختیار گرفتن مجلس پنجم ترغیب نمود (ملیکف، ۱۳۵۸: ۵۸). رضاخان که با زیرکی از دور نظاره‌گر رفتار دولت و مجلس و چالش‌های مابین آنها بود، با استعفاهای تاکتیکی به این مسئله پی برده بود که نمایندگان به خاطر نداشتن تفکر حزبی پایدار و سست عنصر بودن، این قابلیت را دارند که از آنها برای رسیدن به اهدافش بیشترین استفاده و به تعبیری سوءاستفاده را ببرد.

با بازگشت رضاخان و به دست آوردن حامیان جدید در مجلس، کابینه دوم قوام السلطنه سقوط نمود. در پی آن در بهمن ۱۳۰۱ش کابینه مستوفی‌الممالک به مجلس معرفی گردید که انتخاب وی از سوی برخی نمایندگان و دربار، از جمله اشتباهاتی بود که سرانجام به عزل احمد شاه انجامید (خواججه‌نوری، ۱۳۶۷: ۴۳). مستوفی‌الممالک پس از پنج ماه رئیس‌الوزرای با استیضاحش توسط مدرس مجبور به استعفا شد و احمدشاه قاجار و

اکثریت نمایندگان به ناچار مشیرالدوله را، که خود از نمایندگان مجلس چهارم و طیف اصلاح‌طلبان (اعتدالیون سابق) بود، برای بار دوم در ۲۴ خرداد ۱۳۰۲ ش. به‌عنوان رئیس‌الوزراء انتخاب نمودند (آبادیان، ۱۳۸۹: ۲۶۷). باید توجه داشت با وجود آن‌که رضاخان می‌توانست پس از مستوفی‌الممالک با فشار و تهدید به مقام رئیس‌الوزاری برسد اما صلاح دید فعلاً وارد ماجرا نشود، زیرا اولاً طرفداران او در مجلس زیاد نبودند و اگر در این شرایط به رقابت با مشیرالدوله برمی‌خواست تنها سران اقلیت سوسیالیست به او رأی می‌دادند. ثانیاً اعتدالیون و مستقل‌ها تحت تأثیر مدرس اکثراً به هرکسی به جزء رضاخان رأی می‌دادند. ثالثاً و از همه مهم‌تر احمد شاه قاجار که اقتدار رضاخان برایش محرز شده بود به وی هیچ‌گونه اعتمادی نداشت. مشیرالدوله پس از پنج ماه در اثر تهدیدهای خطرناک سردار سپه استعفا و کابینه‌اش سقوط کرد (رمضانی، ۱۳۸۶: ۶۹) و طبق پیش‌بینی‌های رضاخان، احمد شاه قاجار با نداشتن هیچ مهره و شخص متمتازی بالاچار طی حکمی رضاخان را به سمت رئیس‌الوزاری منصوب نمود (مدنی، ۱۳۶۹: ۱/۱۹۱). رضاخان که فردی فوق‌العاده موقعیت‌شناس بود، ضمن حذف و تبعید رقیب سرسختش قوام‌السلطنه، که تنها مهره مدرس و احمدشاه در این زمان بود، در زمان فترت بین مجلس چهارم و پنجم، کابینه اول (۴ آبان ۱۳۰۲ ش.) خود را با ترکیبی از سوسیالیست‌های طرفدارش در مجلس چهارم یعنی سلیمان میرزا، معاضدالسلطنه پیرنیا، امان‌الله خان اردلان، قاسم صوراسرافیل به همراه افراد لشکری مانند خدایارخان تشکیل داد (ستاره ایران، ۷ آبان ۱۳۰۲، س ۹، ش ۴۷).

ج) نقش مجلس پنجم و احزاب آن در فرایند قدرت‌گیری رضاخان

در هر حکومتی احزاب سیاسی یکی از بازیگران مسلط و مروجان ارزش‌های ایدئولوژیک در عرصه سیاسی‌اند و همچون هر سازمانی می‌توانند به عنوان نهادی مفهوم‌سازی شوند (پیترز، ۱۳۸۶: ۲۱۹-۲۱۸). هرگاه حکومت‌ها دستخوش نابسامانی و بی‌ثباتی شوند احزاب قادرند با حضور فعال در صحنه سیاسی، آرامش را به جامعه برگردانند و مقامات حکومتی هم از این احزاب برای رسیدن به اهداف و مشروعیت‌بخشیدن به کارهایشان استفاده می‌کنند (نوذری، ۱۳۸۱: ۸۷، ۵۵).

در آستانه انتخابات مجلس پنجم شورای ملی همانند ادوار گذشته، فعالیت‌های حزبی دوباره جان گرفت تا جایی که برخی احزاب همسو با اهداف سیاسی رضاخان تأسیس شدند، از جمله آنها «حزب رادیکال» توسط علی‌اکبر داور ایجاد و عده‌ای از اعضای آن به نمایندگی مجلس پنجم رسیدند (عاقلی، ۱۳۷۰: ۳۴۹). یکی دیگر از این احزاب جدید که پا به عرصه سیاست نهاد «حزب تجدد» بود. این حزب و جریان سیاسی-اجتماعی هوادار آن، اساساً ساخته و پرداخته محافل نزدیک به رضاخان و به طور مشخص مشاوران فکری و سیاسی او بود. تجددگرایان به علت ناامیدی از نرسیدن نظام مشروطه به اهدافش سعی داشتند به منظور ایجاد دگرگونی‌های اساسی در نهادها و ساختار سیاسی-اجتماعی کشور، ترکیبی تندرو و هوادار اصلاحات در مجلس پدید آورند (کدی، ۱۳۸۱: ۱۴۶). همچنین به علت فضای حاکم بر کشور جمعیت‌های بسیاری چون جمعیت معارف و جمعیت سوسیالیست‌ها پدید آمده و آشکارا مردم را به حمایت و پشتیبانی از رضاخان دعوت می‌کردند (ملیکف، ۱۳۵۸: ۷۷). این گونه احزاب و گروه‌ها اصولاً در امور داخلی مملکت تأثیر فراوانی نداشتند و معمولاً به عنوان وسیله‌ای جهت تأمین منافع شخصی، دسیسه‌گری‌های مختلف و تحریک و فشار در پیشبرد خواسته‌ها بشمار می‌آمدند (ساتن، ۱۳۵۶: ۱۸۸).

با صدور فرمان انتخابات مجلس پنجم شورای ملی، امرای لشکری و نظامیان در تمام مناطق علناً در انتخابات مداخله نموده و نقشی عمده در دستکاری‌های انتخاباتی به سود نامزدهای وابسته به رضاخان بازی کردند.^۱ در تهران کمیته ویژه‌ای به سرکردگی خدایارخان فرمانده لشکر و یکی از دستیاران نزدیک رضاخان تشکیل گردید. وی حزب تازه تأسیس دموکرات مستقل را نیز هدایت می‌کرد که می‌بایست انتخابات را در ایالات کنترل کند (ملیکف، ۱۳۵۸: ۶۶). در نتیجه با دخالت گسترده نظامیان در انتخابات مجلس پنجم شورای ملی، ترکیب سیاسی مجلس به نفع رضاخان تغییر کرد. در این دوره ۶۶ درصد نمایندگان برای اولین بار وارد مجلس شدند که نیمی از نمایندگان این دوره جوان و

۱. برای اطلاعات بیشتر راجع به چگونگی برگزاری انتخابات مجلس پنجم به کتاب «انتخابات مجلس پنجم به روایت اسناد» مراجعه گردد.

کارمندان دولت بودند (مروارید، ۱۳۷۷: ۱/ ۴۰۲-۴۰۱) و تقریباً همه این‌ها با رضاخان همسو و همفکر بوده و از طریق نیروهای نظامی و سیاسی تحت امر وی به مجلس راه پیدا کردند. بدین ترتیب نیروهای سنتی و طرفدار نهاد سلطنت نتوانستند اکثریت مجلس را به دست بگیرند لذا فرایند قدرت‌گیری رضاخان با این نهادها شتاب بیشتری گرفت.

مجلس پنجم شورای ملی که در دوران رئیس‌الوزرای رضاخان در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ ش. در غیاب احمدشاه قاجار افتتاح گردید از چند جناح تشکیل می‌شد: تدین به عنوان یکی از نواب هیئت رئیسه مجلس، رئیس جناحی بود به نام حزب تجدد که ۳۵ تا ۴۰ نماینده طرفدار داشت. سوسیالیست‌ها که از رضاخان و برنامه جمهوریت او هواداری می‌کردند نیز ۱۲ تا ۱۳ نماینده داشتند. ۱۰ تا ۱۵ نماینده که عضو جناح به‌خصوصی نبودند نیز متمایل به رضاخان بودند ولی ۱۰ تا ۱۲ نماینده مستقل به همراه مدرس رهبر گروه اقلیت مجلس با ۱۲ تا ۱۳ نفر، مخالف سرسخت رضاخان در مجلس پنجم بودند (غنی، ۱۳۷۸: ۳۳۲).

باید توجه داشت در زمان کابینه اول رضاخان مهم‌ترین مسئله‌ای که در دوره پنجم مجلس شورای ملی، احزاب سیاسی و نمایندگان مجلس را به تلاش و فعالیت واداشت موضوع «جمهوریت» بود. رضاخان از زمان کودتای ۱۲۹۹ ش. به دنبال جمهوریت بود و از جمله عواملی که باعث شد پس از کودتا چند سالی از دور نظاره‌گر اوضاع و مترصد فرصت برای اعلام جمهوری و به دست گرفتن کامل قدرت باشد، این بود که مبادا اعلام جمهوری منجر به مخاطرات و بی‌نظمی‌های بیشتری در کشور گردد (غنی، ۱۳۷۸: ۳۲۸). اما پس از چند سال انتظار بالاخره با توجه به جو جمهوری‌خواهی که بر دنیا حاکم شد رضاخان با الگوبرداری از ترکیه برای الغای سلطنت و جمهوری کردن ایران با کمک نهادهای مورد حمایتش، یعنی نمایندگان حزب تجدد و سوسیالیست‌ها به همراه نظامیان شروع به فعالیت نمود (تبریزیا، ۱۳۷۱: ۲۶۱). در زمان تنظیم لایحه جمهوری، در درون و بیرون مجلس پنجم شورای ملی بین مخالفان و موافقان درگیری و تنش‌های فراوانی رخ داد که با پافشاری و درایت مدرس - نماینده گروه اقلیت مجلس پنجم که صاحب وجهه روحانی و سیاسی بود- و پس از قضیه سیلی‌زدن به وی توسط احیاءالسلطنه (بهرامی)، احساسات عمومی بر ضد نمایندگان اصلاح طلب تحریک گردید و بسیاری از نمایندگان

اکثریت، از طیف اصلاح‌طلبان جدا شدند و به چند فراکسیون تقسیم گردیدند (اعظام قدسی، ۱۳۴۹: ۸/۲-۶۷؛ پور شالچی، ۱۳۸۴: ۱۰۵). در واقع سیلی بهرامی به مدرس سیلی بزرگی بر جمهوری و خصوصاً سردار سپه بود، چرا که ایشان به دنبال این اتفاق پشتیبانی اکثریت مجلس را در همراهی با خود از دست داد. رضا خان را باید مصداق این اندیشه ماکیاوولی دانست که در عین شیر بودن باید روباه‌صفت هم بود (ماکیاوولی، ۱۳۶۶: ۸۶)، لذا پس از شکست در قضیه جمهوری‌خواهی برای کسب وجهه به دیدار علمای قم^۱ رفت ولی با سرزنش آنها مواجه شد اما با انتشار اعلامیه‌ای ضمن اعلام برائت از جمهوری، خود را خادم حجج و شریعت مقدس اسلام دانست و به بهانه خستگی از کار به حربه همیشگی یعنی قهر و استعفا و فشار از طریق نیروهای تحت فرمانش خصوصاً در وزارت جنگ روی آورد (ایران، ۲۰ فروردین، ۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۵). بلافاصله با کناره‌گیری و حرکت رضاخان به سوی رودهن، هواداران او در ارتش، مجلس، نهادها و محافل سیاسی به دفاع جانانه از رضاخان پرداخته و حتی امیرلشکرهای غرب و شرق به فرماندهی امیرلشکر احمدی و امیرلشکر حسین آقا آمادۀ حمله به تهران شدند (عاقلی، ۱۳۷۰: ۳۶۴). اغلب روزنامه‌ها نیز خواستار بازگشت سردار سپه به قدرت شدند، چنان‌که روزنامه «شفق سرخ» با درج مقاله‌ی «پدر وطن رفت» تبعات نبود سردار سپه در قدرت را به ملت و نمایندگان گوشزد کرد (شفق سرخ، ۱۹ اسفند ۱۳۰۳، س ۳، ش ۲۲۸). روزنامه‌ی «ستاره ایران» نیز که از مدافعان سرسخت بازگشت سردار سپه بود، مجلس را بانی کشمکش‌ها و کناره‌گیری سردار سپه دانسته و آن‌ها را گروهی «خس و خاشاک» دانست (ستاره ایران، ۲۰ فروردین ۱۳۰۳، س ۹، ش ۱۶۳). در بیستم فروردین ۱۳۰۳ ش. سرانجام مجلس که اکثریت آن هواخواه رضاخان بودند، با توجه به اوضاع متشنج با فرستادن ۱۲ تن از نمایندگان مجلس پنجم به رودهن رضاخان را برای بازگشت به قدرت قانع کردند (ایران، ۲۱ فروردین

۱. این علما یعنی آیت‌الله نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی، حسن طباطبایی، عبدالحسین شیرازی به همراه ۲۵ نفر دیگر کسانی بودند که از عراق اخراج شده بودند و رضاخان چند ماه قبل از رئیس‌الوزرای، سر بزن‌گاه با تکریم و احترام فراوان به استقبال این روحانیون تبعیدی رفت و گزارشی از عملکرد خود در وزارت جنگ به آنان ارائه داد (شفق سرخ، ۱۳ تیر ۱۳۰۲، س ۲، ش ۲۸).

۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۶). پس از بازگشت به تهران، سردار سپه که پی برده بود دیگر به اندازه سابق به سوسیالیست‌ها نیاز ندارد، سه نفر از اعضای سوسیالیست کابینه خود یعنی سلیمان میرزا، معاضدالسلطنه پیرنیا و امان‌الله خان اردلان را در کابینه دوم (۲۴ فروردین ۱۳۰۳ش) خود کنار گذاشت (ایران، ۲۵ فروردین ۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۹). در ادامه، همچنان گروه اقلیت مجلس به رهبری مدرس به سه علت: سوءسیاست نسبت به داخله و خارجه، قیام و اقدام علیه قانون اساسی و حکومت مشروطه و تحویل ندادن اموال متمرّدین به خزانه دولت، در زمانی که سردار سپه سرگرم رسیدگی به واقعه سقاخانه و قتل رابرت ایمری^۱ بود، خواستار استیضاح وی شدند که به علت تحت فشار قرار دادن استیضاح کنندگان، این قضیه مسکوت ماند (عاقلی، ۱۳۷۰: ۳۶۹-۳۶۸). پس از خاتمه یافتن قضیه ایمری، سردار سپه که پس از هر اتفاقی کابینه خود را همانند مهره‌های شطرنج تغییر می‌داد، سردار اسعد و سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) را، که توانایی و نفوذ فوق‌العاده‌ای در داخل و خارج مجلس داشتند، وارد کابینه سوم (۷ شهریور ۱۳۰۳ش) خود نمود. این دو نفر در قضیه سرکوبی شیخ خزعل و دادن لقب فرماندهی کل قوا به رضاخان کمک شایانی نمودند.

طبق نظریه نهادگرایی زمانی که برنامه حکومت یا شخصی روی یک مسیر حرکت داده می‌شود، تمایل جبری برای ادامه یافتن به وجود می‌آید و وابستگی به مسیر ناظر بر پیدایش مسیرهایی است که ماهیتاً بازگشت از آنها دشوار است (هاکر، ۲۰۰۲: ۲۴). براساس این رویکرد به دنبال عدم کامیابی رضاخان در استقرار جمهوری، محبوبیت وی به پایین‌ترین سطح خود از زمان کودتای ۱۲۹۹ش. رسید، لذا برای اینکه بتواند بار دیگر اقتدار خویش را به نمایش بگذارد نیاز به یک اقدام اساسی داشت که وجهه کاریزماتیک خود را دوباره احیا کند (دیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۸۹). از آنجا که پس از این شکست، سردار سپه دیگر فرصتی برای آزمون و خطا نداشت و باید به هر طریق ممکن با کمک نهادهای حامی‌اش،

۱. رابرت ایمری (Robert Imbrie)، قنصل آمریکا در ایران بود که در پی خبری راجع به وقوع معجزه در سقاخانه شیخ هادی تهران برای گرفتن عکس به آنجا رفت اما توسط مردم کشته شد و همین مسئله باعث جنجال فراوانی بین گروه‌های سیاسی کشور گردید (فرخ، ۱۳۴۷: ۹۱-۱۸۷).

یعنی ارتش و مجلس، سیری را که برای قدرت‌گیری‌اش در پیش گرفته بود طی می‌کرد، لذا بهترین اقدام در این راستا سرکوب شیخ خزعل بود چون از یکسو از زمان وزارت جنگ توانسته بود یاغیان و گردنکشان معروف را در سرتاسر کشور مطیع حکومت مرکزی کند و تنها منطقه خوزستان هنوز در دست شیخ خزعل قرار داشت و از سوی دیگر شیخ خزعل تنها گزینه نهاد دربار، مدرس و گروه اقلیت مجلس برای رویارویی و مقابله با رضاخان بود و حتی گفته می‌شود بین آنها تلگرام‌هایی رد و بدل شد که در یکی از آنها شیخ خزعل، رضاخان را مسبب خرابی‌های مملکت و بی‌احترامی به قانون اساسی و احمد شاه دانسته (لورین، ۱۳۶۴: ۱۸۸-۱۸۷) و حتی با جسارت تمام شخص سردار سپه را دشمن اسلام و غاصب زمامداری ایران و متجاوز به حقوق ملت قلمداد کرده بود (نوری اسفندیاری، ۱۳۳۵: ۱۰۲؛ پهلوی، ۱۳۵۴: ۳-۲). رضاخان با این شرایط، چون بحث اعاده حیثیت در میان بود، با تمام قوا به خوزستان لشکرکشی نمود و توانست بدون خونریزی و درگیری و البته با همکاری انگلیسی‌ها بر شیخ خزعل و متحدانش که کمیته «قیام سعادت» را تشکیل داده بودند غلبه کند و شیخ خزعل با ۱۸۰ درجه تغییر عقیده در تلگرامی به مجلس، خود را مطیع محض رضاخان معرفی کرد (مستوفی، ۱۳۴۳: ۱۳/۳؛ لورین، ۱۳۶۴: ۲۱۰). رضاخان با افق زمانی و درس گرفتن از گذشته بدون برگشت به عقب و خوش‌بینی نسبت به آینده توانست به این فتح مهم دست یابد، به نحوی که با پیروزی بر شیخ خزعل، به گفته مستوفی، «میخ سلطنت آینده سردار سپه کوبیده شد» (مستوفی، ۱۳۴۳: ۱۳/۳) و بار دیگر در بین نهادهای حامی‌اش به ویژه نمایندگان مجلس، که بعد از شکست لایحه جمهوری تا حدودی از وی دور شده بودند، محبوبیت زیادی کسب کرد. سردار سپه با فیصله‌دادن به قضیه شیخ خزعل در یک اقدام معنادار برای مشروعیت‌بخشی به اقداماتش به طور غیررسمی به زیارت عتبات عالیه رفت و در آنجا مورد تکریم و احترام قرار گرفت (قانون، ۲۵ آذر ۱۳۰۳، س ۴، ش ۱۴).

براساس رویکرد نهادگرایی هنجاری، دگرگونی بنیادین نهادهای اجتماعی و قانونی فقط به سادگی از طریق انجام‌ندادن و اجابت‌نکردن بسیاری از قواعد در نظم سیاسی موجود تحقق می‌یابد (پیترز، ۱۳۸۶: ۶۸-۶۷). بر این مبنا رضاخان پس از تصرف خوزستان

برای اینکه یک قدم به تخت سلطنت ایران نزدیک تر شود و دیگر به راحتی کسی نتواند وی را مورد بازخواست قرار دهد، لقب فرماندهی کل قوا را که طبق قانون مختص شاه بود، برای خویش لازم و ضروری دانست، درحالی که دادن این لقب به شخص دیگری نیاز به تغییر قانون اساسی از طرف نمایندگان مجلس شورای ملی داشت (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳/۶۴۸). به دنبال این ماجرا نمایندگان اعلام کردند این اقدام محظورات قانونی دارد اما با فشار و اصرار رضاخان، نمایندگان مجلس با تشکیل کمیسیونی متشکل از ۱۲ نفر از نمایندگان به سرپرستی علی اکبر داور مأمور رسیدگی به دادن لقب فرماندهی کل قوا به رضاخان شدند که سرانجام کمیسیون لقب فرماندهی کل قوای ایران را از احمدشاه سلب نمود و به رضاخان واگذار کرد (عاقلی، ۱۳۶۹: ۵۳). البته زین العابدین رهنما مدیر روزنامه «ایران»، ابوطالب شیروانی مدیر روزنامه «میهن» و کاظم سرکشیک زاده مدیر روزنامه «اتحاد»، که همه از نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی محسوب می شدند، در این راه به داور یاری رساندند و به تنویر افکار عمومی دست زدند (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۱۶۰). رضاخان برای اینکه در کسب لقب فرماندهی کل قوا با مخالفت گروه قدرتمند اقلیت و منفردین مجلس مواجه نشود، شخصاً با کمک همفکرانش تیمورتاش و فیروز میرزا با رهبر گروه اقلیت مجلس یعنی مدرس وارد مذاکره شد (مکی، ۱۳۷۴: ۳/۳۵۳) و چون مدرس شیخ خزعل را که تنها مهره مقابل با رضاخان بود از دست داد، به منظور خرید زمان برای تجدید قوا و به دست آوردن شرایط لازم برای مقابله با رضاخان در قضیه دادن لقب فرماندهی کل قوا، مجبور به همراهی با وی شد مشروط بر اینکه نصرت الدوله و قوام الدوله از اعضای کابینه چهارم (۱۷ مرداد ۱۳۰۴ ش.) وی باشند (بهنود، ۱۳۶۹: ۵-۷۴).

با تصویب لایحه لقب فرماندهی کل قوا به رضاخان و با تأیید اکثریت نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی، در حقیقت انقراض قاجاریه اعلام شد (مستوفی، ۱۳۴۳: ۳/۶۴۸). پس از این جریان، روزنامه حبل المتین پیش بینی کرد که رضاخان با توجه به سابقه چند ساله ای که در پشت پا زدن به تمام قوانین مملکتی داشته، با برهم زدن قواعد سیاسی، سلطنت قاجاریه را نیز برخواهد چید (حبل المتین، ۱۱ اسفند ۱۳۰۳، س ۳۳، ش ۶) و دقیقاً پس از هشت ماه این گفته به واقعیت تبدیل شد.

رضاخان پس از کسب لقب باارزش فرماندهی کل قوا، در راستای تضعیف هرچه بیشتر حکومت قاجار چند طرح مانند لایحه نظام وظیفه اجباری، لغو قانون القاب و درجات نظامی، قانون اصلاح تقویم و قانون انحصار قند و شکر را با کمک نهادی بسیار مهم و تأثیرگذار یعنی مجلس پنجم شورای ملی به تصویب رساند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۹/۴-۳۹۶). او در آخرین گام پس از اینکه توانست قدرت نظامی، سیاسی و مالی خود را مسجل سازد با گذاشتن تله‌ای، از احمد شاه محافظه‌کار، که همیشه به بهانه‌های واهی کشور را ترک می‌کرد، خواست به کشور بازگردد. بالاخره احمد شاه بی‌خبر از مسائل پشت پرده و علی‌رغم عدم تمایل به بازگشت، در تلگرامی تصمیم بازگشت به کشور را اعلام کرد و رضاخان از این امر به ظاهر ابراز خرسندی نمود، اما وی را در شرایطی - بحران‌نا- قرار داد که نتواند به ایران بازگردد تا پس از آن با بهره‌گیری از امتناع شاه جهت بازگشت به مملکت، دست به براندازی حکومت قاجاریه بزند (پورشالچی، ۱۳۸۴: ۱۸۷).

مقارن با خبر بازگشت احمد شاه قاجار، به بهانه کمبود نان (انبار غله دولتی در دست رضاخان بود) در تهران، شورش‌هایی بابرنامه و حساب‌شده علیه قاجاریه به پا شد که مقصر اصلی را احمد شاه قاجار می‌دانستند. به‌دنبال این قضیه در تبریز، رشت، مشهد، اصفهان، کرمان و جاهای دیگر نیز کوشش‌های متعددی توسط مقام‌های نظامی برای سازمان‌دادن تظاهرات علیه شاه به عمل آمد و آنان با ارسال تلگراف‌هایی از سراسر کشور به مجلس خواستار برکناری احمدشاه قاجار شدند (کرونین، ۱۳۷۷: ۳۵۹). در حین غوغای تغییر سلطنت قاجار توسط رضاخان، گروه اکثریت نمایندگان مجلس هم به‌عنوان نهادی که به اقدام وی جنبه قانونی می‌داد بیکار نشستند و زمینه انقراض قاجاریه را فراهم نمودند. علی‌اکبر داور و تیمورتاش با گرفتن امضاء از نمایندگان آنها را به تصویب لایحه انقراض قاجاریه قانع نمودند. همچنین تدین رئیس حزب تجدد از طرفداران سرسخت رضاخان، در غیاب و با استعفای مؤتمن‌الملک، که نمی‌خواست ننگ سقوط قاجاریه به اسم وی تمام شود، به عنوان نایب رئیس اول مجلس پنجم همه‌کاره مجلس شد و با تمام توان سعی داشت این طرح را به سرانجام برساند (مختاری اصفهانی، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۴۳). گروه اقلیت و منفردین مجلس نیز در قبال تغییر سلطنت دیگر توان لازم را نداشتند که همانند لایحه جمهوری

کارشکنی بکنند. در آستانه تغییر سلطنت، در صف نسبتاً متحد گروه اقلیت شکاف افتاد. برخی از آنها به دلیل یأس و سرخوردگی راه خود را از مدرس جدا کردند و در فراکسیون کوچکی به نام «اتفاق» گرد آمدند. در نتیجه، اقلیت توان سازماندهی پیشین را آشکارا از دست داد (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۱۸۹). لذا مجلس با اکثریت آراء به نام «سعادت ملت» با پذیرش تغییر دادن اصول ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰ متمم قانون اساسی انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نمود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم: جلسه ۲۱۱).

نتیجه

دوران قاجاریه دوره مهمی از تاریخ ایران بود که در طی این دوره در کشور ایران تحولات و اتفاقاتی بسیار مهم رخ داد که تا این زمان سابقه نداشت. از جمله این که اولاً ایران برای اولین بار تحت سلطه استعمارگران به ویژه انگلیس و روسیه قرار گرفت و ثانیاً در نیمه دوم حکومت شاهان قاجار، برای نخستین بار مجلس و احزابی شکل گرفت ولی به دلایل مختلفی نتوانستند به درستی رسالت خویش یعنی کنترل شاهان و استبداد را در ایران ریشه کن نمایند و همچنان ایران با بحران دموکراسی و نبود قانون مواجه بود. با دخالت بیگانگان و شروع جنگ جهانی اول ایران با مشکل تجزیه و چندپارگی مواجه شد و در این مقطع زمانی بسیار حساس، احمد شاه قاجار به عنوان آخرین شاه قاجار با توجه به شخصیت ضعیفش، توان مقابله و حل مشکلات داخلی و خارجی را از طریق نهادهایی همچون قشون و مجلس نداشت.

درست در این برهه از زمان رضاخان ظهور نمود که برعکس آخرین شاه قاجار دارای جسارت و ذکاوت فراوانی بود و از تمام امکانات برای نیل به قدرت استفاده نمود. رضاخان از بزنگاه‌هایی مانند عدم کارایی مجالس و کابینه‌های پیشین، جنگ جهانی اول و دخالت عوامل بیگانه، که باعث مشکلات و حوادثی در ایران شده بود، به نفع خویش استفاده نمود. وی با طی کردن مسیری با بازخورد مثبت و عقلانی، بدون وقفه و با تمام امکانات از سال ۱۲۹۹ ش. تا ۱۳۰۴ ش. با کارآمدن ساختن نهادها برای به چنگ آوردن قدرت استفاده کرد. رضاخان پس از کودتای ۱۲۹۹ ش. توانست از نهادهایی که تا این

زمان کارآمدی چندانی نداشتند برای رسیدن به قدرت استفاده نماید و با بهره‌گیری از نهاد قشون، که تا قبل از وی به دلیل نداشتن ساختار درست و قوی، کارایی قابل قبولی نداشت، توانست به همراه نهاد مجلس و با پشتیبانی جریان‌های فکری، نظام سیاسی را کاملاً تحت سلطه مستقیم خویش درآورد. بنابراین اگرچه سرچشمه قدرت رضاخان اساساً نهاد نظامی بود ولی به واسطه ائتلاف هدفمند با گروه‌های مختلف درون و بیرون مجلس چهارم و پنجم شورای ملی، به منظور مشروعیت بخشیدن به اقدامات و برنامه‌هایش، توانست حکومت قاجاریه را منقرض و به قدرت مطلقه تبدیل گردد.

منابع و مآخذ

- آبادیان، حسین (۱۳۸۹). *بسترهای تأسیس سلطنت پهلوی*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- آبراهامیان، پرواندا (۱۳۸۹). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۱). *احزاب سیاسی در مجلس سوم (۱۳۳۴-۱۳۳۳ق)*. تهران: تاریخ ایران.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶). *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*. تهران: قومس.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸). *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: مرکز.
- اعظام قدسی، حسن (۱۳۴۹). *خاطرات من*. جلد ۲. تهران: ابوریحان.
- بلوشر، ویپرت فون (۱۳۶۳). *سفرنامه بلوشر*. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: خوارزمی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۱). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*. جلد ۱. تهران: امیرکبیر.
- بهنود، مسعود (۱۳۶۹). *دولت‌های ایران از سیدضیاء تا بختیار*. تهران: جاویدان.

- پورشالچی، محمود (۱۳۸۴). *قزاق عصر رضا شاه پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه فرانسه*. تهران: فیروزه.
- پورآرین، فؤاد (۱۳۸۵). *انقلاب فراموش شده؛ دولت های عصر مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹*. تهران: چاپار.
- پهلوی، رضاشاه (۱۳۵۴). *سفرنامه خوزستان*. تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی.
- پیترز، گای (۱۳۸۶). *نظریه نهادگرایی در علم سیاست*. ترجمه فرشاد مؤمنی و فریبا مؤمنی، تهران: جهاد دانشگاهی.
- پیرسون، پاول (۱۳۹۳). *سیاست در بستر زمان تاریخ*. ترجمه محمد فاضلی، تهران: نشر نی.
- تبریزنیا، حسین (۱۳۷۱). *علل ناپایداری احزاب سیاسی در ایران*. تهران: نشر بین الملل.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۸). *روش و نظریه در علوم سیاسی*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- خلیلی خو، محمدرضا (۱۳۷۳). *توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه*. تهران: جهاد دانشگاهی.
- خواجه نوری، ا (۱۳۶۷). *بازیگران عصر طلایی (سید حسن مدرس)*. تهران: آسمان. چاپ سوم.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۶۱). *حیات یحیی*، جلد ۴، تهران: فردوسی، چاپ چهارم.
- دیگران و دیگران (۱۳۷۷). *ایران در قرن بیستم*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
- رمضان، عباس (۱۳۸۶). *رضا شاه*. تهران: ترفند.
- ساتن، ال (۱۳۵۶). *احزاب سیاسی ایران*. ترجمه حسین ترابیان. تهران: اطلاعات.

- سپهر، احمدعلی (۱۳۳۶). *ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴*. بی‌جا: بی‌نا.
- شجیعی، زهرا (۱۳۸۳). *نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی*. جلد ۳ و ۴. تهران: سخن.
- شفیعی، محمود (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. تهران: دانشگاه امام صادق.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۰). *نخست وزیران ایران*. تهران: جاویدان.
- _____ (۱۳۶۹). *داور و عدلیه*. تهران: علمی.
- غنی، سیروس (۱۳۷۸). *ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*. ترجمه حسن کامشاد. تهران: نیلوفر.
- فرخ، مهدی (۱۳۴۷). *خاطرات سیاسی فرخ*. به اهتمام پرویز لوشانی. تهران: امیرکبیر.
- فوران، جان (۱۳۷۷). *مقاومت شکننده*. ترجمه: احمد تدین. تهران: رسا.
- کدی، نیکی (۱۳۸۱). *دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ۱۳۰۴-۱۱۷۵*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
- لورین، سربرسی (۱۳۶۴). *شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: فلسفه.
- مختاری اصفهانی، رضا (۱۳۹۲). *پهلوی اول (از کودتا تا سقوط)*. تهران: کتاب پارسه.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۹). *تاریخ سیاسی معاصر ایران*. جلد ۱. تهران: انتشارات اسلامی.
- مروارید، یونس (۱۳۷۷). *از مشروطه تا جمهوری؛ نگاهی به ادوار مجالس قانون‌گذاری در دوران مشروطیت*. جلد ۱، تهران: اوحدی.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳). *شرح زندگانی من*. جلد ۳، تهران: زوار.
- مکی، حسین (۱۳۶۱). *تاریخ بیست ساله ایران*. جلد ۱. تهران: علمی.

- _____ (۱۳۷۴). تاریخ بیست ساله ایران. جلد ۳. تهران: علمی.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۱). انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۷، تهران: علمی.
- ملکی، حسین (۱۳۷۷). دولت‌های ایران در عصر مشروطیت، تهران: اشاره.
- ملیکف، اس (۱۳۵۸). استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: سهامی.
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۷۰). جنبش کلنل محمدتقی خان پسیان بنا بر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد، تهران: روایت.
- نودری، حسنعلی (۱۳۸۱). احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی. تهران: گستره.
- نوری اسفندیاری، فتح‌الله (۱۳۳۵). رستاخیز ایران. تهران: ابن سینا
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علم.
- هدایت، مهدیقلی‌خان (۱۳۴۳). خاطرات و خطرات. تهران: زوار.
- ویلسون، تالبوت (۱۳۹۳). سفرنامه ویلسون در جنوب غربی ایران. ترجمه علی‌محمد ساکی. خرم‌آباد: شاپورخواست.

روزنامه‌ها و مقالات

- روزنامه ایران، ۲۰ فروردین، ۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۵.
- _____، ۲۱ فروردین ۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۶.
- _____، ۲۵ فروردین ۱۳۰۳، س ۸، ش ۱۵۷۹.
- روزنامه قانون، ۲۵ آذر ۱۳۰۳، س ۴، ش ۱۴.
- روزنامه شفق سرخ، ۱۹ اسفند ۱۳۰۳، س ۳، ش ۲۲۸.

- روزنامه ستاره ایران، ۷ آبان ۱۳۰۲، س ۹، ش ۴۷.
- _____، ۲۰ فروردین ۱۳۰۳، س ۹، ش ۱۶۳.
- روزنامه جبل‌المتین، ۱۱ اسفند ۱۳۰۳، س ۳۳، ش ۶.
- مشروح مذاکرات مجلس چهارم و پنجم شورای ملی.
- آب نیکی، حسن (۱۳۸۶). «رویکرد نهادگرایانه به فرایند تصمیم‌گیری سیاسی» فصلنامه سیاست داخلی، سال ۱، شماره ۲.
- حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷). «تقابل رفتارگرایی و نهادگرایی در علوم سیاسی». فصلنامه حوزه و دانشگاه. سال ۱۲، شماره ۵۵.
- خدری‌زاده، علی‌اکبر (۱۳۹۰). «تقابل اقتدارگرایی و مشروطه‌خواهی در دوره فترت مجالس دوم و سوم (۱۳۳۲-۱۳۳۰ ه.ق.» فصلنامه مسکویه، سال ۴، شماره ۱۱.

کتاب انگلیسی

- Hacker, Jacob (2002) *The Divided Welfare state: The Battle over public and private social benefits the United state*. Cambridge: Cambridge University press
- Swell, William H. (1996) *three Temporalities: Toward an Eventful Sociology*, in TerranceMcDonald, ed., *The Historic Turn in the Human Sciences*, pp. 245-80. AnnArbor: University of Mishigan Press.
- Tilly, Charles (1984) *Big Structure, Large Processes, Huge Comparisons*. New York: Russell Sage Foundation.
- Marsh, James (1999) 'The Institutional Dynamic of the International Political Order' in Katzoustoin, Peter, *Exploration@Contestation on the Study of World Politics*, MIT Press, CambridgeMA
- North, Douglass (1994). *Economic performance Through Time*, The American Economic Review, Vol.84, No.3.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۲، پیاپی ۱۲۲، زمستان ۱۳۹۵

علل و زمینه‌های محرومیت و توسعه‌نیافتگی کرانه‌ها و پس‌کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان در عصر قاجاریه^۱

محمدجعفر چمنکار^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲۱

چکیده:

کرانه‌ها و نواحی پس‌کرانه‌ای شمالی خلیج فارس و دریای عمان در دوره قاجاریه، از مناطق برجسته بازرگانی دریایی به شمار می‌رفت. بخش عمده‌ای از ثروت خالص و ناخالص و سرمایه در گردش ایران و کالاها و نیازمندی‌های خرد و کلان کشور از تکاپوهای تجار و شرکت‌های داخلی و بین‌المللی در این سرحدات حاصل می‌شد. پرسش نگارنده این است که چرا با وجود قابلیت‌های بالفعل و بالقوه جزایر و بنادر جنوب و جنوب شرقی ایران و حجم شگفت‌آور ثروت تولیدشده، این مناطق همچنان در محرومیت به سر می‌برده است. در فرجام نگارنده نتیجه

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2017.2653

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه؛ Mj.chamankar@urmia.ac.ir

می‌گیرد که با وجود پیشرفت کمی و کیفی در میزان صادرات و واردات انواع کالا و رونق بازرگانی دریایی، مجموعه عوامل منفی چند لایه مانع بهبود سطح معیشت و زندگی مردم بومی منطقه شده است. در حقیقت در تناقض با باور عمومی، نوعی پارادوکس و تضاد مابین شکوفایی تجاری خلیج فارس و دریای عمان از یک سو و تشدید فقر و تنزل کیفیت زندگی ساکنان آن به خوبی قابل مشاهده می‌باشد. پیرو این فرایند، رشد و بالندگی داخلی و رفاه اجتماعی متناسب با جایگاه این مناطق ارزشمند اقتصادی و سیاسی در فعل و انفعالات جدید ایران و فرامنطقه‌ای، حاصل نگردید.

واژگان کلیدی: خلیج فارس و دریای عمان، عصر قاجاریه، کرانه و پس‌کرانه‌ها، اقتصاد، توسعه‌نیافتگی، محرومیت.

مقدمه

پس از انقلاب فرانسه، جنگ‌های ناپلئونی و به‌ویژه کنگره وین در سال ۱۸۱۵م، اقتصاد حالت جهانی یافت. پیامد کوتاه‌مدت این فرایند، رشد و رونق فزاینده اقتصاد دریایی و شکوفایی بنادر و جزایر در اروپا و مناطق ماوراءالبحار بود. خلیج فارس و دریای عمان در تکاپوهای تجاری این دوران نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کرد. مابین سال‌های ۱۸۴۵م/۱۲۶۱ق و ۱۸۶۵م/۱۲۸۲ق، هزینه تجارت دریایی از راه خلیج فارس پنج برابر شد و به بیش از ۶۰۰ هزار لیره افزایش یافت. با وجود توسعه تجارت دریایی در حوزه گسترده خلیج فارس و دریای عمان، اثری از افزایش رفاه اجتماعی و محرومیت‌زدایی در جزایر و بنادر آن دیده نمی‌شود. نگارنده با تکیه بر منابع اصلی به‌ویژه مشاهدات عینی سیاحان اروپایی، گزارش‌های اقتصادی مأموران خارجی و کنسول‌گری‌های اروپایی مستقر در این مناطق و مأموران رسمی اعزامی دولت قاجاریه، سعی نموده است به سؤال ذیل پاسخ دهد:

- علل و زمینه‌های توسعه‌نیافتگی اقتصادی و تداوم محرومیت در کرانه‌های جنوبی ایران در دوره قاجار کدام بود و این عوامل چگونه تأثیرات سوء خود را نشان می‌دادند؟

اهمیت اقتصادی و میزان ثروت جزایر و بنادر ایران در کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان بر هیچ کس پوشیده نیست و حتی نیاز به بحث و نوشتار جدید نیز ندارد. هدف نگارنده آن است تا نشان دهد چرا با وجود قابلیت‌های بالفعل و بالقوه جزایر و بنادر جنوب و جنوب شرقی ایران و حجم ثروت تولیدشده، این مناطق همچنان در محرومیت به سر می‌بردند. باید توجه نمود که مابین حجم در گردش سرمایه گزاف و عملکرد تجار عمده و صادرات و واردات گسترده با زندگی عامه مردم تفاوت وجود دارد. از این ثروت در دوره قاجاریه نصیب اندکی به مردم منطقه می‌رسید. یکی از مشخصه‌های سفرنامه‌نویسان خارجی عصر قاجاریه که از ملیت‌های آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اتریشی، ایتالیایی، روس و غیره بودند و در نتیجه این گوناگونی از میزان حبّ و بغض و جهت‌گیری‌های سیاسی آنان می‌کاهد، توجه به قابلیت و ثروت جنوب ایران و بلافاصله شگفتی از محرومیت و عدم رفاه اجتماعی فراگیر آن و یا در حقیقت، محرومیت در عین ثروتمندی می‌باشد. این مسئله در گزارش‌های رسمی و غیررسمی مشاهده‌گران ایرانی نیز به وضوح دیده می‌شود.

الف. بازرگانی جزایر و بنادر شمالی خلیج فارس در دوره قاجار

برپایه آمار و ارقام همگام با تحولات جهانی، تجارت و بازرگانی دریایی خلیج فارس در دوره قاجار نوعی رشد در واردات و صادرات، حجم کالا، تنوع مال‌التجاره، ارزش و قیمت کالا و شرکت‌ها، افراد و کشورهای درگیر و ذینفع در این فرایند را نشان می‌دهد. بوشهر از دوره سلطنت فتحعلی شاه، بازار و مرکز مبادله عمده انواع کالا در نیمه شمالی خلیج فارس بود (زنگنه، ۱۳۸۰: ۱۱۰-۱۱۱)، (گوینو، ۱۳۶۷: ۱۲۱)، (گزارش هیئت بازرگانی هند بریتانیا، ۱۳۷۶: ۸-۱۵۶) و بندر لنگه از بنادر عمده و پررونق عصر قاجاریه، فعالیت‌های گسترده تجاری را هدایت می‌نمود (استفان رای، ۱۳۷۸: ۲۳-۲۲)، (ستاندیش، ۱۳۸۳: ۲۵۹)، (کرزن، ۱۳۶۷: ۲-۴۹۱). براساس گزارش هیئت بازرگانی هند بریتانیا در سال‌های ۵-۱۹۰۴م بندرعباس بهترین و مناسب‌ترین موقعیت را در میان بنادر خلیج فارس، به استثنای اهواز که با دریا در ارتباط بود، داشته است. این شهر محل ورود و خروج طبیعی کالا‌های تجاری نه تنها در جنوب شرق ایران بلکه در تمام منطقه وسیع میان هرات و یزد،

مشهد و بمپور بود (گزارش هیئت بازرگانی، ۱۳۷۶: ۶-۱۰۵). در جنوب شرقی ایران و سواحل دریای عمان نیز بندر چابهار به صورت تاریخی عمده‌ترین مرکز تجارت محسوب می‌شد. مابین سال‌های ۱۸۴۵م/۱۲۶۱ق و ۱۸۶۵م/۱۲۸۲ق، تجارت دریایی از راه خلیج فارس از نظر قیمت پنج برابر شد و به بیش از ۶۰۰ هزار لیره افزایش یافت. با وجود این تحولات، سطح زندگی و رفاه ساکنان این خطه نسبت به ادوار گذشته تنزل یافت و رونق بازرگانی و افزایش اعداد و ارقام تجاری تأثیری بر بهبود حیات اجتماعی آنان نداشت.

ب. عوامل مؤثر در توسعه‌نیافتگی اقتصادی ایالات ساحلی

خلیج فارس و دریای عمان

۱. اجاره جزایر و بنادر خلیج فارس و دریای عمان به اتباع خارجی

مقارن با تشکیل سلسله قاجاریه (۱۳۴۴-۱۲۰۹ ق)، اعراب جنوب خلیج فارس با استفاده از عدم تمرکز سیاسی و نظامی حاصل از دوران تعویض حکومت‌ها در ایران، حملات خود را به سرزمین‌های شمال تنگه هرمز تشدید نمودند. سلطان بن احمد (حکومت: ۱۲۱۹-۱۲۰۷ق / ۱۸۰۴-۱۷۹۳م) حکمران عمان با اعزام نیرویی به فرماندهی یوسف بن علی، جزایر و بنادر گواتر (گواتر)، چابهار، قشم و هرمز را اشغال کرد. او در سال ۱۲۰۹ق / ۱۷۹۴م با انعقاد قراردادی با آغامحمد خان به مبلغ سالانه ۶۰۰۰ تومان، بندرعباس و توابع آن شامل قشم، هرمز، هنگام، میناب و سواحل لارستان را به اجاره خود درآورد. مدت زمان این قرارداد ۷۵ سال تعیین گردید و براساس آن تمامی اختیارات و امتیازاتی خاندان بنی‌معین، که پیش از آن در این مناطق صاحب قدرت و نفوذ بودند، به آنان نیز تفویض شد (اقبال، ۱۳۲۸: ۱۱۸)، (سفارت جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۱: ۱۵۵)، (اقبال، ۱۳۲۸: ۲-۱۳۰)، (حسینی فسائی، ۱۳۸۲، ج ۲، صص ۷-۸۰۶)، (خورموجی، ۱۳۶۳، ۸-۱۶۴)، (نیر نوری، ۱۳۴۷، ش ۵: ۴۲-۴۳۹). پدیده اجاره سرزمین‌های دریایی جنوب، یکی از مهم‌ترین علل ضعف و ناتوانی حکمرانان ایران در دوره قاجاریه می‌باشد. ستوان پوتسینگر، انگلیسی‌مأمور حکومت هندوستان، که با هدف تهیه گزارشی از اوضاع دو ایالت بلوچستان و سند - که با عنوان سفری به بلوچستان و سند منتشر گردید - در سال ۱۸۱۰م در کرمان حضور داشت با

اشاره به اجاره سرزمین‌های کرانه‌ای ایران و استیلای تضعیف‌کننده امامان عمان بر این حدود، می‌نویسد: «بندرعباس هنوز مال‌التجاره‌های خود را از طریق مسقط به بنادر هندوستان و دریای سرخ و سواحل شرقی آفریقا صادر می‌نماید. یک پادگان سرباز متعلق به امام مسقط از آن بندر حراست و حفاظت می‌نماید. شهر بسیار کثیف و سکنه آن اغلب بیمار و کوچه‌های آن تنگ و تاریک و در جاهایی به علت خرابی کوچه‌ها مسدود است. در این شش سال اخیر در عمران و آبادی این بندر به طور کلی غفلت و سهل‌انگاری شده است. بیشتر سرزمین‌های این ناحیه متروک خالی از سکنه می‌باشد» (امیری، ۱۳۶۹: ۳۱۲ - ۳۱۱). در سال ۱۸۶۶م/۱۲۸۳ق صید سالم در عمان و مسقط به حکومت دست یافت. او مبالغ‌گزافی بر عوارض و مالیات گمرکی و راهداری بندرعباس و توابع آن اضافه کرد. فشار طاقت‌فرسای این عوارض سبب استمداد مردم منطقه از مصطفی خان حاکم بستک و عریضه‌نویسی به فرمانفرمای فارس و در نهایت ناصرالدین شاه گردید (بنی‌عباسیان بستکی، ۱۳۳۹: ۲۵۳-۲۵۱). «یاغی‌گری و بی‌عدالتی» امامان عمان، به‌ویژه پس از تلاش‌های ناصرالدین شاه برای اعاده حاکمیت ایران بر این مناطق، به اوج خود رسید (سرابی، ۱۳۴۴: ۱۰۴). در مقابل توسعه فقر و ایجاد عقب‌ماندگی شدید، امامان عمان و مسقط «ثروتی عظیم» را از سرحدات جنوب ایران به دست می‌آوردند (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۱۰: ۸۶۱۷)، (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۲۳۶). برخی از مهم‌ترین معادن این مناطق از جمله معادن گوگرد در محدوده بندر خمیر، بندرعباس و میناب در اختیار آنان قرار داشت. (مارکام، ۱۳۶۷: ۹۱). اجاره سرزمین‌های جنوبی، تدریجاً بافت فرهنگی و مذهبی این مناطق را تحت تأثیر قرار داد، چنان‌که باعث گسترش تفکرات وهابی‌گری و تعدی بر بومیان شیعه گردید. بندر لنگه که دارای ۴۰۰ خانوار شیعه بود، شدیداً از این معضل رنج می‌برد. شیعیان، مذهب خود را در سرزمینی که شیعه مذهب رسمی آن بود پنهان می‌کردند، زیرا مال و زنان و دختران آنها حلال و قتل آنان نیز از دیدگاه وهابیون عرب مباح شمرده می‌شد. چپاول اموال شیعیان نیز امری عادی به شمار می‌رفت (کازرونی، ۱۳۶۷: ۱۱۷). استیلای امامان عمان که همیشه «دوست صدیق دولت انگلستان» محسوب می‌گردیدند، سبب‌ساز نفوذ گسترده سیاست‌های مخرب استعمار بریتانیا در سرحدات جنوبی ایران بود (مارکام، ۱۳۶۷: ۹۱).

۲. ضعف زیرساخت‌های اقتصادی

با وجود اهمیت استراتژیک بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای عمان در تحولات اقتصادی ایران، این مناطق زیرساخت‌های اقتصادی و اداری ضعیفی داشتند. کینر هنگام صحبت از مدنیت بندر دورق در خوزستان در سال ۱۸۱۰ م، از قلت امکانات و ضعف تجارت آن می‌نویسد (امیری، ۱۳۶۹: ۳۲۳). اهواز (ناصریه) که در گذشته شهری آباد بود، از رونق افتاده و در حدود ۶۰۰ یا ۷۰۰ نفر سکنه بیشتر نداشت (همان، ۳۲۴)، (سایکس، ۱۳۶۳: ۲۸۴). این شهر در حدود سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۴۲ م، بیشتر از یک شهر به دهکده‌ای کوچک شباهت داشت (لایارد، ۱۳۶۷: ۱۸۶-۱۸۳). هنگامی که نیروهای انگلیسی در تهاجم خود به خوزستان در ۲۹ مارس ۱۸۵۶ به اهواز وارد گشتند، شهر را مخروبه یافتند (واتسن، ۱۳۵۶: ۴۲۰). بندر محمره (خرمشهر) شهر کوچک و کثیفی بود (سایکس، ۱۳۶۳: ۲۸۳). دیوار گرداگرد بندر هندیان در چند نقطه فرو ریخته بود و حوزه حکمرانی شوشتر، که زمانی ثروتمندترین بخش خوزستان به شمار می‌رفت، به سرزمینی متروک و خالی از سکنه تبدیل شده بود (همان، ۳۲۷-۳۲۴)، (دوبد، ۱۳۷۱: ۳۳۷)، (لایارد، ۱۳۶۷: ۱۸۱). با فروپاشی شوشتر، بخش مهمی از ساکنان آن به دزفول، که مرکز خوزستان شده بود، مهاجرت نمودند. بهبهان که به صورت تاریخی روابط نزدیک با بنادر بوشهر داشت، از یک شهر پرجمعیت به یک ناحیه حاشیه‌ای تبدیل شده بود (لایارد، ۱۳۶۷: ۱۵۱). هرمان نوردن انگلیسی که در زمان انتقال حکومت از قاجاریه به دولت پهلوی از خوزستان و سایر مناطق جنوب ایران دیدار نموده و کتابش از سفرنامه‌های خاص به شمار می‌رود، با ابراز شگفتی، از خالی بودن روستاهای خوزستان و ویرانی و متروکه شدن آن خبر می‌دهد (نوردن، ۱۳۵۶: ۱۸-۱۹). بنادر خلیج فارس در مسیر خوزستان به سوی دشتستان (برازجان) نیز سخت تحت تأثیر سیاست ناکارآمدی عمرانی دولت قاجاریه قرار داشتند. باین و هوسه در گذر از این نواحی و بندر دیلم (۱۸۸۵ م)، به خوبی این فرایند را توصیف نموده است (باین و هوسه، ۱۳۶۳: ۱۳۳-۱۳۲). بوشهر به عنوان یکی از مهمترین بنادر ایران نیز سخت تحت تأثیر توسعه‌نیافتگی کرانه‌ای ساحلی جنوب ایران بود. بارتلمی سمینو جمعیت این بندر را تنها حدود ۴۰۰۰ نفر دانسته است (اتحادیه و میر محمد صادق، ۱۳۷۵: ۱۸۹-۱۸۸)، (آل داود،

۱۳۷۱: ۷۰). مأموران رسمی محمد شاه قاجار که در همین محدوده زمانی از بوشهر دیدار نمودند (۱۸۳۹/ ۱۲۵۶ق) یک سوم (ثلث) شهر را به کل خرابه و فاقد هر گونه آبادی با مشکل نایابی آب ثبت نموده‌اند (همان: ۲-۷۱). بوشهر در ابتدای دهه ۴۰ قرن ۱۹ م بر سر راه نقل و انتقال حجاجی بود که از ایران و هندوستان به مکه می‌رفتند، اما از لحاظ مدنیت و رفاه اجتماعی «ابتداً تغییری نیافته و کسی هم در صدد برنیامده که آن را تغییر دهد» (فلاندن، ۱۳۵۶: ۳۶۸). گوینو که در آوریل ۱۸۵۵ از طریق بندر بوشهر به ایران آمد، دیگر فرانسوی است که توسعه نیافتگی این بندر را مورد توجه قرار داده است (گوینو، ۱۳۶۷: ۱۲۳-۱۲۰). بروگشن سفیر دولت پروس، که از سال ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۱ م در ایران حضور داشته است، نیز از توسعه نیافتگی این شهر نوشته است (بروگش، ۱۳۶۸: ۵۱۷). در جزء خاطرات یک مأمور انگلیسی ساخت خطوط تلگراف در سال ۱۸۷۹ م، از مصائب توده‌های عامی برای رفع تشنگی بندرنشینان اظهار شگفتی شده است (افشار، ۱۳۵۲: ۲۲۷). ماساهارو نخستین فرستاده ژاپن به ایران، که در ۲۰ مه ۲۸/۱۸۸۰ جمادی‌الثانی ۱۲۹۷ق وارد بوشهر شده است، از نقش بر آب شدن تصورات خود در مورد مدنیت و شکوه بوشهر سخن گفته است (ماساهارو، ۱۳۷۳: ۴۷-۴۶). ژان دیولافوای فرانسوی که در اواسط ۱۸۸۱م/ذیحجه ۱۲۹۸ق به بوشهر وارد شده است، آگاهی‌های بسنده‌ای از ضعف زیرساخت‌ها و توسعه نیافتگی این بندر عرضه نموده است (دیولافوای، ۱۳۷۱: ۵۳۸-۵۳۷، ۵۴۲-۵۴۱). در تأیید نوشته‌های سیاحان اروپایی، گزارش میرزا تقی خان، حکیم‌باشی ظل‌السلطان، که در تاریخ ۱۲۹۹ق/۱۸۸۱م از بنادر جنوب و بوشهر دیدار نموده، حاوی نکات بسیار مهمی است. او در ۲۳ صفرالمظفر سال ۱۲۹۹ق، از وضعیت متأثرکننده بندر بوشهر گزارش داده است (صفایی، ۱۳۴۹: ۱۰۵). پیر لوتی فرانسوی که در اواسط آوریل ۱۹۰۱ از هند به بوشهر رسیده است، آن را «شهر اندوه و مرگ با ساختمان‌های ویران» خوانده است (لوتی، ۱۳۷۲: ۲۶). برادلی برت^۱ در فصل دوم کتاب «از خلیج فارس تا دریای خزر از طریق ایران» که در سال ۱۹۰۹ م در لندن منتشر شد، به کاستی‌های بندر بوشهر اشاره نموده است (زنکنه، ۱۳۷۷: ۱۵۵). هنگامی که فلاندن فرانسوی از سواحل خلیج فارس دیدار نمود، بنادر کوچک متعددی در کنار دریا

(در محدوده بوشهر) قرار داشتند که همگی از رونق و اهمیت به دور بودند (فلاندن، ۱۳۵۶: ۳۶۸). در اواخر دوره قاجاریه، آثار کمبود، فقر و بیکاری در همه چیز و همه جای بوشهر دیده می‌شد (نوردن، ۱۳۵۶: ۲۲).

جزیره خارک مابین سال‌های ۱۸۴۲-۱۸۴۰م دهکده کوچکی بود که سکنه آن را شماری ماهیگیر بی‌بضاعت و فقیر تشکیل می‌دادند (لایارد، ۱۳۶۷: ۱۵۴). بندر گناوه به صورت یک سوراخ متعفن بود که جز گل و خاک و مگس و آب راکدِ ناسالم چیز دیگری در آن به چشم نمی‌خورد (نوردن، ۱۳۵۶: ۲۳). در دهه نخست قرن ۱۹م، بیشتر سرزمین‌های مابین بندرعباس و کرمان، بیابان و خالی از سکنه بود (امیری، ۱۳۶۹، ۳۱۲)، (بروگشن، ۱۳۶۸: ۱۳۲). بندرعباس به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز دریایی ایران در سال ۱۸۲۱م چنین توصیف شده است: «شهر صرفاً مجموعه‌ای از آلونک‌های فلاکت‌باری بود که از گل و یا سنگ و ساروج ساخته شده بود. بازار بندرعباس اغلب تهی از کالا بود، محلی غم‌انگیز و دلگیر بود. نمای بیرونی ساختمان‌های شهر حکایت از ویرانی و اضمحلال سریع می‌کرد» (کلی و سیوری، ۱۳۷۷: ۴۴-۴۱). براساس گزارش رسمی کارگزاران قاجاریه در صفحات جنوب و جنوب شرقی در ۱۱ رمضان ۱۳۴۰، امکانات دولتی ایران در بندرعباس بسیار محدود بود (وثوقی، ۱۳۸۱: ۲-۱۲۱). هر چه به اواخر قرن ۱۹م نزدیک‌تر می‌گردد، فروپاشی اقتصادی بندرعباس و توابع آن از جمله بندر لنگه بیشتر نمایان می‌شود (almanni and alsharari.2014:45). ویلسن انگلیسی آب‌انبارهای متعفن مابین بندرعباس به لار را در این دوره توصیف می‌کند. (ویلسن، ۱۳۶۳: ۲۱). در چابهار تنها اداره گمرک متعلق به ایران بود و در قریه تیس (تیز) نیز دولت دارای یک قلعه بود که آن نیز مخروبه شده بود. در گواتر تنها بنای دولتی اداره گمرک بود که کپُر حصیرپوشی آن را تشکیل می‌داد. سدیدالسلطنه با اشاره به علل تأثیرگذار در عقب‌ماندگی چابهار، سوء رفتار با بومیان منطقه را سبب مهاجرت آنان به ناحیه گوادر از بنادر بلوچستان انگلستان و تشدید روند عدم توسعه‌یافتگی آن می‌داند (سدیدالسلطنه بندرعباسی، ۱۳۷۱: ۳۰۱-۳۰۰). هنگامی که سایکس در آخرین سال‌های قرن ۱۹م این بندر را مشاهده نموده، به قریه کوچکی تبدیل شده بود که دارای چند خانه محقر و معدودی اشجار پراکنده بود (سایکس، ۱۳۶۳:

۱۴۷-۱۲۴). در بنادر و جزایر جاسک، سربک، میناب، هرمز، قشم، کوهستک، هنگام، لنگه و کنگ نیز مدنیت حضور دولت مرکزی در حداقل قرار داشت (وثوقی، ۱۳۸۱: ۱۷۵، ۱۶۶، ۱۶۱، ۱۴۶، ۱۲۲، ۲۰۴، ۱۹۵، ۱۸۴، ۲۴۶، ۲۲۶). بر اساس این گونه گزارش‌ها امکانات و زیرساخت‌های اداری، اقتصادی و نظامی ایران در سایر بنادر و جزایر، دیر، کنگان، تمبک، طاهری، عسلویه، شیو، مقام، شیخ شعیب، چيرو، کیش، چارک، مغو، هرمز، قشم و غیره نیز بسیار محدود و بدون توانایی تأثیرگذاری بر فعل و انفعالات منطقه خلیج فارس و دریای عمان بود (همان: ۱۱۰، ۱۰۴، ۹۹، ۹۵، ۹۰، ۸۴، ۷۹، ۵۵، ۴۵، ۳۹، ۳۶، ۳۱)، (سایکس، ۱۳۶۳: ۳۱۵-۳۱۴)، (لوریمر، ۱۳۷۶: ۱۶-۱۵).

۳. خشکسالی و شیوع بیماری‌های واگیردار

در فاصله یک دهه مابین سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۱ م/ ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۸ ق، به طور متوسط هر دو سال یکبار خشکسالی ایران را دربر می‌گرفت. پیامد این فرایند، قحطی و گرسنگی همراه با بیماری و تلفات گسترده انسانی در حدود ۲ میلیون نفر بود (آدمیت، ۱۳۵۳: ۷۸-۷۹). از جمله مهم‌ترین قحطی‌های این دوره می‌توان به سال‌های ۶۱-۱۸۶۰ م (۱۲۴۰-۱۲۳۹ ش)، ۷۲-۱۸۷۱ (۱۲۴۸-۱۲۵۱ ش)، ۱۸۸۰ (۱۲۵۹ ش)، اشاره نمود (فوران، ۱۳۷۷: ۱۸۴). در سال ۱۸۷۱-۱۸۷۰/۱۲۸۸-۱۲۸۷ ق قحطی عمومی در ایران به وجود آمد (ریچاردز، ۱۳۷۹: ۳۸)، (مستوفی، بی تا: ۱۱۰) بنا بر برآوردی در سال ۱۸۷۱ م (۱۲۵۰ ش) دو سوم از کل دام‌های جنوب ایران بر اثر قحطی و خشکسالی نابود گشتند و در سال ۱۸۸۷ (۱۲۶۶ ش) کمبود مواد غذایی بندر بوشهر را تحت تأثیر پیامدهای سوء خود قرار داد (همان: ۲۰۸-۱۸۷). چارلز جیمز ویلز (۱۹۱۲-۱۸۴۲) پزشک انگلیسی که در حدود سال ۱۸۸۰ م در ایران بوده است، مشاهدات عینی خود را از تبعات خشکسالی در نوار ساحلی جنوبی کشور ذکر می‌کند (ویلز، ۱۳۶۸: ۲۹۲، ۲۸۷). عملکرد تجار مآبانه مقامات نیز نوعی شبه قحطی مصنوعی را به وجود می‌آورد (ویلسن، ۱۳۶۳: ۳۸۱)، (بروگش، ۱۳۶۸: ۵۴۶). اولین بار بروز وبا در ایران دوره قاجاریه در سال ۱۸۲۱ م اتفاق افتاد. بیماری از بنادر خلیج فارس به شیراز و فارس سرایت کرد و بیش از ۸۰۰۰ نفر قربانی گرفت. در سال ۲-۱۸۳۱ م طاعون جنوب ایران را به ناپودی کشاند (یاب و کوپربوش، ۱۳۸۸، ۱۸). طاعون این سال موجب قتل عام حدود ۲۰

هزار نفر در شوشتر مرکز حکمرانی خوزستان شد و در نتیجه در کنار سوء سلوک حکام فرایند انحطاط این ناحیه را شدت بخشید (لایارد، ۱۳۶۷: ۱۸۱). در سال ۱۸۵۱م و ۱۸۵۳م وبا در بوشهر شایع گردید. در سال‌های ۱۸۶۱، ۱۸۶۷ و ۱۸۷۲م بیماری وبا به تمام ولایات جنوب و شرق کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان سرایت نمود (لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۷۹-۷۵)، (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۶)، (فووریه، ۱۳۸۸: ۲۹۰-۲۸۶). در وبای سال ۱۸۹۲م، تنها ۲۰۰۰ نفر در شوشتر تلف گردیدند. در سال ۱۹۲۳م نیز بر اثر این اپیدمی، بیش از ۹۱۱ نفر در آبادان درگذشتند (فلور، ۱۳۸۵: ۱۷-۱۶). لسان‌الملک سپهر در خلال رویدادهای سال ۱۲۴۵ق (سپهر، ۱۳۴۴: ۴۷)، اعتمادالسلطنه (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۶۰۷-۱۶۰۵)، محمود میرزا قاجار (محمود میرزا قاجار، ۱۳۸۹: ۲۹۴) و (ریاضی هروی، ۱۳۷۲: ۱۵۷، ۱۳۳، ۲۵) به مسئله بیماری وبا و طاعون و اثرات مخرب آن در ایران اشاره نموده‌اند. یکی از علل عمده انتشار بیماری‌های همه‌گیر در جزایر و بنادر خلیج فارس و دریای عمان، ورود عناصر خارجی به ویژه از مبدأ هندوستان و مشخصاً منطقه بمبئی بود (Potter.2014:231-235)، (نبی‌پور، ۱۳۹۱: ۷۲). آب آلوده مشروب بندر و جزایر خلیج فارس ناقل کرم پیوک و تب‌های مسری موذی به ساکنان بومی به‌ویژه فقرا و کارگران بود (Potter.2009:10-9). به نوشته دیولافوا، هنگامی که وی در منطقه اهرم بوشهر لب‌های خود را با آب متعفن انبار تر نموده، پنداشته است که اشتباهی روی داده و به جای آب به او نفت داده‌اند. (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۵۲۹). فقر و مشکلات شدید زیرساختی از عوامل اصلی تشدید بیماری‌ها و عدم توان مهار آن بود. سیریل الگود که در سال ۱۹۲۵م به‌عنوان پزشک سفارت انگلستان به ایران آمد و طی اقامت شش ساله خود علاوه بر طبابت، به تحقیق درباره تاریخ طب و بیماری‌های ایران نیز پرداخت، با ذکر ورود طاعون و وبای سال ۱۸۷۱م/۱۲۸۷ق به منطقه خلیج فارس، به این مسئله در بوشهر توجه نموده است (الگود، ۱۳۷۱: ۵۷۶-۵۷۲). در کنار این مشکلات، نبود مراکز درمانی مشخص نیز شدت بیماری‌ها را در ایالات جنوبی باعث شد (نبی‌پور، ۱۳۹۱: ۶۷). قحطی، بلایای طبیعی و شیوع بیماری‌ها بر تشدید تقلیل بازرگانی خارجی، پدیده مهاجرت و کاهش نیروی انسانی در سرحدات جنوبی تأثیر مستقیم داشت (یاب و کوپربوش، ۱۳۸۸: ۲۷)، (لمبتون، ۱۳۷۹: ۹-۱۳۸)، (فلور، ۱۳۸۶: ۲۲).

۴. سیاست‌های رفتاری حاکمان

ایالت فارس که جزایر و بنادر خلیج فارس در جنوب آن قرار می‌گرفت، صحنه عزل و نصب متعدد حاکمان بود. از زمان مرگ فتحعلی شاه در اواخر سال ۱۸۳۴م (۱۲۱۳ش)، تا ۱۸۴۰م (۱۲۱۹ش) شش حاکم بر این ایالت پهناور حکومت نمودند که در هیچ یک سیاستی برای پیشرفت این ناحیه منظور نگردید. میرزا ابوالحسن خان ایلچی در سال ۱۸۱۴-۱۸۱۳م در مقایسه‌ای مابین ایالت فارس و آذربایجان، ریشه اصلی انحطاط و ویرانی فارس را تعدی و سیاست‌های ظالمانه وزرا و حاکمان آن دانسته است. «کاش اهالی فارس هم طریقی می‌شد که هر چندی به دست تعدی وزیری مبتلا نمی‌شدند بلکه به این نسبت، آن ولایت خراب و ویران و خلق او متفرق نمی‌شدند» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۱). بخش عمده‌ای از روستاهای اطراف شیراز به علل عدم توجه مقامات به بخش کشاورزی، مالیات‌های متعدد دولتی و عوارض گوناگون فئودالی به ویرانه‌هایی خالی از سکنه تبدیل گشته و «رعایا تاب نیاورده و راه فرار را پیش گرفته و رفتند» (آل داود، ۱۳۷۷: ۵۶-۵۳). بارون دوبد، سیاح روس که در سال ۱۸۴۰م از فارس دیدن کرده است، با اشاره به تعویض مکرر حاکمان و مسئله فروش مقامات اداری می‌نویسد: «فارس از این تعویض‌های بی‌امان از نظر مادی زیان دیده است. نخستین هدف والی پس از استقرار در شغل جدید آن است که تا آنجا که می‌تواند از جیب ساکنان ولایت خود بدون توجه به مالیات معمول در کشور، مخارج رفته را به خود بازگرداند» (دوبد، ۱۳۷۱: ۱۱۸). انباشته شدن مالیات‌های سنگین عقب‌مانده یا بقایا می‌توانست به دستگیری و مجازات زندان‌های طولانی منجر شود (نایب‌الایاله، ۱۳۷۳: ۱). دیولافوای فرانسوی به هنگام دیدار از بوشهر، پس از اشاره به مسئله فروش مقامات و مالیات‌گیری‌های متعدد از مردم، از زبان حاکم این بندر می‌نویسد: «حکام با عجله تمام خون ملت را می‌مکنند و خود را متمول می‌سازند که پس از برآوردن خواهش ارباب هم زندگی راحتی برای خویش داشته باشند» (دیولافوای، ۱۳۷۱: ۵۴۱). بندرکنگان در جنوب بوشهر که در دوره سلطنت فتحعلی شاه مبلغ ۷۰ تومان پیشکش می‌پرداخت، در زمان حکومت محمدشاه قاجار مجبور به پرداخت ۱۲۰۰ تومان مالیات گردید، درحالی که جمعیت آن به علل وبا و طاعون و از «عهد نیامدن حقوق دیوانی» به سایر مناطق به‌ویژه

جنوب خلیج فارس مهاجرت نموده بودند (آل داود، ۱۳۷۱: ۱۰۱). گویینوی فرانسوی با اشاره به سوءمدیریت مالی مقامات، چپاول بودجه عمومی و نقش آن در عقب‌ماندگی بوشهر، مسئله ساخت دیوار و برج و حصار برای بندر و هدر دادن پولی را که از مرکز برای این امر تخصیص یافته بود، تمسخر کرده است (گویینو، ۱۳۶۷: ۱۲۲). لاسلز، کنسول بریتانیا که در سال‌های ۱۸۹۳-۱۸۹۲م (۱۲۷۲-۱۲۷۱ش) در صفحات جنوبی ایران به سیاحت پرداخته است، وضعیت فارس را کاملاً غیرقابل توصیف ذکر نموده است. به نوشته او مردم هرگز به یاد ندارند با آنها بدین پایه بدرفتاری شده باشد و تا این اندازه بر اثر ستم پایمال شده باشند (فوران، ۱۳۷۷: ۱۹۲). در دوران ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه پسر مظفرالدین شاه قاجار که در سال‌های ۱۳۱۸ق و ۱۳۲۲ق به حکومت ایالت فارس مشغول بود (امداد، ۱۳۸۷: ۴۲۶)، (کرمانی، ۱۳۴۶: ۱۵۴) «آه و ناله و فریاد و فغان اهالی از تعدیات و ظلم و ستم وی به هوا خاست» (ظهیرالدوله، ۱۳۶۷: ۱۵۲) (قائم‌مقامی، ۱۳۵۹: ۲۳۶). نواحی گوناگون خوزستان تحت تأثیر سوءسلوک حاکمان آن، فقر و محرومیت افزون‌تری را تجربه می‌کردند. در حدود سال ۱۸۴۲-۱۸۴۰م، حکمران و معتمد این ایالت با هدف اخاذی و دریافت پول، اهالی شوشتر، دزفول و طوایف عرب خوزستان را تحت فشار شدید قرار داده بود. در نتیجه، بسیاری از خانواده‌های قدیمی و ثروتمند در اثر جور و ستم عمال حکومتی دچار فقر و ورشکستگی گشته و حتی خانه و عمارت خود را نیز از دست دادند. در حالی که صاحب‌منصبان نظامی، اغلب اوقات به شراب‌خواری می‌پرداختند و شب‌ها در حالت مستی تا دیری در مجالس رقص و آواز دختران و پسران جوان زمان می‌گذراندند (لایارد، ۱۳۶۷: ۲۲۹). مناطق فلاحیه (دورق) و محمره (خرمشهر) در نتیجه اعزام قوای دولتی و ظلم مقامات محلی خالی از سکنه شده و مردم متواری بودند (همان: ۲۸۵)، (ویلسون، ۱۳۶۳: ۱۲۱). سیاست‌های مرکز‌گريزانه حاکمان محلی نیز از عوامل مؤثر در کاهش نفوذ دولت ایران در جزایر و بنادر جنوب بود. چنان‌که به گزارش سمینو فرانسوی، جزیره خارک به وسیله شیخ نصر (ناصر) اداره می‌گردید. وی جزیره را ملک شخصی خود می‌دانست که از اجداد او به ارث رسیده و خود را فرمانروای مطلق آن می‌دانست (اتحادیه و میر محمد صادق، ۱۳۷۵: ۱۸۶)، (یاحسینی، ۱۳۸۹: ۲۳). خوانین در شهرهای مختلف

خوزستان از جمله دزفول، مناطقی را در تیول خود داشتند و به طور دائم در حال جنگ و ستیز بودند. اغلب به خانه‌های یکدیگر حمله کرده و مرتکب قتل و خونریزی می‌شدند. در نتیجه دزفول که مرکز تجارت و دادوستد خوزستان محسوب می‌گشت، به یک شهر نیمه‌متروکه مبدل شده بود (لایارد، ۱۳۶۷: ۲۹۳). بر این اساس سوء سیاست‌های مقامات دولتی قاجار از عوامل مؤثر در توسعه نیافتگی سرحدات جنوبی ایران قلمداد می‌گردید (گویینو، ۱۳۶۷: ۱۴۱) مهاجرت نیروی انسانی کارآمد و سرمایه به مناطق جنوبی خلیج فارس، از پیامدهای کوتاه‌مدت سیاست‌های ظالمانه مقامات محلی در حاشیه شمالی خلیج فارس و دریای عمان بود (سدیدالسلطنه بندرعباسی، ۱۳۰۸: ۲۶، ۳۰۰). هنگامی که سایکس انگلیسی در اواخر قرن ۱۹م از نواحی گه، قصرقند و بنت در مجاورت چابهار دیدار نمود، «عده زیادی در اثر تزییقات حاکم محل» به کراچی و مسقط و زنگبار مهاجرت نموده بودند (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۵۰). علاوه بر این مناطق، هندوستان نیز یکی دیگر از سرزمین‌هایی بود که اهالی جنوب به دنبال یافتن فرصت‌های بهتر زندگی به آن مهاجرت می‌کردند (مراغه‌ای، ۱۳۲۵: ۲۱). از دیگر پیامدهای این فرایند، پذیرش تبعیت و یا تحت‌الحمایگی بریتانیا از سوی برخی رجال و تجار بزرگ منطقه بود. چنان که حاجی بابا صاحب از تجار معتبر بوشهر، که دارای چند کشتی بازرگانی بود، به علت فشار حکام فارس و بوشهر و اعمال قدرت دلبخواهی عمال دیوانی به تابعیت انگلستان در آمد. (اشرف، ۱۳۵۹: ۵۶)، (صفایی، ۱۳۴۹: ۱۱۴).

۵. عدم توسعه خطوط مواصلاتی زمینی و دریایی

بی‌توجهی به بهسازی و نوسازی راه‌ها، یکی از مشکلات عمده در فرایند توسعه کرانه‌ها و پس کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان در دوره قاجار بود. دیکسن که در سال ۱۸۵۲م به ایران مسافرت نمود، با اشاره به عدم تمایل دولت برای گسترش خطوط ارتباطی، مطمئن‌ترین سیاست برای ایران را مضمون این ضرب‌المثل می‌داند که به همین اندازه اکتفا کن از این بهتر نمی‌شود (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۳۶-۱۳۵). بر این اساس نخستین راه شوسه ایران در اکتبر ۱۸۷۴/۱۲۹۱ق احداث گردید (سرنا، ۱۳۶۲: ۱۹۳). در سرتاسر شبه‌جزیره بوشهر

هیچ جاده منظمی وجود نداشت (داگلاس، ۱۳۷۸: ۹۶). راه مشهور بوشهر به شیراز که یکی از مهم‌ترین معابر دسترسی ایران داخلی به جنوب و بالعکس بود، از خطرناک‌ترین جاده‌های کشور به شمار می‌رفت (فلاندن، ۱۳۵۶: ۳۴۱-۳۴۰). در منابع و سفرنامه‌های این دوره راه پریچ و خم، با دره‌های عمیق، فراز و فرود ارتفاعات و کتل‌های متعدد، که سبب کندی حرکت و باعث وارد آمدن تلفات به کاروانیان و چارپایان و نابودی مال‌التجاره و سرمایه آنان می‌گردید، ذکر شده است. (لوتی، ۱۳۷۲: ۵۱-۵۵)، (بروگش، ۱۳۶۸: ۵۱۷-۵۱۶)، (دوبد، ۱۳۷۱: ۱۲۹-۱۲۸)، (داگلاس، ۱۳۷۸: ۱۰۰)، (گوینو، ۱۳۶۷: ۱۳۷)، (آل داود، ۱۳۷۱: ۵۷)، (زنگنه، ۱۳۸۰: ۲۸)، (سایکس، ۱۳۳۶: ۳۳۴)، (فلاندن، ۱۳۲۴: ۲۹۱).

بروگش نبود خطوط مواصلاتی مناسب را از علل افول رونق و شکوفایی بندر بوشهر دانسته است (بروگش، ۱۳۶۸: ۵۱۸). براساس گزارش اسکات ادوارد وارینگ، کارمند غیرنظامی کمپانی هند شرقی بنگال که به علت بیماری در ۱۲۱۶ هـ ق / ۱۸۰۲م. مدت چهار ماه در شیراز و حومه آن گذرانند، در سال ۱۸۰۲م، ۹ ایستگاه راهداری مابین بندر بوشهر تا شیراز وجود داشته است (لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۹۵). در دوره ۱۴ ساله سلطنت محمدشاه قاجار، راه‌های جنوبی ایران و کرانه‌های خلیج فارس به علل ناامنی طولانی و صعب‌العبور بودن و عدم نوسازی و نظارت مقامات ذیربط رو به ویرانی و انهدام گذارد (همان: ۱۸۲). این وضعیت تا اواخر قرن ۱۹م پایدار ماند (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۵۲۵). بر این اساس، راه‌های صعب‌العبور یکی از علل اصلی عدم پیشرفت بسنده بندرعباس و بندر لنگه در این محدوده زمانی بود (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۲۰). سایکس در بررسی راه‌های کاروان‌رو بندرعباس می‌نویسد: «راه‌ها در اینجا فقط نشان و جاپایی بودند که به وسیله حیوانات و چارپایان کاروان‌ها ساخته شده بودند و اینان در ایران یگانه مهندسین می‌باشد» (سایکس، ۱۳۶۸: ۶۶۳). وضعیت نابسامان در خطوط آبی نیز دیده می‌شد. تا اواسط دوره قاجاریه، کشتی‌های کوچک امکان حمل کالا در رود کارون تا بندری در اهواز را داشتند (لایارد، ۱۳۶۷: ۳۱۵-۳۱۴). موقعیت جغرافیایی مناسب محمره (خرمشهر) که در نزدیکی ملتقای رودخانه جراحی با کارون واقع شده، سبب می‌گشت تا کشتی‌ها به رأس خلیج فارس آمده و کالاهای خود را از رودخانه نیز بگذارند، بدون آنکه نیازی باشد تا مسیر طولانی تری در

شط العرب بیمانند و به بصره برسند (دوبد، ۱۳۷۱: ۳۳۰-۳۲۹). به علت عدم توجه مقامات محلی به لایروبی کانال‌های آبی اطراف محمره، به تدریج آبراهه کارون نیز در نتیجه انباشت آبرفت قابلیت مواصلاتی خود را از دست داد. افزایش گل و لای در اطراف محمره سبب ازدیاد خاک در دلتای دجله و فرات به میزان ۱ مایل در ظرف ۷۰ سال گردید که از توسعه هر دلتای دیگری بیشتر بود. در نتیجه تا اواسط قرن ۱۹ م، حدود ۵۰ مایل از ساحل خلیج فارس فاصله گرفته بود، در حالی که در گذشته تنها حدود ۲۰۰۰ قدم با دریا فاصله داشت (واتسن، ۱۳۵۶: ۱۴-۴۱۳). نبود لنگرگاه‌های مناسب که امکان پهلوگیری را برای ناوگان‌های گوناگون مهیا می‌ساخت، از مشکلات اصلی بنادر بزرگ خلیج فارس و دریای عمان به شمار می‌رفت. به عنوان نمونه بندر بوشهر شدیداً از این نقیصه متضرر می‌گشت، (آل داود، ۱۳۷۷: ۷۰)، (بروگش، ۱۳۶۸: ۵۱۷)، (فلاندن، ۱۳۵۶: ۳۶۷). هرچه به اواخر قرن ۱۹ نزدیک‌تر می‌شویم، این معضل تشدید شده است (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۵۳۷). این وضعیت تا آغازین سال‌های پس از فروپاشی دولت قاجاریه نیز در بندر بوشهر کماکان ادامه داشته است (کازاما، ۱۳۸۰: ۱۱۴-۱۱۳). به علت ضعف سیستم حمل و نقل، جابجایی کالاها در بوشهر با تأخیر انجام شده و گاه کشتی‌ها برای تخلیه بار به سایر بنادر فرستاده می‌شدند (لوریمر، ۱۳۷۶: ۶۰). هزینه انبارهای نگهداری کالا، نبود مال‌التجاره و عدم ارسال بموقع آن به بازارهای فروش، ضرر و زیان بازرگانان را افزایش می‌داد (نوردن، ۱۳۵۶: ۲۱).

بر این اساس بود که نیکلسن، شارژدافر انگلیس در تهران، طی نامه مفصلی در سال ۱۸۸۶م/۱۳۰۳ق، به وزارت امور خارجه ایران، عنوان نمود: «بدبختانه چنین است که از لندن به بوشهر که مسافت راه چند هزار مایل است زودتر متاع می‌رسد تا از بوشهر به طهران که چند صد مایل است. در صورتی که کرایه این مسافت قلیل سه برابر آن مسافت کثیر است» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۶۴). با افزایش فقر در سرحدات جنوبی، پدیده راهزنی و سرگردنه‌گیری نیز رواج یافته از مشکلات اصلی تجار شد. در مسیر بوشهر به شیراز، این پدیده به وضوح خود را نشان می‌داد (آل داود، ۱۳۷۱: ۶۴)، (بروگش، ۱۳۶۸: ۵۱۷). راهزنی گروه‌های بلوچ (بلوص) که از کرانه‌های دریای عمان تا مرزهای کرمان را تحت الشعاع خود قرار می‌داد، همواره حرکت قافله‌ها و مسافران را در جاده‌های شرق و جنوب شرقی

تهدید می‌نمود (افضل الملک، بی تا: ۱۶۶). مشکلات راه‌ها را مأموران حفاظتی نیز تشدید می‌نمودند. قراسواران که وظیفه ایجاد امنیت در جاده‌های کشور را برعهده داشتند، از سر استیصال و فقر شدید خود به لخت کردن کاروانیان و راهزنی می‌پرداختند (باین و هوسه، ۱۳۶۳: ۱۳۰). حجم گسترده صدمات راهزنان به بخش اقتصادی کشور را می‌توان از شکوائیه ناصرالدین شاه در مورد ناامنی راه‌ها در ایران دریافت نمود (هدایت، ۱۳۴۴: ۲۷۵). برطبق گزارش نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران، در فاصله سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۲م/۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ق، شرکت‌های تجارتی و بازرگانان انگلیسی ۶۴ بار مورد هجوم راهزنان قرار گرفته‌اند (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۱). در کنار عدم توسعه خطوط مواصلاتی، انواع مالیات‌ها، تعرفه‌ها و عوارض راهداری، که منطقه به منطقه از تجار اخذ می‌گردید، این فرایند را شدت می‌بخشید. میرزا تقی خان حکیم‌باشی که در سال ۱۸۸۲م/۱۲۶۱ق به عنوان مأمور رسمی از کرانه‌های خلیج فارس و بندر بوشهر دیدار نموده به آن اشاره کرده است (صفایی، ۱۳۴۹: ۱۱۵-۱۰۴).

۶. عدم توجه به رشد صنایع و تولیدات بومی

سرحداث جنوبی ایران در دوره قاجاریه با وجود رونق دادوستد تجاری و بازرگانی دریایی، شدیداً از نبود یا بی‌رونقی صنعت محلی، که زمینه‌ساز اشتغال و بهره‌وری اقتصادی می‌گردید، رنج می‌برد. به عنوان نمونه در بوشهر ساخت قهوه‌جوش مسی (دله) تنها صنعت قابل ذکر بندر بود (لوریمر، ۱۳۷۹: ۱-۱۷۰). حتی بخش کشتی‌سازی نیز تدریجاً رقابت را به تولیدات صنعتی اروپایی و اعراب جنوب خلیج فارس، به‌ویژه اهالی عمان و مسقط، واگذار نمود. عدم توجه به رشد صنایع بومی و نقش آن در توسعه‌نیافتگی کرانه‌های خلیج فارس، از دید تیزبین سیاحان اروپایی به دور نمانده است. گوبینو با طرح این سؤال که چرا بوشهر این قدر مفلوک و فاقد درخشندگی است، می‌نویسد: «تجارت ترانزیتی پررونق است اما در درون انبار کالا و گمرکات. چون بازرگانان معتبری که به امر ترانزیت اشتغال دارند منبع عایداتشان در مناطق دوردست است و کالاهایی که به این شهر می‌آید، می‌رود فقط از میان دست‌های آنان می‌گذرد و در خارج از شعاع بوشهر پخش می‌شود. چون

بوشهر هیچ چیز تولید نمی‌کند و هیچ کالایی را نمی‌تواند بخرد و نگه دارد» (گوبینو، ۱۳۶۷: ۱۲۲-۱۲۱). او لزوم تبدیل بوشهر به شهری بزرگ و ثروتمند و پرجمعیت را با وجود شرایط نامساعد طبیعی، در رونق بخش کشاورزی و افزایش نفوس در ایالت فارس می‌داند (همان: ۱۲۲). بروگش پروسی نیز در بررسی علل عقب‌ماندگی بوشهر، نبود صنعت بومی و فقدان کالای تولیدی مشخص را ذکر نموده است (بروگش، ۱۳۶۸: ۵۱۸). در نتیجه واردات گسترده کالاهای اروپایی و هندی، صنایع بومی در کرانه‌ها و پس کرانه‌های خلیج فارس توان رقابت با کالاهای ارزان خارجی را نداشتند (براون، ۱۳۷۱: ۳۹۴)، (دوسرسی، ۱۳۹۰: ۲۳). در کنار عدم توجه به صنایع بومی، فقدان سیلو و انبارهای نگهداری محصولات زراعی و کالا نیز این فرایند را تشدید می‌نمود (صفایی، ۱۳۴۹: ۷۸). با کشف و استخراج نفت در خوزستان و افزایش اهمیت بنادر این منطقه در سیاست‌های اقتصادی ایران و دول خارجی، اهمیت نبود صنایع بومی در بوشهر خود را بیشتر نشان داد. (نوری‌زاده بوشهری، بی‌تا: ۷۶). سرعت سقوط و انحطاط بوشهر، که در فقدان تولیدات بومی تنها بر تجارت و تبادل کالا تمرکز داشت، بیش از ۱۵ سال طول نکشید. عدم توجه به بخش زراعی نیز در این مرحله تأثیرگذاری خود را بیشتر نشان داد (بدیع تبریزی، ۱۳۶۰، ۷).

نتیجه‌گیری

جزایر و بنادر خلیج فارس و دریای عمان در زمینه صادرات و واردات انواع کالا نقش حیاتی را در اقتصاد ایران عصر قاجاریه ایفا می‌کردند. با وجود این، به‌علت معضلات سیاسی و نظامی دولت قاجاریه، نبود یک نیروی دریایی توانمند، سیاست‌های محدودکننده دولت انگلستان، اجاره‌دادن جزایر و بنادر کلیدی خلیج فارس به اتباع بیگانه و ضعف شدید زیرساخت‌های اقتصادی، نبود خطوط مناسب مواصلاتی، بی‌توجهی به صنایع اشتغال‌زای بومی و امواج پی‌درپی قحطی و بیماری‌های اپیدمیک، کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان نتوانست همگام با تحولات اقتصاد جهانی، حرکت روبه‌رشد مشهودی داشته باشد. در حقیقت درحالی‌که این مناطق در تحولات نظامی و اقتصادی جدید بین‌المللی و در عصر تشدید رقابت‌های قدرت‌های اروپایی، جایگاه ویژه‌ای یافته بود، نتوانست دوران

بالندگی تجاری خود را در اعصار گذشته حفظ و تکرار نماید. دولتمردان قاجار، به‌ویژه در دوران حکومت آغامحمدخان تا عصر ناصری، از اجرای برنامه‌های عمرانی که سبب تحرک بازرگانی و افزایش ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل اقتصادی محلی این سرحدات می‌گردید، ناتوان بودند. ترکیب اقلام دادوستد ایران نیز در این دوره دگرگونی بارزی پیدا کرد و این کشور در اوایل قرن بیستم به الگوی استعمار کلاسیک نزدیک شد. در چارچوب نظریه نظام جهانی، ایران از عرصه خارجی (موقعیتی که در سده‌های شانزدهم، هفدهم و هجدهم داشت و از دیدگاه ایرانیان کشور در اوج قدرت صفویه در قرن هفدهم، بخشی از هسته غیراروپایی جهان به شمار می‌رفت)، در طی سده نوزدهم به حاشیه نظام سرمایه‌داری جهانی کشانده شد. پیرو این فرایند، بیشترین بهره‌مندی اقتصادی از ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل در پهنه وسیعی از کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان به عناصر مشخص و کمپانی‌های بیگانه و فرمانطقه‌ای تعلق می‌گرفت و آنچه به آن محرومیت اطلاق می‌گردد و تا ادوار بعد نیز به یادگار ماند، در تمامی جزایر و بنادر خلیج فارس عصر قاجار دیده می‌شود.

منابع و مأخذ

- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰). *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۵۳). *اندیشه شرقی و حکومت قانون*، (عصر سپهسالار). تهران: خوارزمی.
- آل داود، علی (۱۳۷۷). *دو سفرنامه از جنوب در سال‌های ۱۳۰۷-۱۲۵۶ ق*. تهران: امیرکبیر.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل‌محمدی، محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- اقبال، عباس (۱۳۲۸). *مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس*. تهران: چاپخانه مجلس.

- الگود، سیریل (۱۳۷۱). *تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه فرقانی. تهران: امیر کبیر.
- اورسل، ارنست (۱۳۸۲). *سفرنامه قفقاز و ایران*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اعتمادالسلطنه (۱۳۶۷). *تاریخ منتظم ناصری*. ج ۳. محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۵۸). *سفرنامه خراسان و کرمان*، به اهتمام قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران: توس.
- امداد، حسن (۱۳۸۷). *فارس در عصر قاجار*، شیراز، دانشنامه فارس و نوید شیراز.
- افشار، ایرج (۱۳۶۷). *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، تهران: زرین.
- باین و هوسه (۱۳۶۳). *سفرنامه جنوب ایران*. ترجمه و تعلیقات از محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به اهتمام میر هاشم محدث. تهران: دنیای کتاب.
- بارنز، الکس (۱۳۷۳). *سفرنامه بارنز، سفر به ایران در عهد فتحعلی شاه قاجار*، ترجمه حسن سلطانی‌فر، مشهد، آستان قدس رضوی.
- باوزانی، الساندرو (۱۳۵۹). *ایرانیان، تاریخ ایران با تکیه بر اوضاع اقتصادی و اجتماعی*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: روزبهان.
- بدیع تبریزی، شمس‌الدین (۱۳۶۰). *مناسبات ارضی در ایران معاصر*. غلامحسین متین. تهران: اخگر.
- براون، ادوارد (۱۳۷۱). *یکسال در میان ایرانیان*. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. تهران: صفار.
- برگش، هینریش (۱۳۶۸). *سفری به دربار سلطان صاحبقران، سفرنامه ایچی پروس در ایران ۱۸۶۱ - ۱۸۵۹*، ترجمه مهندس کردیچه، تهران: اطلاعات.

- بنی عباسیان بستکی، محمد اعظم (۱۳۳۹). *تاریخ جهانگیر و بستک*، به کوشش عباس انجم‌روز، تهران: چاپخانه کاویان.
- بنجامین، ساموئل گرین ویلز (۱۳۶۳). *ایران و ایرانیان، عصر ناصرالدین شاه*، ترجمه حسین کردبچه، تهران: جاویدان.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱). *سفرنامه پولاک، ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- تره زل، الفونس (۱۳۶۱). *یادداشت‌های ژنرال تره‌زل در سفر به ایران، راجع به سال‌های ۱۸۱۲ - ۱۷۸۰ م*، به اهتمام ژ. ب. دوما. ترجمه عباس اقبال. تهران: یساولی و فرهنگ‌سرا.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۶۲). *گنج شایگان، اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم*. تهران: کتاب تهران.
- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۸۲). *فارسانامه ناصری*. به اهتمام منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- دوبد، بارون (۱۳۷۱). *سفرنامه لرستان و خوزستان*. ترجمه محمدحسین آریا. تهران: علمی و فرهنگی.
- دوسرسی، کنت لوران (۱۳۹۰). *ایران در سال ۱۸۴۰ - ۱۸۳۹ (۵۶ - ۱۲۵۵ ق)*. سفارت فوق‌العاده کنت دو سرسی، ترجمه احسان اشراقی. تهران: نشر دانشگاهی.
- دیولافوا، ژان (۱۳۷۱). *ایران، کلده و شوش، علی محمد فره‌وشی*. به اهتمام بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران.
- رنه دالمانی، هانری (۱۳۷۸). *از خراسان تا بختیاری*. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: نشر طاوس.
- ریاضی هروی، محمدیوسف (۱۳۷۲). *عین‌الوقایع*. به اهتمام محمد آصف فکرت. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

- زنگنه، حسن (۱۳۷۷). *میر مهنا و شهر دریاها*. قم: همسایه.
- زنگنه، حسن (۱۳۸۰). *جنوب ایران به روایت سفرنامه نویسان*. شیراز: نوید شیراز.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند با شناسه ۲۹۵/۷۳۲۷، شماره مدرک ۳۷۲۹۱۰۳.
- سایکس، سر پرسی (۱۳۶۳). *سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران*. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: لوحه.
- _____ (۱۳۶۸). *تاریخ ایران*. ج ۲. ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی. تهران: دنیای کتاب.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷). *ناسخ التواریخ*. ج ۳. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: نشر نی.
- ستاندیش، جان (۱۳۸۳). *ایران و خلیج فارس*. ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی. تهران: نشر نی.
- سدیدالسلطنه بندرعباسی، محمدعلی (۱۳۷۱). *سرزمین های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش*، به اهتمام احمد اقتداری. تهران: جهان معاصر.
- سفارت جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۱). «روابط تاریخی ایران و عمان». *تاریخ روابط خارجی*. س ۳، ش ۱۱.
- سرابی، حسین بن عبدالله (۱۳۴۴). *مخزن الوقایع، شرح مأموریت و مسافرت فرخ خان امین الدوله*. به اهتمام کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی. تهران: دانشگاه تهران.
- سرنا، کارلا (۱۳۶۲). *سفرنامه آدم ها و آیین ها در ایران*. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار.
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر (اهتمام) (۱۳۸۳). *وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارش های خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران، از ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ ق*، تهران: آسیم.
- *سفرنامه تلگرافچی فرنگی* (۱۳۵۲). ج ۱۹. به کوشش ایرج افشار. فرهنگ ایران زمین.

- شیرازی، میرزا ابوالحسن (۱۳۶۳). *سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلیچی به روسیه*، به اهتمام محمد گلین، تهران: دنیای کتاب.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۴۹). *اسناد نویافته*، تهران: سخن.
- فصیحی، سیمین - طیبی، صفورا (۱۳۹۲). «حیات اجتماعی شیراز عضو فتحعلی‌شاه به روایت وارینگ». *خردنامه*. ش ۱۱، پاییز.
- فلور، ویلم (۱۳۸۶). *سلامت مردم در ایران قاجار*. ترجمه ایرج نبی‌پور. بوشهر: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشت درمانی بوشهر.
- فوران، جان (۱۳۷۷). *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران*. ترجمه احمد تدین. تهران: رسا.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۵۹). *نهضت آزادی‌خواهی مردم فارس در انقلاب مشروطیت ایران (براساس اسناد رسمی)*. تهران: تحقیقات تاریخی.
- کازرونی، محمد ابراهیم (۱۳۶۷). *تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس*. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: جهانگیری.
- کرزن، جرج ناتانیل (۱۳۶۷). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- کریم‌زاده تبریزی، محمدعلی (۱۳۸۶). *اسناد متفرقه قدیمی*. لندن: انتشارات مستوفی.
- کلی، جی. جی - سیوری، راجر ام (۱۳۷۷). *خلیج فارس از دوران باستان تا اواخر قرن ۱۸ م*. ترجمه حسن زنگنه. مرکز بوشهرشناسی و انتشارات همسایه قم.
- گوینو، کنت ژوزف آرتور (۱۳۶۷). *سه سال در آسیا، سفرنامه کنت دوگوینو، ۵۸ - ۱۸۵۵ م*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: کتابسرا.
- لایارد، سراوستن هنری (۱۳۶۷). *سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران*، ترجمه مهرباب امیری. تهران: وحید.

- لسان‌الملک، محمدتقی خان سپهر (۱۳۴۴). *ناسخ‌التواریخ، سلاطین قاجاریه*. جزء دوم. تهران: اسلامییه.
- لمبتون، آ. ک. اس (۱۳۷۵). *ایران عصر قاجار*. ترجمه سیمین فصیحی. تهران: جاودان خرد.
- _____ (۱۳۷۹). *نظریه دولت در ایران*. ترجمه چنگیز پهلوان. تهران: گبو.
- لوتی، پیر (۱۳۷۲). *سفرنامه به سوی اصفهان*. ترجمه بدرالدین کتابی. تهران: اقبال.
- لوریمر، ج. ج (۱۳۷۹). *راهنمای خلیج فارس*. ترجمه محمدحسن نبوی. انتشارات نوید شیراز با همکاری بنیاد ایران‌شناسی بوشهر.
- مارکام، کلمنت (۱۳۶۷). *تاریخ ایران در دوره قاجار*. ترجمه میرزا رحیم فرزانه. به اهتمام ایرج افشار. تهران: نشر فرهنگ ایران.
- ماساهارو، یوشیدا (۱۳۷۳). *سفرنامه یوشیدا ماساهارو، نخستین فرستاده ژاپن به ایران دوره قاجار، ۹۸-۱۲۹۷ ق / ۸۱-۱۸۸۰ م*. ترجمه هاشم رجب‌زاده. تهران: آستان قدس رضوی با همکاری نی ئی یا.
- محمود میرزا قاجار (۱۳۸۹). *تاریخ صاحبقرانی*. به اهتمام نادره جلالی. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۴۶). *تاریخ بیداری ایرانیان*. به اهتمام سعیدی سیرجانی. بخش اول. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نایب‌الایاله، رضا قلی میرزا (۱۳۷۳). *سفرنامه رضا قلی میرزا نایب‌الایاله نوه فتحعلی شاه*. به اهتمام اصغر فرمانفرمایی قاجار. تهران: اساطیر.
- نبی‌پور، ایرج (۱۳۹۱). *طب سینایی در گذار به مدرنیته در ایران قاجار*. بوشهر. دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر.
- نوردن، هرمان (۱۳۵۶). *زیر آسمان شهر*. ترجمه سیمین سمیعی. تهران: دانشگاه تهران.

- نوری‌زاده بوشهری، اسمعیل (بی‌تا). *نظری به ایران و خلیج فارس*. بی‌جا. بی‌نا.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۱). *تحولات سیاسی صفحات جنوبی ایران*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- ویلز، چارلز جیمز (۱۳۹۸). *ایران در یک قرن پیش*، سفرنامه دکتر ویلز، تهران: اقبال.
- ویلسن، آرنولد (۱۳۶۳). *سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران*. ترجمه حسین سعادت نوری. تهران: وحید.
- ویلس، چارلز جیمز (۱۳۶۳). *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*. ترجمه سید عبدالله. به اهتمام جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام. تهران: زرین.
- هالینگبری، ویلیام (۱۳۶۳). *روزنامه سفر سر جان ملکم به دربار ایران در سال‌های ۱۸۰۰-۱۷۹۹*. ترجمه امیر هوشنگ امینی. تهران: کتابسرا.
- هدایت، رضا قلی خان (۱۳۳۹). *روضه‌الصفای ناصری*، ج ۱۰، تهران: خیام.
- یاب، ملکم - کوپر بوش، بریتون (۱۳۸۸). *خلیج فارس در آستانه قرن بیستم*، ترجمه حسن زنگنه. تهران: به‌دید.
- یاحسینی، قاسم (۱۳۸۹). *بوشهر، تنگستان و دشتستان در چند سفرنامه*. مجموعه کتاب‌های دانشنامه بوشهر. بوشهر: شروع.
- Abed al rozzak al manni and saleh alshari, (2014) pearl trade in the Persian gulf daring the 19th century. *asian culture and history*. Vol. 6.
- Anthony, John Duke, (1976), *Historical and Cultural Dictionary of the Sultante of oman and the Emirates of Eastern Arabia*, The Scarecrow Press, Metuchen, N.J.
- Azizi, mh, azizi, f (2010) *history of cholera outbreaks in iran during the 19 th and 20 th centuaries*, middle east, j dig dis. Jan2 (1).
- Bowen, Richard Baron, (1951), *The Arab Dhow Sailor*, American Neptune, Vol. 11, No.3.

- //, (1951) The Pearl Fisheries of the Persian Gulf *Middle East Journal*, Vol. 5, No.2.
- Foran, john,(1989),the concept of dependent development as a key to the political economy of qajar iran (1925-1800), *Iranian studies*, vol 22. no 2/3.
- nowshirvani.f, the beqinnigs of commercialized agriculture in iran, in a.ludoviteh editor the Islamic middle east 700-1900, *studies in economic and social history*, Princeton, the Darwin pres.
- Floor, willem, (2006), the rise and fall of the banu kab. A borderer state in southern Khuzestan, *iran*. Vol 44, british institute of Persian studies.
- Lawrence g.potter,(edited), (2009) *the Persian gulf in history*, palgreve macmilan.
- Lawrence g.potter(edited), (2014) *the Persian gulf in modern times,people, ports and history*, palgreve macmillan.
- Gilbair, Gad G (1986) "The Opening Up of Qajar Iran: Some Economic and Social Aspects, *bulletin of the school of oriental and African studies*, vol49, February, university of London. In Honour of Ann K. S. Lambton.
- Regavim, ram barueh, (2012), *the most sovereign of masters; the history of opium in modern iran*. 1850-1955, university of pennsylvavnia penn libraries.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۲، پیاپی ۱۲۲، زمستان ۱۳۹۵

حکمرانان مادی در متون نوآشوری؛ ارائه فهرست جدید از شاهان و حکمرانان مادی^۱

فریبا زارع^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۳

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱/۲۳

چکیده

اطلاعات باستان‌شناسی و تاریخی موجود دربارهٔ مادیها در منابع کلاسیک یونانی محدود است. با توجه به تناقضاتی که در این منابع دربارهٔ اسامی و توالی شاهان و حکمرانان مادی وجود دارد - برای مثال «هردوت» از چهار شاه و «کتسیاس» از نه شاه مادی یاد می‌کنند که فقط گفته‌های دو مورخ دربارهٔ شاه آخر با هم هم‌خوانی دارند - در این نوشتار سعی شده است که این اختلافات بر مبنای متون نوآشوری مورد بررسی قرار گیرد. برای نیل به این هدف، از روش «پروسوپوگرافی» (نام تبارشناسی) یعنی روش مطالعه‌ای که در بردارندهٔ تاریخ سیاسی، اجتماعی، مطالعهٔ نهادهای فرهنگی - اجتماعی و نسب‌شناسی می‌باشد، استفاده شده است. براساس آنچه در متون نوآشوری مربوط به سال‌های

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2017.2651

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران؛ faribazare91@alumni.ut.ac.ir

۱۸۵۵-۶۰۰ ق.م. آمده، فهرست جدیدی از شاهان و حکمرانان مادی گردآوری شده است که در آن از شش حکمران مادی صحبت می‌شود. سه شاه اول با نامی در ارتباط و مقایسه با دیوکس هرودوت، شاه چهارم در مقایسه با فرورتیش، شاه پنجم اوماکیشتر با کیاخارس و ایشتومگو با آستیاگس مقایسه و یکسان‌سازی شده‌اند و موارد مشابه و متناقض بیان گردیده‌اند.

واژگان کلیدی: مادها، حکمرانان، متون نوآشوری، متون کلاسیک.

مقدمه

تاریخ ماد برهه‌ای از تاریخ ایران است که به دلیل کمبود مدارک و اطلاعات تاریخی و باستان‌شناسی همچنان در ابهام و تاریکی قرار دارد. در سال‌های اخیر توجه محققان و مورخان به این دوره مهم و اثرگذار بیشتر شده است. هم‌اکنون تکیه بر اطلاعات موجود در متون کلاسیک یونانی به تنهایی نمی‌تواند روشنگر مسائل تاریخ ماد باشد، چراکه متون معاصر این دوره، یعنی متون نوآشوری برخی از همین اطلاعات را رد کرده‌اند بنابراین بازنگری‌های جدی در زمینه تاریخ ماد ضروری است. منظور از متون نوآشوری، کتیبه‌های شاهی است که در آن‌ها از لشکرکشی‌های شاهان آشوری، معاهدات یا پیمان‌های شاهی که اسرحدون با چندین شاهک مادی راجع به جانشینی پسرش آشوربانی پال منعقد کرده است، متون پیشگویی‌ها که نتیجه فعالیت‌های برنامه‌ریزی شده برای آینده نزدیک بوده، و نامه‌هایی که در واقع نامه جاسوسان و مأموران دولت آشور به خدمت‌گزاران داخلی است، به همراه اخبار و پس‌زمینه اطلاعاتی درباره اوضاع سیاسی و نظامی سخن به میان آمده است. این متون به لحاظ زمانی سال‌های ۸۵۵ تا ۶۰۰ ق.م را دربر می‌گیرد.

بررسی صحیح اسامی و توالی شاهان و حکمرانان مادی براساس پرسوپوگرافی نوآشوری صورت گرفته است. استفاده از روش «نام‌تبارشناسی» در زمینه تاریخ ایران بندرت مورد توجه و استفاده قرار گرفته است. در صورتی که این قسم مطالعات با دیدی جامع از نظر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... قادرند زمینه پژوهشی علمی و بی‌کم‌وکاست

را فراهم کنند. به هر حال، سعی بر آن شده است که این پژوهش آغازی باشد برای مطالعات بیشتر در زمینه تاریخ ماد و آشنایی با توالی شاهان و حکمرانان آن دوره.

۱. مختصری درباره شاهان و حکمرانان مادی در متون کلاسیک

منطقه ماد ناحیه‌ای در شمال غرب ایران بوده که در طول تاریخ از نظر جغرافیایی تغییراتی یافته است. مرکز ماد باستانی در کوه‌های زاگرس مرکزی در غرب ایران قرار دارد. با وجود اینکه سطوح اسکان سده‌های هشتم و هفتم قبل از میلاد در همدان (اکباتان) کاملاً مورد کاوش قرار گرفته است، همچنان تفکیک و تعریف یک فرهنگ مادی در آن دشوار است (موری، ۱۹۸۵: ۲؛ براون، ۱۳۸۸: ۱ و ۶؛ Young, 1997: 449). هر چند این ناحیه نقطه کلیدی برای این دوره است، آنچه در آنجا کشف شده به دوران پس از هخامنشیان متعلق است (Genito 2005: 329).

منابع کلاسیک مربوط به مادها از این نظر که ما را در گزینش اطلاعات یاری می‌کنند، دارای اهمیت فراوانی هستند؛ به این معنی که ایرانیان با استفاده از فرهنگ شفاهی در قالب سرود و نقالی، از طریق ارباب حقیقت که همان مغان بودند، حرکات شاهان و خاطره قهرمانان افسانه‌ها را نسل به نسل به جوانانشان، که امانتدار آنها می‌شدند، انتقال می‌دادند (بریان، ۱۳۸۱: ۱۰).

هرودوت مادها را دارای یک نظام پادشاهی می‌داند که از چهار پادشاه ماد، به صورت سلسله‌وار، تشکیل شده است و در کنار آن، کتسیاس، دومین منبع کلاسیک ما، از نُه پادشاه مادی نام می‌برد و تاریخ ماد را از سقوط شاهنشاهی آشور به بعد در نظر می‌گیرد. برخی مورخان این تفاوت آشکار هرودوت و کتسیاس در ارائه نام‌ها و تعداد آن‌ها را در متفاوت بودن منابع آنها می‌دانند. آنچه هرودوت از شاهان مادی آورده است، مختصراً به شرح زیر است:

دیوکس: نخستین فرمانروای مادی با این نام آورده شده است (هرودوت، ۱۳۶۶: ۱۸۵). آنچه هرودوت از دیوکس شرح می‌دهد، بیشتر شبیه واقعیتهای تاریخی است که تلاش شده است از جنبه داستانی آن کاسته شود اما باز شک برانگیز است. جامعه‌ای که هرودوت از

مادها ارائه می‌دهد، جامعه‌ای گرفتار در رنج بی‌عدالتی و بی‌قانونی است که منتظر منجی برای حل این معضلات است و هر آنچه پیش از این بی‌عدالتی‌ها از دزدی، غارت، حق‌خوری و... وجود داشته است، به‌دست فردی به نام دیوکس از بین می‌رود و او عنوان نخستین فرمانروا را می‌گیرد.

فرائورتس: ظاهراً بعد از دیوکس پسرش بنا بر قانون سلطنت به شاهی می‌رسد. برای این نام، هرودوت در تواریخ، سه شخصیت را در نظر گرفته است: ۱. پدر شاه مادی یعنی دیوکس ۲. پسر دیوکس یعنی کسی که بعد از او ۲۲ سال حاکمیت کرد و در نبرد علیه آشور از بین رفت. ۳. مادی شورش علیه داریوش اول هخامنشی (DB II 13 Schmitt, 1991: 52 - مخفف انگلیسی کتیبه داریوش اول در بیستون خط - Wiesehofer, 2006: 190).

کیاخارس: او سومین شاه مادی بود که همانند پدر بزرگش اصلاحاتی انجام داد. این اصلاحات بیشتر در زمینه سپاه و نظام لشکری بوده است. کیاخارس سیاست پدرش را دنبال کرد و کوشید با ایجاد سپاهی متحد و متشکل، مشکل نظامی ماد را که احتمالاً در جنگ پدرش با آشوریان متوجه آن شده بوده، برطرف کند (هرودوت، ۱۳۳۶: ۱۹۰). کیاخارس همان شاه مادی است که آشور و نینوا را در سال ۶۱۲ ق.م فتح کرد.

آستیگس: مدت سلطنت این فرد که آخرین شاه ماد بود، ۳۵ سال گزارش شده است. به گفته هرودوت «آستیگس نسبت به مادها بی‌رحم بود» (همان، ۲۱۰)، اما بلافاصله روشن می‌شود که منظور او بی‌رحمی نسبت به اشرافیت مادی است؛ یعنی نسبت به آن‌هایی که در میان مادها ممتازترین افراد بودند (دیاکنف، ۱۳۸۷: ۲۳۴). آستیگس پدر بزرگ کورش دوم پارسی بود که علیه او وارد جنگ شد و در نهایت کورش توانست با خیانتی که از سوی بزرگان مادی صورت گرفته بود، مادها را شکست دهد (هرودوت، ۱۳۳۶: ۲۱۴). آنچه در تواریخ و کتاب پرسیکا اثر کتسیاس آمده است، خصوصاً جایی که به تولد کورش می‌پردازد، ریشه افسانه‌ای دارد و بیرون کشیدن واقعیت از آن دشوار است.

مدت پادشاهی مادها بر اساس گاه‌شماری هرودوت، یعنی ۵۳ سال سلطنت دیوکس، ۲۲ سال سلطنت فرائورت، ۴۰ سال سلطنت کیاخارس و ۳۵ سال سلطنت آستیاگ، ۱۵۰ سال تخمین زده می‌شود؛ در صورتی که هرودوت طول سلطنت مادها را ۱۲۸ سال دانسته است (هرودوت، ۱۳۳۶: ۲۱۴). کتسیاس از نُه شاه مادی صحبت می‌کند که به مدت ۲۸۲ یا ۳۱۷ سال حاکمیت داشته‌اند (Ctesias, 2008: 149-151).

۲. حکمرانان مادی بر اساس پروسوپوگرافی نوآشوری

در پروسوپوگرافی نوآشوری با شش حکمران مادی روبه‌رو می‌شویم. به دلیل اینکه اصل متون آشوری بسیار آشفته و پراکنده هستند و نمی‌توان به طور کامل آن‌ها را مورد استفاده و ارجاع قرار داد، پروسوپوگرافی نوآشوری کار را آسان‌تر کرده است. در این متون عنوان «شاه» به معنای مطلق آن یعنی وجود یک سلطنت مطلقه برای این افراد مادی به کار نرفته و تنها به ذکر عنوان «حکمران»، آن هم حکمران جزء بسنده شده است. این موضوع مهم، به نوبه خود، گرایش‌های فکری ما را درباره نحوه حکومت مادها مورد سؤال قرار می‌دهد.

موضوع مورد بحث در اینجا ترتیب و اسامی این حکمرانان است که در پروسوپوگرافی آشوری به استناد برخی منابع اصلی به گونه زیر آمده است:

Daika, ^mda-i-ka: یک نام ایرانی است. این اسم را با Daiukku ارتباط می‌دهند و شکل نوشتاری آن نامی شبیه به آن اسم را بازتاب می‌دهد (Fuchs and Schmitt, 2000: 370). در متون دو بار از این فرد نام برده می‌شود: یک بار او را حکمران شهری به نام ساپاردا می‌نامند و بار دوم او را به عنوان حکمران کوربالی می‌بینیم. این حکمران در زمان سارگن دوم، شاه مقتدر آشوری، حاکمیت داشته و به او خراج می‌پرداخته است. در منطقه ماد به دلیل فراوانی اسب، خراج معمولاً بر این حیوان قرار می‌گرفت و از آنجاکه آشوریان مردمانی جنگجو بودند، نیاز به اسب را از این مناطق برطرف می‌کردند. از طرف دیگر، چون شاهان آشوری همواره وظیفه تعیین حکمران برای این مناطق را برعهده داشتند و پیوسته به دلیل فشاری که در اثر حملات این قوم به مادها وارد می‌شد، احتمال شورش

وجود داشت، به همین دلیل معمولاً در متون از جابه‌جایی‌های حکمرانان صحبت می‌شود؛ همانند نمونه دیاکو که او را یک‌بار در ساپاردا و بار دیگر در کوربالی می‌بینیم. اگر در اینجا این دیاکو را با دیوکس هرودوت یکی بدانیم، می‌بایست پسرش هم فرائورتس، که در منابع او را کشتربیتی آشوری می‌نامند، باشد و در واقع این فرد باید بعد از پدر حکمران ساپاردا شده باشد؛ حال آنکه همان‌گونه که در ادامه می‌بینیم کشتربیتی حکمران منطقه کارکاشی بوده است. پس در واقع ما با یک فرد دیگر سروکار داریم که در ادامه راجع به او بحث می‌شود.

Daiukku: ریشه این نام از دهیو «Dahyu» آمده است. این لغت در فارسی باستان به معنای «سرزمین» است (براون، ۱۳۸۸: ۱۲۴). محتمل‌ترین پایه ریشه‌شناسی این کلمه را می‌بین یک لقب خودمانی یا اسم تصغیری مادی یا پارسی می‌دانند. در کنار این‌ها افرادی مثل کمرون (Cameron, 1936) هم اساساً این نام را هوری می‌دانند. این فرد را یکی از حکمرانان مادی دانسته‌اند که در متون این‌گونه از او یاد شده است: مقر او دره رودخانه جغتو بوده است، نه منطقه‌ای که آشوریان آن را به معنی محدود کلمه «مادی» می‌نامیدند؛ یعنی دره سفیدرود (دیاکنف، ۱۳۸۷: ۱۶۴). این شخص در زمان روسا، شاه اورارتو، حکمران بوده است. با این توضیح که در مانا، که همواره جزء متحدان آشور به حساب می‌آمد و در مرزی قرار داشت که در واقع حایل این دو قدرت بزرگ بود، فردی به نام الوسونو حکمرانی می‌کرد. روسا برای فشار آوردن به آشور با دیاکو که فردی مادی بود، عهد و پیمان بست و او را تحریک کرد که به مانا حمله کند. روسا نیز در این بین پسر دیاکو را که در منابع نامی از او برده نشده است، به‌عنوان گروگان نزد خود نگه داشت؛ اما چون مانا از متحدان آشور بود، شاه آشور اجازه تجاوز به مانا را نداد. سارگن دوم، شاه آشور، به الوسونو کمک کرد و در نتیجه توطئه‌ای که آن‌ها به کار بسته بودند، سرکوب شد (Fuchs and Schmitt, 2000: 370). در سالنامه سارگن دوم، او والی ساده منطقه‌ای از ماناست و ارتباط آشکاری با هیچ‌یک از سه ایالت مهم شهر مانا، یعنی اویش دیش، زیکیرتو و اندیا ندارد. سارگن، دیاکو را به‌دلیل این شورش و هم‌دستی با شاه اورارتو، که دشمن سرسخت آشوریان بود، دستگیر و به همراه خانواده به حامات در

شمال سوریه فرستاد و به بیان دیگر تبعید کرد (Grayson, 2008: 95-9؛ Ibid)؛ زرین کوب، ۱۳۸۷: ۱۰۴). ظهور کوتاه مدت دیاکو در صحنه سیاسی غرب ایران در سال ۷۱۵ ق.م بسیار زودتر از زمانی است که گاه شماری هرودوتی برای پادشاهی دیوک - حدود سالهای ۶۹۹ تا ۶۴۶ ق.م - در نظر می گیرد. بنابراین نمی توان یک فرد مادی را که حکم والی ساده ای را داشته و به مدت کمتر از یک سال حکومت کرده و مقر او نیز از نظر سیاسی و جغرافیایی با اکباتان فاصله زیادی داشته است، با دیوکس مادی با تاریخچه ای که هرودوت بیان می کند، یکی دانست.

Dasukku: ^mda-su-uk-ku: برای این اسم ریشه «Das-uka» و «Dasauka» را در نظر گرفته اند (Fuchs and Schmitt, 2000: 381). گفته شده که «Uka» که در آخر اسم آمده است، نشانه ای است در زبان که برای ساختن اسم تصغیر به کار می رود. این اسم از Dasa- ریشه می گیرد که متعلق به اوستای نو است (Ibid). معانی مختلفی برای این اسم در نظر گرفته اند که همگی از ریشه این اسم گرفته می شوند. برای مثال یکی از معانی آن «ملک یا املاک قابل انتقال (منقول)» است که وقتی این ریشه به «Dasuvar» تبدیل می شود، معنی آن به «سلامتی» تغییر می کند و نمونه دیگر در اعداد است. «Das» به معنی «عدد ده» است و حتی به معنی «ایران» نیز به کار می رود (Ibid).

طبق آنچه در متون آمده است، او فردی عیار و عیاش است که در زمان سارگن دوم، حکمران منطقه شین گی بوتو که یا الی پی در غرب ایران هم مرز ماد بوده است (Ibid). ظاهراً یکی از نمایندگان سارگن به نام مردوک شر اوسور به او در مورد وضعیت ایران و البته نه ماد گزارش می دهد که بعد از انتصاب اشیه برا به عنوان شاه الی پی در سالهای ۷۰۷ و ۷۰۶ ق.م و تثبیت مقام او، که در این زمان رخ داده است، کی بایش و دساکو احتمالاً برای به دست گرفتن دوباره حاکمیت شین گی بوتو یا الی پی از او کمک خواستند؛ اما اشیه برا تمایلی به کمک به آنها نداشت و دلیل آورد که او حاکمیت شین گی بوتو را به دست آورده است و دیگر نیازی به همکاری با آنها ندارد. از طرف دیگر، الی پی به مردوک واگذار شد و به همین دلیل دیگر حاضر به کمک به آنها نبود (Ibid). نامه ای که در آن راجع به این موضوع صحبت شده، تاریخ گذاری نشده است و همچنین، از

دلیل برکناری دساکو از حاکمیت نیز سخنی به میان نیامده است. احتمال می‌رود که دساکو از حکمرانان مناطق ماد بوده است؛ چراکه در متن از سواران او صحبت می‌شود که مسلماً تعداد آنها کم نبوده است. با وجود این، تلاش‌های دساکو برای به‌دست آوردن دوباره شین‌گی‌بوتو بی‌نتیجه ماند (Ibid). یکی دانستن این فرد با دیوکس هرودوت امکان‌پذیر نیست چراکه از او اصلاً به‌عنوان شاه مادی و یا حکمران مناطق مادی یاد نشده است و ظاهراً مدت زمانی هم که او بر شین‌گی‌بوتو حکمرانی می‌کرده، کوتاه بوده است. برایش (Bryce, 2009: 463) معتقد است که نه دیوکس و نه پسرش، فرائورتس، در هیچ‌یک از منابع بدان‌گونه که هرودوت گزارش می‌دهد، به اثبات نرسیده‌اند. درحقیقت، ما با حکمرانان محلی سروکار داریم که مدت کوتاهی از طرف شاه آشوری به این مناطق فرستاده می‌شدند و بعد هم، خواه با دلیل و خواه بی‌دلیل، از حکمرانی برکنار می‌گردیدند. نه از داور و عدالت‌خواهی و نه از ساختن کاخ و انتخاب چشم و گوش‌دگر شده در تواریخ هرودوت خبری نبود.

Kaštaritu: ریشه این نام از خشتره «xšasra» گرفته شده است؛ به معنی دارنده پادشاهی و قلمروی شاهی، که در واقع نامی است ایرانی با این اشکال ^mKas- "Ka-as-ta-ti" (رجبی، ۱۳۸۰: ۱۲۳؛ Fuchs and Schmitt, 2000: 608). این نام اگرچه از نظر زبان‌شناسی به‌طور واضح مادی است، در فارسی نیز معادل دارد. خشتریه اسم مصغر است که ita در آن نشانه تصغیر است. معادل فارسی خشتره، خشته xšaca است، البته با همان معنی (Fuchs and Schmitt, 2000: 608) این شخص اصالتاً مادی بوده است؛ اما در متون او را حکمران یا خاوندشهر کارکاشی در زمان حاکمیت اسرحدون معرفی کرده‌اند. در متون تفألی که از زمان اسرحدون باقی مانده است، در ۲۸ متن، ۱۷ بار در زمینه‌های مختلف نام او آمده است و در شش متن باقی‌مانده اصلاً نامی نیامده است (Medvedskaya, 2002: 50-51). در متون تفألی زمان اسرحدون به این نام برمی‌خوریم و از دل‌نگرانی‌های او درباره این حکمران مادی اطلاع می‌یابیم. در سؤالاتی که اسرحدون از شمش خدای خورشید آشور می‌پرسد، احتمال می‌دهد که حکمران کارکاشی با او وارد جنگ شود؛ به همین دلیل، سؤالات او درباره جنگ، صلح، دفاع،

فرستادن پیک و دیگر روابط دیپلماتیک است (Fuchs and Schmitt, 2000: 608). از زمان سارگن دوم با اوج حملات آشوریان به ماد روبه‌رو هستیم که در زمان اسرحدون از میزان این حملات کاسته می‌شود و تقریباً قدرت ایالات مادی رو به افزایش می‌گذارد. فعالیت‌های نظامی کشتريتو در قسمت‌های خاصی از قلمروی آشور و حملاتش علیه آن‌ها فقط تا مرزهای قلعه‌های کیلمان و کاشی سو بود (Ibid). قلعه کیلمان در مرز بین ساپاردا و هرهر، سوبارا در مرز ساپاردا، سیسیرتو در هرهر و مرز الی‌پی قرار داشتند (Medvedskaya, 2002: 53). کشتريتو با وجود این وضعیت بسیار محتاط عمل کرد؛ زیرا مادها هنوز باهم متحد و هماهنگ نبودند و از طرفی هم اسرحدون همانند سارگن به سرکوب او نپرداخته بود؛ چراکه قدرت مقابله آشور در مقایسه با گذشته کم شده بود. اتفاقاً منابع آشوری از عملیات او به‌عنوان اینکه ایجاد مزاحمت‌هایی در مرز می‌کند، خبر می‌دهند (Fuchs and Schmitt, 2000: 608؛ SAA 4 43: 4, r. 9). کشتريتو در این زمان متحدانی هم داشته است؛ از جمله کیمیریان و ماناها که هم‌اکنون در کنار او قرار گرفته بودند؛ سکاها و دیگر خاوندشهرهای مادی قوی هم در این اتحاد بودند (SAA 4 50: 4). دوران اسرحدون دورانی است که برخلاف سلطنت سارگن، سالنامه‌ها از اتحاد مادها صحبت می‌کنند و برای جلوگیری از ایجاد و شدت یافتن این اتحاد، حتی اسرحدون به فکر صلح و سازش با کشتريتو هم می‌افتد.

[شمش خدای بزرگ]، به من [یک پاسخ محکم بده درباره چیزی که از تو می‌پرسم]! [کشتريتو، حکمران شهر کار] کاشی، [چه کسی] [را می‌فرستد به‌عنوان نماینده] [...] به نزد نبوشوما ایشوکون ... می‌گوید [گفت]: آیا کاتبی [هست با تو که بفرستد] پیامی به شاه آشور، بگوید که پیک شاه باید بیاید و [نتیجتاً] یک عهدنامه با [من بسته شود و [...] برود به راه] خودش. [واقعاً] کلمات صلح‌آمیز مستقیم [بفرستد] [...]؟ [لوح اکدی، قرن هفتم، نینوا-1 obv: SAA 4, no. 59, 9].

ظاهراً اسرحدون در پی پیدا کردن کلمات صلح‌آمیز برای به‌دست آوردن دل کشتريتو بوده است (ضمیمه 28: Kuhrt 1 2007). متأسفانه تاریخ‌گذاری این سؤالات به‌طور دقیق

۱. SAA 4: الواح متون آشوری هستند که بر اساس شماره در پرسوپوگرافی آشوری به کار برده شده‌اند. در اینجا آن متونی آورده شده‌اند که تاریخ ماد را دربر دارند.

مشخص نشده است تا معلوم شود در چه سال‌هایی مشخصاً مادها قدرت بیشتری به دست آوردند. این مسئله از طرف دیگر، مانع از شکل‌گیری یک نظام گاه‌شماری دقیق می‌شود (Id, 20). تنها چیزی که مسلم است تلاشی است که کشتريتو در ایجاد اتحاد با گروه‌ها به‌منظور تهدید آشور انجام می‌دهد.

شمش، خدای بزرگ، مرا پایدار نگه دارد. جواب بدهد به آنچه از او می‌پرسم. از این روز، روز سوم از ماه ایار (May-April) تا یازدهم ماه آب (August-July). این سال، برای این یکصد شب و روز - زمان مقرر برای انجام این پیشگویی - آیا کشتريتو با لشکریانش، یا لشکریان کیمیران، یا لشکریان مادها، یا لشکریان مانایی، یا هر دشمن دیگری حمله می‌کنند؟ آیا بر ما فشار می‌آورند، با سپاه فراوان و یا با جنگ؟ به چه وسیله‌ای... حفر تونل‌ها یا پل‌ها، نردبان‌ها و یا تل‌های خاک و ایجاد قحطی؟ یا از طریق مذاکراتی که در آن‌ها نام خدایانشان را ذکر کرده‌اند؟ با تسخیر شهر یا انجام مذاکرات دوستانه، یا تسخیر شهر کیشه سو. آیا وارد آن شهر خواهند شد؟ آیا آن‌ها بر آن غلبه می‌یابند؟ و آیا شهر به آن‌ها تسلیم خواهد شد؟ آیا خداوند بزرگ تو می‌دانی؟ تسخیر این شهر، کیشه سو توسط هر دشمنی، از این روز تا روزی که من قید کردم اتفاق می‌افتد؟ پاسخ گوی و تأیید کن به آنچه خواهد شد؟ پاسخ خدای بزرگ، شمش، چیست؟ آیا کسی آن را می‌بیند یا می‌شنود؟ (لوح اکدی، قرن هفتم؛ نینوا SAA 4, no. 43, obv. 1-14).

در واقع، در این متن از تمام راه‌های تسخیر یک شهر، حتی از پیشنهاد رشوه و مذاکرات صلح‌آمیز صحبت شده است و این نشان از آن دارد که اسرحدون تمام راه‌ها و صورت‌های ممکن را بیان کرده است.

سپاهی که جسارت می‌ورزد و مرکز اداری آشور یعنی کیشه‌سو را محاصره می‌کند، کاملاً با آن نیرویی که در برخورد با جنگندگان شلمنصر یا سارگن دژهایشان را ترک کردند و در کوه‌ها پناه جستند، فرق دارد و شاید این در اثر ارتباطی است که مادها در مدت یک قرن با آشوریان داشتند و نیز فشار مضاعفی که از سوی آن‌ها متحمل می‌شدند (دیاکنف، ۱۳۸۷: ۱۸۵).

نتیجه شورش‌هایی که تقریباً بین سال‌های ۶۷۵-۶۷۳ ق.م اتفاق افتاد و در رأس آن دوسانی، حکمران ساپاردا، مامی تیارشو، حکمران مادها، و کشریتو قرار داشتند، این شد که آشوریان توانستند سلطه خود را بر ایالت بیت‌خامبان، هرهر و کیشه‌سو حفظ کنند؛ اما بر زاموا، پارسوا و مناطق غربی دیگر تسلطی نداشتند (همان، ۱۸۸ از نظر دیاکنف (همان جا)). موفقیت شورش به دلیل داشتن تسلط بر این سه ناحیه و اینکه پادشاهی ماد در این زمان، یعنی سال ۶۲۰ ق.م در حال شکل‌گیری بوده است، کاملاً قطعی نیست؛ اما تحقق کامل این شکل‌گیری به دلیل آمدن سکاها به تعویق افتاده است. درحقیقت، کیشه‌سو که به دست آن‌ها افتاده بود، همان‌طور که پیش از این گفتیم، دوباره تحت سلطه آن‌ها درآمده است. در منابع خط میخی هیچ مدرکی دال بر اینکه آشوریان کشریتو را به عنوان یک مادی می‌شناخته‌اند، وجود ندارد. درمقابل، متون تفالی پیوسته او را به عنوان «حکمران شهر کارکاشی» توصیف می‌کنند و درواقع با این عنوان است که شخصیت می‌یابد. موقعیت این شهر ناشناخته مانده است؛ اما نام آن به مکانی در «سرزمین کاسی‌ها» دلالت می‌کند (Medvedskaya, 2002: 51). علاوه‌براین، متون تفالی عموماً سواران کشریتو را از مادها جدا می‌کنند. یکی از متن‌های تفالی به‌راستی بیان می‌کند که کشریتو به یکی از رهبران مادها نامه‌ای برای اتحاد نوشت (Helm, 1981: 87). در همین زمان، اسرحدون از پنج رهبر مادی نام می‌برد که خراج‌گزاران مستقلی بودند. از این میان سه تن از آن‌ها از شاه آشوری کمک خواستند تا در مشاجره بین آن‌ها دخالت کند (Id, 8) ظاهراً در این سال‌ها هم که برخی از مادها در تلاش برای رسیدن به اتحادی نسبی بودند، هنوز برخی خاوندشهرها کارشکنی می‌کردند (براون ۱۳۸۸: ۱۲۷). هرودوت کشریتو را با فروریش یکی نمی‌داند و می‌گوید که این امر پنداری زورکی و ناشی از عدم درک متون تفالی است. او معتقد است در متون تفالی هیچ نشانی، جز اینکه خود نام کشریتو ایرانی است، وجود ندارد که دال بر مادی‌بودن او باشد و اینکه او خواستار اتحاد با مامی تیارشو، یکی از شهربانان مادی بوده است، نشان از آن دارد که او عنوان شاه ماد را هم نداشته و تنها در کارکاشی از مناطق ماد حکمرانی می‌کرده است.

اوماکیشتر: شکل ایرانی این نام "Uvaxštar" است. در اکدی آن را "U-ak-ša-m" "tar"، "Uk-sa-tar" و "U-ma-ku-is-tar"، در عیلامی "Ma-ak-ki-is-tur-ri"، "Ma-ak-" M- [is-tar-ra خوانده می‌شود -W-]، و در زبان فریگی‌های باستان "Ksuwaksaros" می‌خوانند (Diakonoff, 2000: 478). این نام در بین شاهان مادی در قرن هشتم نیز دو بار آمده است Uaksatar, Ukšatar (به‌عنوان یک شخص مشابه) نام یکی از شاهان و حکمرانانی است که در سال ۷۱۴ ق.م همانند دیگر خوانندشهرهای مادی به سارگن دوم باج می‌داده است و او را یکی از چند پادشاه کنار رودخانه «Sa narti» دانسته‌اند که احتمالاً این سرزمین کنار رودخانه همان اکباتان است (Dikonoff, 1993: 478). آنچه در این زمان در منابع آشوری دربارهٔ مادها آورده شده است، همراه با نامی است که به عیلامی آن را مکیشتوری (Makisturi) می‌نامند و این نام در لوحی از نینوا آورده شده است. در آن نامه او را دریافت‌کنندهٔ هدیهٔ بارزش دانسته‌اند که متأسفانه این نامه هم تاریخ‌گذاری نشده است (ibid)

از این **تاریخ** به بعد، آنچه به ما در کنار متون نوآشوری در بازشناسی تاریخ ماد کمک می‌کند، وقایع‌نامهٔ بابلی است. نام کیاخارس در وقایع‌نامهٔ بابلی در قسمت مربوط به سقوط نینوا باعنوان اوماکیشتر و به همراه اومان مندا آمده است (Wiesehofer, 2006: 1035؛ Grayson, 2008: no. 3. II. 29). در اکتبر سال ۶۱۴ ق.م مادها ایالت آشوری آراپاخه (کرکوک جدید) را اشغال کردند و بلافاصله بعد از آن تاریخ در قسمت علیای نینوا را در کنار دجله تسخیر و سرانجام به سمت آشور، پایتخت باستانی امپراتوری پانصدساله آن‌ها رفتند و آن را در تابستان سال ۶۱۴ ق.م تصرف کردند (Young, 1997: 448؛ Dikonoff, 2000: 479)

گلاسرن آورده است: «مادها به آشوریان حمله کردند و توانستند شکستی بر آن‌ها وارد آورند. در همین حین سپاه بابلی به کمک مادها آمد که البته به جنگ نرسیدند [...] **در ادامه** هردو نیرو به کشورشان بازگشتند و در نتیجه تاریخ تسخیر شد» (Glassner, 2005: 221). در تسخیر آشور، نبولصر، شاه بابلی، و سپاهش دیر به میدان رسیدند. نبولصر نمی‌توانست ببیند که امپراتوری آشور به دست ایرانیان می‌افتد و بنابراین،

خود را رساند تا از این اوضاع به نفع خود استفاده‌ای ببرد (Cameron, 1936: 216) با رسیدن سپاه بابلی به میدان نبرد در بیرون از شهر اتحادی بین آن‌ها و کیاخارس بسته شد و نتیجه این اتحاد و پیمان، ازدواج آستی‌گک - پسر کیاخارس - با دختر شاه بابلی، آمیتیس، بود و در نتیجه این امر، در سال ۶۱۲ ق.م مادها به همراه بابلیان، نینوا را (شهری حصین که هنوز هم در مورد چگونگی تسخیر آن کسی چیزی نمی‌داند) محاصره کردند (Oates, 2008: 180). چند ماه این محاصره به طول انجامید و در نهایت نینوا به دست دو نیرو سقوط کرد و شاه آشور، سین شر اوکین، خود را به میان شعله‌های آتش افکند (Rollinger, 2003: 91). در وقایع‌نامه آمده است: «در ماه آب [...]، آن‌ها شکستی بر مردمانی بزرگ وارد آوردند. در این زمان شاه سین شر ایشکون [آشوری مرد؟] آن‌ها شهر را و معبد را غارت کردند و شهر به تل خاکی بزرگی تبدیل شد» (Glassner, 2005: 223) قلمروی اصلی کیاخارس شامل شهر جدید ری در جنوب تهران در غرب، اصفهان در جنوب و ناحیه آتروپاتن جدید آذربایجان در شمال غرب به همراه پایتختش اکباتان، همدان کنونی، بود. در کنار این‌ها پارسوماش و پارس را نیز تحت تسلط خود درآورد. حاکمیت این دو ایالت در اختیار کمبوجیه بود و بنابراین، بیشتر نواحی ایران تحت تابعیت او درآمدند. اگرچه کادوسیان در ناحیه گرم بین البرز و دریای خزر زندگی می‌کردند، سرزمین‌شان را به او تسلیم نکردند (Cameron, 1936: 218). در یکی از متون نبونائید، از اتحاد مادها با عنوان «اومان - مندا» یاد شده است (Liverani, 2003: 8). در متن مشهور دیگری در Jer. 51, 27-28، یک اتحاد سست از اورارتوییان، ماناها و سکاها را تحت رهبری «شاهان (در جمع!) ماد» به عنوان تهدیدی احتمالی علیه بابلی‌ها توصیف می‌کند. در جزئیات متن این گونه آمده است: «مهیا کنید ملت‌ها را برای جنگ علیه بابل؛ فراخوان دهید علیه پادشاهی‌ها، اورارتو، مانا، سکاها و نیروی تازه علیه او به کار گیرید؛ اسب‌ها را بیاورید همانند هجوم ملخ‌ها» (Ibid). استفاده جمع برای شاهان ماد نشان می‌دهد که ماد از سوی حکمرانان قبایل اداره می‌شده است و در نتیجه نباید توقع داشته باشیم که عنوانی چون شاه ماد را در متون ببینیم. در مورد اینکه آیا اوماکیشت همان کیاخارس هرودوت است، احتمالاً می‌توان آن‌ها را یکی دانست. در کنار گاه‌شماری‌ای که هرودوت ارائه می‌دهد، وقایع سقوط نینوا نیز دلیلی بر تأیید این مسئله

است. دو احتمال در مورد او ماکیشتر وجود دارد: یکی اینکه او قبل از سقوط نینوا واقعاً شاه مادی بوده است که این امر با آمدن عنوان «شاهان مادی» متفی است؛ یا اینکه تنها برای انجام کاری که در اینجا پایین کشیدن آشوریان بوده، مأموریت داشته است. شاید پیروزی بر آشور زمینه‌ای را فراهم کرده است تا او قابلیت‌های خود را نشان دهد و بتواند بر دیگر قبایل مادی حکمرانی کند و آن‌ها را تحت سلطه خود درآورد. از زمان این حکمران شکل افسانه‌ای تاریخ هرودوت نیز کم‌رنگ‌تر می‌گردد.

ایشتومگو: آخرین شاه مادی است که نام او در یونانی *Astuages* و در بابلی *Iš-tu-me-gu* است. این اشکال در ایران باستان از *Rsti-vaiga* گرفته شده و به معنی «پرتاب‌کننده نیزه یا تاب‌دهنده نیزه» به کار رفته است (Schmitt, 1987: 873). آستیگ، پسر کیاخارس و داماد شاه لیدی یعنی کروزیس است که با خواهر او (کروزس) ازدواج کرده است. آستیگ، پدر ماندانا و همسر کمبوجیه دوم، و بنابراین پدر بزرگ کورش دوم، یعنی کورش کبیر است که در سال ۵۵۰ ق.م او (آستیگ) را خلع کرد. در مورد ایشتومگو در پرسوپوگرافی نوآشوری چیزی نیامده است و در واقع او را همان شاه مادی می‌دانند که با آستیگ هرودوت یکی بوده است. با این همه، گزارشی معاصر با این وقایع، هرچند به صورت کوتاه، در دو کتیبه بابلی شاه نبونائید آمده است که در آن‌ها اشاره شده است که در سال ۵۵۳-۵۵۲ ق.م (ششمین سال سلطنت نبونائید) سپاه آستیگ شورش کرد و شاه اسیر شد. او را به کورش سپردند و در نتیجه، کوروش او را در سرزمین خود زندانی کرد. با سقوط اکباتان، مادها از رهبری و استقلال خود دور ماندند و زیر سلطه پارسیان رفتند. منابع باستانی چیزی در مورد سلطنت آستیگ بیان نمی‌کنند و بنابراین، قضاوت درباره شخصیت او ناممکن است (Ibid). در مورد اوایل سلطنت آستیگ چیزی نمی‌دانیم؛ اما درباره سقوط او و جنگ‌هایی که با کوروش پارسی داشته، اطلاعاتی در دست است. در کنار این‌ها منابع بابلی هم در این باره سکوت کرده‌اند. وقایع‌نامه بابلی دو گونه اطلاعات در اختیار ما قرار می‌دهد که با گزارش هرودوت یکی هستند: در سال ۶۱۴ ق.م مادها تحت رهبری او ماکیشتر شهرهای پایتخت آشوری را ویران کردند (Liverani, 2003: 5). در سال ۵۵۰ ق.م ارتش مادی تحت

فرماندهی ایشتومگو با پارسی‌ها مقابله کرد و پایتخت مادها، اکباتان، تسخیر شد. در وقایع‌نامه بابلی نبرد بین پارس‌ها و مادها تأیید شده و گفته شده که این حادثه در سال ۵۴۹-۵۵۰ ق.م روی داده است (دیاکنف، ۱۳۸۷: ۲۳۸).

گزارش موجود درباره جنگ میان کورش و آستیاگ، همان توصیفاتی است که در منابع کلاسیک آمده است. البته، در سالنامه نبونائید اسارت ایشتومگو تأیید شده است؛ اما خیانت بزرگان مادی را نه در نبرد اول، بلکه در آخرین نبرد گزارش می‌دهد و به دلیل دست اول بودن این منابع، می‌بایست به اطلاعات موجود در آن‌ها اعتماد کنیم. در سالنامه نبونائید نوشته شده است: «ایشتومگو [...] سپاهبانی گرد آورد و علیه کورش، پادشاه انشان، خروج کرد و سپاه او (یعنی ایشتومگو) شورش کرد. او دستگیر شد و به کورش [تحويل داده شد]» (علی‌یف، ۱۳۸۸: ۴۱۵؛ بریان، ۱۳۸۱: ۴۷). قبل از آن کتیبه نبونائید درباره خوابی سخن می‌گوید که در آن مردوک، بزرگ‌ترین خدای امپراتوری بابل، به شاه دستور می‌دهد که معبد سین را در حران دوباره بسازد:

مردوک، خدای بزرگ و سین روشنایی آسمان و زمین، هردو ایستاده‌اند [آنجا]. مردوک به من گفت: «نبونائید، شاه بابل، آجرها را به ارباب‌ات بار کن [خودت حمل کن]، معبد ا.هول.هول^۱ را [دوباره] بساز، و بگذار سین، خدای بزرگ، در آن ساکن شود!» من به خدای الیل^۲ [یا الیل خدایان] گفتم: «اومان - مندا در اطراف معبد هستند؛ چیزی که دستور ساختنش را داده‌ای و ممکن است ارتشی عظیم باشند؛ ولی مردوک به من گفت: «اومان - مندا کسانی که از آنان یاد می‌کنی، موجودیت کشورشان، [همه] شاهانشان و اتحادیه‌هایشان به پایان خواهد رسید!» [و در واقع] پس از سه سال، او [مردوک] کورش، شاه انشان و خدمت‌گزار جوانش را بیافرید؛ کسی که در برابر آنان ایستاد و او [کورش] با ارتش کوچکش نیروهای پرشمار آنان را از هم پاشید و آستیاگ، شاه اومان - مندا را دستگیر و سپس اسیر کرده و به سرزمین خود آورد. این کار خواست خدای بزرگ، مردوک، بود که فرمانش تغییرناپذیر است (کیناست، ۱۳۸۳: ۲۱۱؛ ۲۹۸؛ Rollinger, 2003: 298؛ بریان، ۱۳۸۱: ۴۷)

1. E.hul.hul
2. Ellil

این متون دو جنبه از قدرت مادها را روشن می‌کنند: کتیبه، خشم سین علیه حران و آتشکده او در ا.هول. هول را بیان می‌کند و در آن از غارت مکان مقدس می‌گویند و نه شهر. در متن گفته شده مادها مسئول ویرانی‌ها بودند و از نبونائید می‌خواهد آن را بازسازی کند (Rollinger, 2003: 298).

نتیجه

با این اوصاف، در متون نوآشوری می‌بینیم که مادها دارای شش حکمران بوده‌اند که در اوایل تحت نظر شاهان آشوری حکومت می‌کردند. ظاهراً آن‌ها گاه این قابلیت را می‌یافتند که علیه شاه آشوری حرکت‌هایی کنند که البته گاهی با شکست مواجه می‌شدند. در این میان، آنچه اهمیت دارد ارائه فهرستی جدید از این حکمرانان است که تطابق قابل ملاحظه‌ای بین اسامی شاهان و حکمرانان با متون کلاسیک، خصوصاً در مورد شاهان اولیه مادی وجود ندارد. همان‌طور که درباره هریک از حکمرانان اشاره کردیم، سه حکمران اول دست کم تا جایی که متون گزارش می‌دهند، تطابق با دیوکس هرودوت ندارند؛ اما از کشترتی به بعد، یعنی در دوره سه شاه آخر، با تاریخی یکپارچه‌تر سروکار داریم که امکان تاریخ‌گذاری و ارائه گاه‌شماری بهتری را فراهم می‌کنند. هرچند هنوز هم درباره تطابق کشترتی آشوری و فرورتیشهرودوت شک و گمان‌هایی وجود دارد، اما شکل تاریخی این دوره که مربوط به کشترتی است، دارای نمود بهتری است. این فهرست جدید مطابق با منابع نوآشوری است و از حکمرانان و شاهان مادی صحبت می‌کند که سیر تبدیل حکمرانان جزء به شاهنشاهی در آن قابل مشاهده است. متأسفانه مادها حرکتی را آغاز کردند که خیلی زود به خاموشی گرایید. در نهایت، این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان مادها را دارای یک نظام شاهنشاهی به معنای حکومت مطلقه شاه دانست، یا اینکه باید در این مورد نیز تجدیدنظر کرد. به هر حال، شکل حکومت مادها به آن وضوح که متون کلاسیک بیان می‌کنند، نمی‌تواند باشد. بنابراین از وجود یک نظام سلطنت مطلقه که در رأس آن یک شاه حاکمیت داشته باشد تا دو شاه آخر ماد - که حتی او ماکیشتر هم بیشتر یک فرمانده به نظر می‌آید تا شاه - خبری نیست. ظاهراً آن‌ها شکل ملوک الطوائفی

حاکمیت را در نظر داشته‌اند که آن هم با روی کار آمدن پارس‌ها تغییر یافت. بنابراین در این زمینه امکان تحقیق بیشتری وجود دارد.

C- Rulers in Western Iran attested in cuneiform sources and previously interpreted as Median kings¹.

Name	Reign ^۲	Proposed identification	Notes
1-Daiukku	Before 715 BC	Deioces	حکمران مانایی اولوسو که بعدها شورش کرد علیه سارگن دوم با اتحاد با روسای اورارتویی سپس دستگیر شد توسط سارگن در ۷۱۵ ق.م و به حامات تبعید شد
2-Daiku	Around 716	Deioces	خاوندشهر مادی ساپاردا که به سارگن دوم خراج می داد
3-Dasukku	Ca. 707 – 706	Deioces	حکمران محلی در شین گی بوتویا الی پی در زمان سارگن دوم
4-Kastaritu	Reign of Asarhaddon 680 – 669 BC	Phraortes	خاوندشهر مادی کار کاشی
5-Umakistar	Ca. 614/612 BC	Cyaxares	شاه اومان مندا که آشور و نینوا را گرفت
6-Istumegu	Ca. 553 or 550	Astyages	شاه اومان مندا که از کورش کبیر شکست خورد

۱. حکمرانان غربی ایران که تایید شده اند در متون میخی و قبلا در متون کلاسیک از آنها با عنوان شاهان مادی نام برده شده بود.

۲. منظور زمانی است که حکمرانان در متون اشوری پدیدار شدند.

لوح اکدی، قرن هفتم نینوا؛
SAA 4 ,no.56, obv:1-9

- 3 [šá x x x x x x x x-p]l⁷-šá-a-a
4 [a-na^{ma+}AG—MU—GAR-un LÚ.x x x] iš-
pu-ra
5 [um-ma a-na LÚ.DUB.SAR² šá it-ti-ka]
qí-bi
6 [um-ma ši-pir-ti a-na LUGAL KUR—
aš-šur.KI] šup-ra
7 [LÚ.A—šip-ri šá LUGAL lil-lik-ma a-de-e
it-t]i-ia liš-kun
8 [x x x x x x-ma a-na KASKAL-ku-u]n
al-ka
9 [dib-ba GI.NA.MEŠ šá su-lum-mé-e i-na
ki-i]t-ti-šú-un

وقایع نامه بابلی

uru...-ú a-ba-meš i-ta-am-ru⁴⁰šār Uriki [u érin^{me}-šúⁱ]-diq-lat bala-ma] ¹U-
m[a-kiš-tarⁱ-Ra-dal-a-ni ú-še-bir-ma⁴¹gúⁱ]-diq-lat gin^{me}-ma [inaⁱⁱⁱSig₄ u₄
...kám i]na ugu Ninua^[ki sub]meš⁴²taⁱⁱⁱSig₄ enⁱⁱⁱNe 3 ta.àm [...] ú⁴³šal-tú
dan-na-tú ana šà uru dù^{su} ⁱⁱⁱNe [u₄...kám ŠI.ŠI un^{me} glal^{me} ma-a-diš gar^{an}
⁴⁴ina u₄-mi-šú-ma^{1d}š0-šār-gar^{un} šār^{kur}Aš-š[ur ug₇ (?).] ⁴⁵šil-lat uru u é.kur
dugudⁱⁱⁱ iš-tal-lu uru ana du₆ u ka[r-me gur ...] ⁴⁶šá^{kur}Aš-šur la-pan^{lú}kúr
iš-bi-ṭam-ma gírⁱⁱ šār Uriki ana dinⁱⁱ i[š-bat] ⁴⁷iiiKin u₄ 20.kám ¹U-ma-kiš-
tar u érin^{me}-šú ana kur-šú it-tur egír-šú šār Uriki^{ki} u érin^{me}-šú] ⁴⁸a-di
uruNa-ši-bi-ni il-li-ku bu-ub-ti u ga-lu-tu ka[...] ⁴⁹u^{kur}Ru-ša-pu ana pa-ni
šār Uriki ana Ninua^{ki} ú-bil-lu-ni inaⁱⁱⁱ[... u₄...kám ¹An.šār-ú-bal-lit] ⁵⁰ina
uru[ḫar-ra-nu ana lugal^{ur} ^{kur}Aš-šur <dù> ina aš.te dūr^{ab} enⁱⁱⁱ[...u₄...kám
...] ⁵¹ina Ninua^{ki} [...] tla u₄ 20.kám šáⁱⁱⁱ[...] šār [Uriki(?)] ...] ⁵²is-sub-ma ina
uru[...]

منابع و مآخذ

- براون، استوارت (۱۳۸۸). تاریخ ماد و سیر تکامل دولت ماد در تاریخ هخامنشیان. ج ۳ . ویراسته: هلن سانیسی وردنبورخ و آملی کورت. ترجمه قاسم صنعوی و مرتضی ثاقب فر. تهران: توس. ص ۱۱۷-۱۳۹.
- بریان، پیر (۱۳۸۱). امپراتوری هخامنشی. ترجمه ناهید فروغان. تهران: قطره.

- دیاکنف، ا.م. (۱۳۸۷). *تاریخ ماد: مجموعه تاریخ ایران کمبریج*. ج ۲. ویراسته ایلیا گرشویچ. ترجمه بهرام شالگونی. تهران: انتشارات جامی.
- رجبی، پرویز (۱۳۸۰). *هزاره‌های گمشده در هخامنشیان به روایت دیگر*. ج ۲. تهران: توس.
- زرین‌کوب، روزبه (۱۳۸۷). «بنیان‌گذاری اتحادیه مادها و اهمیت منبع‌شناسی آن». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*. ش ۱۱۲. صص ۹۹ - ۱۸۵.
- علی‌یف، اقرار (۱۳۸۸). *پادشاهی ماد*. ترجمه کامبیز میربهاء. تهران: ققنوس.
- کتاب مقدس؛ عهد عتیق و عهد جدید. ترجمه از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی. لندن: بریتیش و فورن بیبل سوساییتی.
- کیناست، بورکهارت (۱۳۸۳). «آنچه امپراتوری ماد خوانده می‌شود». ترجمه کریم علیزاده. *گزارش‌های باستان‌شناسی (۳)*. تهران: سازمان میراث فرهنگی. صص 205-213.
- موری، راجر. ۱۳۷۹. "آنچه ایرانیان به مجموعه آثار فرهنگی هخامنشیان سپردند". ترجمه: کامیار عبدی. اثر. شماره ۳۱ و ۳۲: ۲۴۵-۲۲۸.
- هرودوت. ۱۳۳۶. *تواریخ*. ترجمه هادی هدایتی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- Baker, Heather D. (Ed.) (2000). **The Prosopography of the Neo-Assyrian Empire**. Vol. 2. Part. I: H-K, Helsinki: Neo-Assyrian Text Corpus Project.
- Bryce, Trevor. 2009. *The People and Places of Ancient Western Asia*. London: Routledge.
- Cameron, g. (1936). **History of Early Iran**. Chicago: University Chicago Press.
- Ctesias (2009). **History of Persia: Tales of the Orin**. London: Routledge.
- Diakonoff, I. M. (1993). "Cyaxares". pp. 478-479. *In Encyclopedia Iranica*. Vol. 6 Edited by: Ehsan Yarshater. New York: Columbia University.

- Fuchs, A and R. Schmitt (2000). "Daiukku" .p. 370. In Baker, Heather D. (ed.). 2000. *The Prosopography of the Neo-Assyrian Empire*. Vol. 2. Part I: H-K. Helsinki: Neo-Assyrian Text Corpus Project.
- _____ (2000). "Dasukku". p. 381. In Baker, Heather D. (ed.). 2000. *The Prosopography of the Neo-Assyrian Empire*. Vol. 2. Part I: H-K. Helsinki: Neo-Assyrian Text Corpus Project.
- _____ (2000). "Kastaritu". p. 608. In Baker, Heather D. (ed.). 2000. *The Prosopography of the Neo-Assyrian Empire*. Vol. 2. Part I: H-K. Helsinki: Neo-Assyrian Text Corpus Project.
- Genito, Burno (2005). "The Archaeology of the Median Period; an Outline and a Research Prespective". *Iranica Antiqua*. pp. 315-340.
- Glassner, Jean-jacques (2005). *Mesopotamia Chronicles*. Leiden: Boston Brill.
- Helm, P. R. (1981). "Herodotus Medicos Logos and Median History". *Iran*. 19. pp. 85-90.
- Grayson, A. K. (2008). "The Region of Ashurbanipal". pp. 142-162. In Boardman, john. 2008. *The Cambridge Ancient History*. Vol. 3. Part 2: Cambridge University Press.
- Kuhrt, Ameli (2007). *persian empire: A Corpus of sources of the Acheamenid period*, London: Routledge.
- Liverani, Mario (2003). "The Rise and fall of Media". pp. 1-12. In Lanfranchi. Giovanni B., Michael Roaf and Robert Rollinger (eds.) 2003. Continuity of Empire: Assyria, Media, Persia, Papers Delivered at the International Meeting held in Padova, April 26-28. 2001. *History of the Ancient near East Monographs* 5. Padova: S.a.r.g.o.n
- Medvedskaya, I. N. (2002). "Were The Assyrians at Ecbatan?" *The International Journal of Kurdish Studies*. pp. 45-59.
- Oates, Joan (2008). "The Fall of Assyria". pp. 162-189. In Boardman, john. 2008. *The Cambridge Ancient History*. Vol. 3. Part 2: Cambridge University Press.

- Radner, Karen (ed.) (1999). **The Prosopography of the Neo-Assyrian Empire**. vol. 1. Part II: B-G. Helsinki: Neo-Assyrian Text Corpus Project.
- Rollinger, R. (2003). "The Western Expansion of the Median Empire". *A Re-examination*. pp. 289-320. In lanfranchiet al. 2003b. 289-320. Giovanni B., Michael Roaf, and Robert Rollinger (eds.) 2003, *Continuity of Empire: Assyria, Media, Persia*, Papers Delivered at the International Meeting held in Padova. April 26-28. 2001. *History of the Ancient Near East Monographs* 5. Padova: S.a.r.g.o.n.
- Schmitt, R. (1987). "Astyage". pp. 873-874. *In Encyclopedia Iranica*. Vol. 2. Edited by: Ehsan yarsher. Routledge & Kegan Paul: London.
- _____ (1991). "The Bisitun Inscription of Darius the Great Old Persian Text". London: *School of Oriental and African Studies*. pp. 49-79.
- wieshofer, j. (2006). *Media*. pp. 551-552. In *Brill's Encyclopedia of the Ancient New Pauly*. Vol. 8. Edited by: Christine f. Salazar. Leiden: Brill.
- Young, T. Cuyler Jr. (1997). "Medes," pp. 448-450. In the *Oxford Encyclopedia of Archaeology in the Near East*, vol. 3. Edited by Eric. M. Meyers, Oxford: Oxford University Press.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۲، پیاپی ۱۲۲، زمستان ۱۳۹۵

اهمیت ارتباطی - تجاری راه عتبات عالیات در رونق شهر کرمانشاه در دوره قاجار با تکیه بر شواهد تاریخی و باستان‌شناسی موجود^{۱*}

محمد ابراهیم زارعی^۲
یداله حیدری باباکمال^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۳۱

تاریخ پذیرش: ۹۵/۸/۲

چکیده

راه‌ها از دیرباز نقش مهمی در شکل‌گیری شهرها و شکوفایی تمدن‌ها داشته‌اند. شهر کرمانشاه در طول تاریخ به سبب اهمیت ارتباطی در قرون قبل از اسلام با عبور جاده شاهی و در قرون پس از اسلام با عبور شاهراه

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2017.2652

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری نگارنده دوم، به راهنمایی نگارنده اول و مشاوره خانم دکتر هایده لاله با عنوان «تغییر و تحولات بافت تاریخی شهر کرمانشاه در دوره قاجار براساس متون تاریخی و مطالعات باستان‌شناسی» می‌باشد که هم‌اکنون در محل گروه باستان‌شناسی دانشکده هنر و معماری دانشگاه بوعلی‌سینا در دست انجام است.

۲. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشکده هنر و معماری دانشگاه بوعلی‌سینای همدان؛ M-zarei@basu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشکده هنر و معماری دانشگاه بوعلی‌سینای همدان؛

Yadolah.heydari@gmail.com

خراسان از آن، همواره مورد توجه بوده است. در دوره قاجار راه کاروان رو خراسان، که با عنوان «راه عتبات عالیات» مطرح می‌شود، نقش مهمی در توسعه و رونق تجارت، صدور و ورود کالاهای خارجی، تعاملات دولت‌های عثمانی و قاجار، عبور زوار و حمل جنازه‌ها داشته است. موارد یادشده بر ضرورت توجه به موضوع دلالت دارد و با توجه به اینکه اهمیت راه عتبات عالیات و نقش آن در شکوفایی شهر کرمانشاه در دوره قاجار تاکنون بررسی نشده، انجام پژوهشی مستقل در این زمینه لازم و ضروری است. بنابراین پژوهش حاضر می‌کوشد اهمیت راه عتبات عالیات در شکوفایی و رونق شهر کرمانشاه در دوره قاجار را بررسی و مناسبات سیاسی دولت‌های قاجار و عثمانی را در زمینه برخورد با زائران و حمل جنازه‌ها تحلیل کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که راه عتبات عالیات با کارکردی چندمنظوره اعم از تجاری (صادرات و واردات کالا)، مذهبی (زوار عتبات عالیات و حمل اجساد) و ارتباطی (کاروان‌رو) نقش مهمی در توسعه و شکوفایی شهر کرمانشاه در دوره قاجار داشته است؛ چنان‌که بازار توسعه یافته در مسیر حرکت کاروان‌های عتبات عالیات عامل مهم رونق شهر در این دوره بوده است. به علت اهمیت یادشده، شاهزادگان قاجاری حاکم کرمانشاه پس از تعامل با دولت عثمانی تمهیدات لازم را جهت امنیت زوار و تجار عازم عتبات عالیات و بغداد فراهم می‌نمودند.

کلیدواژگان: کرمانشاه، دوره قاجار، راه عتبات عالیات، زوار، حمل

اجساد.

مقدمه

راه‌ها یکی از زیرساخت‌های لازم برای پیشرفت هر منطقه بوده و در رشد آن نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. در طول تاریخ، شهرهای بزرگ معمولاً در مسیر راه‌های ارتباطی مهم بنا شده‌اند و یکی از عوامل مهم شکوفایی آن‌ها بوده‌اند. علاوه بر آن، ساختار فضایی

شهر و مکان‌گزینی جمعیت و فعالیت در آن تحت تأثیر عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی، مذهبی، اجتماعی، ارتباطی و طبیعی قرار دارد. شهر کرمانشاه در زمان حکومت محمدعلی میرزای دولت‌شاه و فرزندش عمادالدوله به اوج شکوفایی خود پس از اسلام می‌رسد؛ وجود راه تجاری - ارتباطی عتبات عالیات که کرمانشاه آخرین نقطه آن در داخل ایران است، باعث رونق شهر طی دوران حکومت این دو شاهزاده قاجاری می‌گردد. از سوی دیگر توجه ایران به عمران و آبادانی مقدس‌ترین زیارتگاه‌های شیعه بیش از آنکه گامی در جهت افزایش نفوذ سیاسی در سرزمین عثمانی بوده باشد، مصرف داخلی داشته و حرکتی در جهت مشروعیت سیاسی دودمان قاجاری و کسب رضایت مردم شیعه ایران از حکومت قلمداد می‌شد. به مرور زمان ثابت شد که این رابطه از پایدارترین فعالیت‌های اقتصادی - مذهبی نواحی مرزی ایران و عثمانی بوده است؛ اما رفتار سخت و آزاردهنده مأموران عثمانی در مرزها نسبت به زائران و بهانه‌گیری متعدد سران دولت عثمانی در حمل جنازه‌ها، مناسبات سیاسی دو کشور ایران و عثمانی را به مرحله نزاع و بحران رساند. وجود چالش‌های یادشده و نقش راه عتبات عالیات در رونق شهر کرمانشاه و توسعه عتبات عالیات در دوره قاجار لزوم پژوهش منسجمی را در این زمینه ضروری می‌نماید. بنابراین تحقیق حاضر از نخستین تلاش‌هایی است که با هدف شناسایی اهمیت راه ارتباطی عتبات عالیات در جهت رشد و شکوفایی شهر کرمانشاه و تبیین نقش آن در این دوره صورت می‌گیرد. با توجه هدف فوق، سؤالات زیر مطرح می‌شوند: ۱- اهمیت راه ارتباطی عتبات عالیات در دوره قاجار در رونق و شکوفایی شهر کرمانشاه و تعامل با دولت عثمانی چیست؟ ۲- چه عواملی باعث توجه شاهزادگان قاجاری حاکم کرمانشاه به این مسیر شده است؟ بر این اساس فرضیاتی قابل طرح‌اند: ۱- به نظر می‌رسد راه عتبات عالیات در دوره قاجار با کارکرد چندگانه ارتباطی، تجاری و مذهبی باعث رونق و شکوفایی شهر کرمانشاه شده است. ۲- احتمالاً عواملی از قبیل مناسبات قاجار و عثمانی در توسعه عتبات عالیات، درآمدزایی و ثروت حاصل از گمرک، رفت و آمد زوار، شکوفایی و رونق بازار و صبغه مذهبی شاهزادگان قاجاری، باعث ایجاد امنیت و حفظ رونق راه عتبات عالیات در این دوره شده است.

روش تحقیق

روش به کار رفته در پژوهش حاضر، تاریخی-تحلیلی است. به این منظور از منابع دست اول تاریخی دوره قاجار اعم از گزارش سیاحان، سفرنامه نویسان و یا نگاشته‌های مورخان و نیز پژوهش‌های مرتبط صورت گرفته در این زمینه در کنار اطلاعات میدانی باستان‌شناسی برای دستیابی به تحلیل‌های مناسب و نتایج مطلوب استفاده شده است.

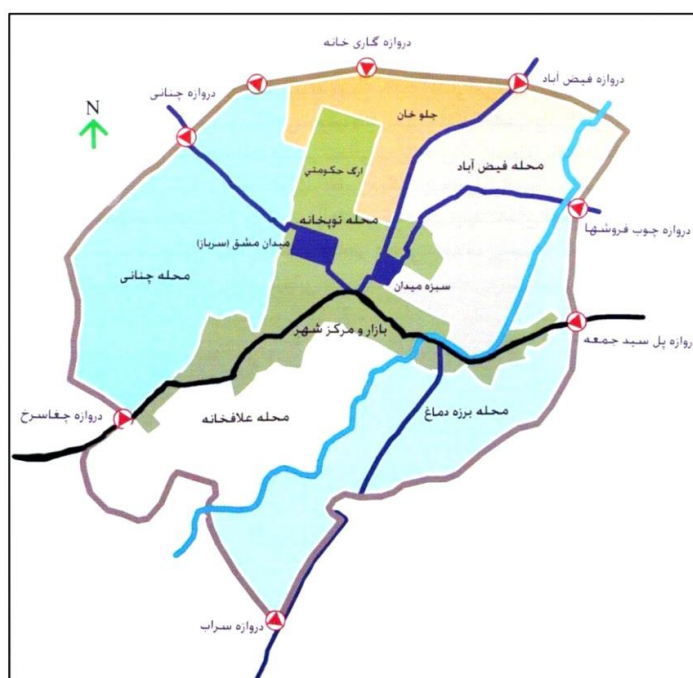
پیشینه پژوهش

اگرچه در خلال گزارش سیاحان و مورخان به راه ارتباطی عتبات عالیات در دوره قاجار و یا اهمیت شاهراه خراسان در قرون پس از اسلام که از کرمانشاه عبور می‌کرد به صورت پراکنده اشاراتی شده، اما تاکنون پژوهش منسجمی درباره اهمیت راه ارتباطی عتبات عالیات و نقش آن در رونق و شکوفایی شهر کرمانشاه و مناسبات ایران و عثمانی در عتبات عالیات صورت نگرفته است. از جمله این آثار می‌توان به اطلاعات پراکنده‌ای در گزارش سیاحانی از قبیل اوژن اوبن (۱۳۶۲) در سفرنامه «ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶م. ایران و بین‌النهرین»، مسیو اولیویه (۱۳۷۱)، هنری بایندر (۱۳۷۰)، هوگو گروته (۱۳۶۹) و ادوارد یاکوب پولاک (۱۳۶۸) در سفرنامه‌هایشان، آبراهام جکسن (۱۳۵۲) در «ایران در گذشته»، مسیو چریکف (۱۳۷۹) در «سیاحتنامه مسیو چریکف»، ژولین دورششوار (۱۳۷۸) در «خاطرات سفر ایران»، لوران دوسرسی (۱۳۶۲) در «ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹م»، ژاک دومرگان (۱۳۳۹) در «جغرافیای غرب ایران»، مادام دیولافوا (۱۳۸۵) در «سفرنامه، خاطرات کاوش‌های باستان‌شناسی شوش» اشاره کرد. این سفرنامه نویسان و مورخان در خلال گزارش خود از غرب ایران، به شرایط مناسب راه عتبات عالیات و عبور زوار از آن پرداخته و نقش اقتصادی مهم آن را در توسعه و رونق شهر کرمانشاه در دوره قاجار بیان کرده‌اند. ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۵۵) در سفرنامه خود با عنوان «سفر به کربلا و نجف» و مورخانی همچون احمدعلی سپهر (۱۳۷۴) در «خاطرات سیاسی مورخ‌الدوله سپهر»، محمدعلی خان سدیدالسلطنه (۱۳۶۲) در «سفرنامه سدیدالسلطنه (التدقیق فی سیرالطریق)» و میرزا محمود خان احتشام‌السلطنه (۱۳۶۹) در «خاطرات احتشام‌السلطنه» نیز به پویایی و رونق

شهر کرمانشاه در دوره قاجار به علت وجود جاده عتبات عالیات، حمل اجساد و بازار توسعه یافته شهر به جهت صادرات و واردات کالاهای تجاری اشارات پراکنده‌ای داشته‌اند. از سویی تعامل دولت‌های قاجار و عثمانی در خصوص چالش‌های عتبات عالیات در مدارک دست‌اولی همچون گزارش‌های موجود در مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه و یا پژوهش‌هایی توسط استیون همزلی لانگریگ (۱۳۷۶) با عنوان «تاریخ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی عراق ۱۹۵۰-۱۹۰۰م.» و آتش صبری (۲۰۱۰) با عنوان «نخش کشی به عتبات: رقابت ایران و عثمانی در عراق سده ۱۹ میلادی» ذکر شده است. این منابع، عموماً به صورت پراکنده، به ذکر شرایط راه عتبات عالیات، حمل جنازه‌ها، رونق گمرک کرمانشاه و تعاملات دولت‌های عثمانی و قاجار پرداخته‌اند؛ اما تأثیر این مناسبات بر رونق شهر کرمانشاه و عتبات عالیات و توسعه تعامل یا چالش شیعیان ایران با دولت عثمانی تحلیل نشده است.

اهمیت راه‌های ارتباطی در ساختار نظام شهری کرمانشاه در دوره قاجار

از آنجایی که دسترسی به افراد، مراکز اشتغال، بازار، مسجد و دیگر فضاهای شهری در شهرهای دوره اسلامی از طریق شبکه‌های ارتباطی میسر است، راه یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین محورهای ارتباطی تلقی می‌گردد که دسترسی‌های فیزیکی و جریان‌های اصلی را تأمین می‌کند. وسعت و اندازه شهر کاملاً با شرایط راه‌ها و دسترسی‌های آن در ارتباط است؛ از یک سو اندازه شهر از شاخص‌های مهم در شناخت فرم‌های شهری است و از سوی دیگر هرچه توان بالقوه و بالفعل شرایط و امکانات دسترسی در شهر فراهم باشد، در صورت همراه بودن عوامل مؤثر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مذهبی، امکانی مثبت برای وسعت یافتن آن به وجود می‌آید (بوالحسنی، ۱۳۸۲: ۹۲). حسین سلطان‌زاده به الگویی اشاره دارد که در بیشتر شهرهای دوره قاجار ایران از جمله کرمانشاه مشاهده شده است: در کنار جاده اصلی منتهی به شهر و حوالی دروازه یا مدخل آن، گورستان شهر قرار داشت، بعد از آن در داخل شهر و در امتداد راه مزبور بازار و میدان‌های شهر به چشم می‌خورند، آنگاه راسته‌ها و کوی‌های اصلی از آن منشعب و به محله‌ها و فضاهای مسکونی منتهی می‌شود (سلطان‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۰).



نقشه ۱. شهر کرمانشاه در دوره قاجار (جاده عتبات عالیات که با خط مشکی ترسیم شده با عبور از کنار بازار و مرکز شهر، دروازه پل سید جمعه در شرق را به دروازه چغاسرخ در غرب متصل می کند) (برومند سرخابی، ۱۳۸۸: ۱۸۰ به همراه تغییرات نگارندگان)

با توجه به مطالب فوق، قرار گرفتن بازار در مرکز هندسی شهر کرمانشاه در دوره قاجار موجب شده تا راهها با انشعاب و نیز حرکت به سمت آن به حالتی شعاعی شکل توسعه یابند. از این رو نقشه تقسیم بندی محلات، بیانگر نوعی سازماندهی مرکز گرای آنها با میل به بازار و مرکز است. در این نظام، مسیرهای ارتباطی اصلی با عبور از دروازه های بارو یا در داخل خود بارو، نقاط با اهمیت از جمله مراکز محلات را به یکدیگر متصل می کنند. این راهها جزء معابر اصلی محلات هستند و در راستای آنها کاربری های عمومی از جمله مساجد محله ای، حمامها، گورستانها، کاروانسراها و فضاهای خرد تجاری (دکاکین) به وجود می آید. نکته جالب توجه آن است که نظام این دسته از راهها به شدت تحت تأثیر موقعیت مجموعه بازار و نیز فرم بارو قرار دارد؛ چرا که به دلیل انطباق مکان هسته مرکزی شهر بر مرکز هندسی آن، انشعاب شبکه راهها را از آن موجب شده و به عبارتی

مجموعه بازار و مسجد جامع موجب قطبی شدن نظام ساختاری شهر شده است. در این راستا راه اصلی عتبات عالیات در دوره قاجار از دروازه‌های اصلی شهر آغاز و به بخش مرکزی شهر منتهی می‌شد. بر سر این راه، کاروانسراها و غرفه‌های زیادی ساخته شده‌اند. وجود دروازه و برج و بارو به دور شهر در این دوره باعث می‌شد مال‌التجاره‌ای که از طریق راه اصلی به حومه‌های روبه‌رشد شهری آورده می‌شد به‌خوبی نظارت و تعیین تعرفه شود و تعرفه‌ها براساس اندازه و نوع کالا تعیین کردند (دگرنی، ۱۳۷۵: ۱۲۱) (نقشه ۱). احداث حصار و خندق پیرامون شهرها برای محصور کردن شهر صورت می‌گرفت تا راه‌های ورود و دسترسی به شهر محدود و منحصر به دروازه‌ها شود و ارتباط بین فضاهای درونی با بیرون یا خارج آن تحت کنترل و نظارت درآید. بنابراین وجه ارتباطی دروازه‌ها مهم‌ترین نقش و کارکرد آنها به شمار می‌آید. البته به منظور سهولت ارتباط و دسترسی به شهر در مواقع عادی، دروازه‌ها را در امتداد راه‌ها و جاده‌های مهم ارتباطی و متصل به حصار شهر می‌ساختند، لذا یکی از منابع مهم درآمد، مالیات‌ها و عوارضی بود که از کالاهای وارداتی یا صادراتی دریافت می‌شد. عوارض یادشده که به عوارض گمرکی موسوم بود، در کنار دروازه‌ها از بازرگانان و صاحبان کالاهای تجاری دریافت می‌شد؛ زیرا دروازه‌ها تنها گذرگاه‌هایی بودند که کالا از آنها وارد یا خارج می‌شد و مناسب‌ترین محل کنترل و دریافت مالیات و عوارض گمرکی بودند.

جایگاه عتبات عالیات در مناسبات سیاسی ایران و عثمانی در دوره قاجار

مسئله عتبات عالیات در دوره قاجار یکی از محورهای مهم روابط ایران و عثمانی بود. عتبات عالیات در قلمرو دولت عثمانی واقع بود و از جنبه‌های مختلف برای دولت ایران و ایرانیان اهمیت داشت. ایرانیان بسیاری از جمله علمای برجسته و تجار ایرانی در شهرهای مقدس نجف و کربلا مقیم، و همواره کاروان‌هایی از زوار و تجار به این شهرها در رفت و آمد بودند؛ به گونه‌ای که به شهرهای فوق‌رنگ و چهره‌ای ایرانی داده بودند. سیاست آزار و اذیت ایرانیان در عراق و تعرض به جان و مال آنها و ایجاد فضایی ناامن، که همواره از ناحیه مأموران و عمال دولت عثمانی به وجود می‌آمد، نگرانی‌هایی برای دولت

قاجار ایجاد می‌کرد. با این همه دولت ایران ضمن اعمال فشار دیپلماتیک بر دولت عثمانی، با وجود درگیری با روس‌ها، اقداماتی برای محافظت از شهرهای عتبات و کاروان‌های زیارتی و تجاری و ترمیم وضع دفاعی این شهرها صورت داد. وجود اماکن متبرکه شیعی در نجف و کربلا، رفت و آمد کاروان‌های زیارتی ایرانیان به عتبات عالیات، اقامت برخی از ایرانیان در این شهرها، حضور علما و مراجع تقلید در نجف اشرف و دیگر شهرهای مقدس عراق، ارسال موقوفات و نذورات و حمل جنازه‌ها از مسائل عمده چالش‌برانگیز میان دو کشور ایران و عثمانی محسوب می‌شد. اختلافات مزبور گاه به زور شمشیر و اسلحه و گاهی از طریق مذاکره و عقد پیمان‌ها و قراردادهایی میان دو دولت حل و فصل می‌شد. دولت عثمانی در برخورد با موضوع عتبات عالیات و مسائل مرتبط با آن با دشواری مذهبی و سیاسی مواجه بود: از سویی شیخ‌الاسلام‌ها و علمای عثمانی مخالف شیوع و تبلیغ مذهب شیعه در قلمرو عثمانی بودند و از سوی دیگر دولت عثمانی ملاحظات خاص سیاسی خود را در مواجهه با این پدیده داشت. در کنار این دشواری‌ها باید به یک نکته اقتصادی نیز اشاره کرد و آن درآمد فراوانی بود که دولت عثمانی از رفت و آمد زوار و تجار ایرانی و سکونت بسیاری از ایرانیان دولتمند در شهرهای عتبات به دست می‌آورد. ابوطالب اصفهانی (۱۳۶۳: ۴۰۲-۴۰۱) از این درآمد قابل توجه و در عین حال از بی‌توجهی به رفاه حال زوار و سختگیری‌ها و آزارهای فراوان عثمانی‌ها سخن می‌گوید. به نوشته او، اهمیت این درآمدها و البته ترس از دولت ایران آنان را مجبور به تحمل شیعیان و اغماض می‌کرد. به این ترتیب مسئله عتبات عالیات از همان سال‌های نخست حکومت فتحعلی‌شاه به یکی از محورهای مهم سیاست خارجی ایران در مناسبات با دولت عثمانی تبدیل شد.

زوار و تجار ایرانی و ایرانیان ساکن شهرهای عتبات عالیات همواره در معرض غارت، خصومت و اخذ باج و وجوهات بی‌قاعدهٔ مأموران دولت عثمانی قرار می‌گرفتند. مسائل مرزی و وجود ایلات و عشایر - که وضع تابعیت آنان نسبت به ایران یا عثمانی همواره در نوسان بود و گاهی به کاروان‌های زوار ایرانی (Nasiri, 1991: 185) تعرض می‌کردند - و نیز اختلاف پیوستهٔ پاشایان شهر زور و بغداد، دولت ایران را مجبور به دخالت در قلمرو

شرقی عثمانی می‌کرد که بعضاً این دخالت‌ها به حمله نظامی به بغداد، شهر زور و نواحی شرقی عثمانی منجر می‌شد، چنان‌که محمدعلی میرزا دولتشاه حاکم کرمانشاه تا آستانه تصرف بغداد پیش رفت. همین اقدام اعتراض دولت عثمانی را برانگیخت و از سوی این دولت در سال ۱۲۲۸ ه.ق. جلال‌الدین افندی برای مذاکره با دولت ایران درباره حکمرانی بابان و شهر زور و اعتراض به لشکرکشی محمدعلی میرزا به بغداد به ایران آمد. در مقابل اعتراض دولت عثمانی، دولت ایران نیز مسئله غارت‌ها و سرقت‌های اعراب و اتباع عثمانی از زوار و بازرگانان ایرانی را پیش کشید (خاوری، ۱۳۸۰: ۳۶۸ و ۳۵۷). با شفاعت شیخ موسی نجفی، محمدعلی میرزا از بغداد عقب‌نشینی کرد و دو دولت به مذاکره و گفتگو نشستند که این گفتگوها به صلح ارزروم اول انجامید. بنابراین می‌توان حملات نظامی ایران به شرق قلمرو عثمانی و عراق عرب را نوعی اعمال فشار برای اصلاح رفتار عمال و مأموران دولت عثمانی با ایرانیان و زوار عتبات دانست. یکی از مسائلی که دولت ایران در عهدنامه صلح ارزروم اول (۱۲۳۸ ه.ق) بر روی آن تأکید داشت، وضعیت زائران ایرانی عتبات بود. در ماده دوم مقرر گردید که حقوق زوار ایرانی و حجاج رعایت گردد و حق توقف از آنان گرفته نشود و احترام شاهزادگان و بزرگان دولت ایران در زیارت عتبات و رفت و آمد به مکه و مدینه مراعات شود (دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۹۴-۱۵۸؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۷ق: ۱۵۵۹-۱۵۶۵؛ پارسادوست، ۱۳۶۴: ۲۱۷-۲۱۳). علاوه بر عهدنامه فوق، با انعقاد عهدنامه ارزروم دوم و به دلیل آرامش نسبی که در روابط ایران و عثمانی ایجاد شد، رفت و آمد زائران ایرانی به عتبات عالیات رونق بیشتری گرفت. عهدنامه ارزروم دوم در ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ ه.ق منعقد گردید و براساس فصل هفتم این قرارداد بنا شد دولت عثمانی «امتيازات لازم را درباره زوار ایران معمول دارد تا از هر نوع تعدی مصون بوده و بتواند در کمال امنیت محال مبارکه را زیارت کنند. همچنین برای استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحادی که لازمه دولتین اسلام و تبعه طرفین است، دولت عثمانی تعهد می‌کرد که مناسب‌ترین وسایل را به کار برد تا زوار ایرانی در ممالک عثمانی از جمیع امتیازات متمتع باشند» (فریدنی، ۱۳۶۹: ۶۰-۵۸). انعقاد این عهدنامه افزایش انتقال جنازه‌ها به عتبات عالیات توسط کاروان‌های زیارتی را موجب شد. براساس گزارش کارپرداز ایران

در بغداد در سال ۱۲۹۰ هـ.ق. ۲۰ هزار جنازه از ایران به عتبات عالیات انتقال داده شد که طی آن ۱۲ قران در خانقین، و برای دفن در قبرستان‌های عمومی کربلا و نجف ۸ الی ۱۴ قران بابت هر جنازه اخذ می‌شد (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، کارتن ۱۱، شماره ۱۶۲، سال ۱۲۹۰ هـ.ق).

عتبات عالیات اگرچه شهرهای زیارتی محسوب می‌شدند، با این حال در سراسر قرن سیزدهم و چهاردهم هـ.ق به عنوان مراکز تجاری، دارای رونق و شکوفایی بودند و بدون تردید قسمت عمده‌ای از جمعیت ایران در عتبات، مشغول اموری غیر از زیارت بودند. زوار ایرانی که همه ساله حداکثر دو بار برای زیارت عتبات عالیات به عراق مسافرت می‌کردند، کالاهای فراوانی از ایران به این ناحیه می‌بردند (مرکز اسناد و تاریخ وزارت امور خارجه ایران، کارتن ۱۲، پرونده ۱۸، سال ۱۳۱۶ هـ.ق). همزلی لانگریگ (۱۳۷۶: ۶۷) معتقد است تجارت ترانزیتی عراق عامل مهم اقتصادی بود که به آن باید به عنوان یک صادرات نامرئی، عایدات دیدار زائران شیعه از عتبات مقدس را افزود. همچنین تامسون سفیر انگلستان در ایران در گزارشی نگران آمیز از نفوذ تجار ایرانی در عراق قرن نوزدهم یاد می‌کند و رونق و پویایی تجارت عثمانی و عراق را وابسته به تجارت عراق می‌داند که از طریق تجار ایرانی در شهرهای مقدس ایجاد می‌شود (عیسوی، ۱۳۶۲: ۱۹۸).

علاوه بر فشارها و تعرضات مأموران عثمانی در مرز بین ایران و عثمانی در خصوص دریافت گمرک از زوار ایرانی، مسئله بهداشت موجب می‌شد کاروان‌های زیارتی به مدت چندین روز در قرنطینه نگه داشته شوند (صبری، ۲۰۱۰: ۵۳۲-۵۱۲). براساس آن کلیه زوار ایرانی بایستی چندین روز در مکان‌های مشخصی نگهداری و پزشکی از سوی هر دو دولت بر انجام خدمات بهداشتی و معاینه گماشته می‌شدند (مرکز اسناد ایران، کارتن ۱، پرونده ۸، سال ۱۳۱۸ هـ.ق). در قرنطینه به زوار لباس‌های مخصوص داده می‌شد و لباس‌های خودشان را در دستگاه‌هایی ضد عفونی می‌کردند و به مدت چند روز اجازه خروج داده نمی‌شد. تنگی جا، عدم نظافت درست و طول مدت قرنطینه، که معمولاً ۱۵ روز طول می‌کشید، از عواملی بود که اعتراض زوار و کارگزاران دولت ایران را در پی داشت. بر این اساس دولت عثمانی تا سال ۱۲۹۱ هـ.ق در نقاط اصلی ورود کاروان‌های زیارتی و

حمل جنازه‌ها در مرزهای خانقین، قصرشیرین و بصره چهار ایستگاه قرنطینه و آسایشگاه‌های متعدد ساخت (صبری، ۲۰۱۰: ۸۱). نظارت بهداشتی مأموران دولت عثمانی معاینه و تفتیش آنها از زائران ایرانی و جنازه‌ها، مشکلات دو دولت را حل نکرد و منشأ شکایت جدید شد؛ زیرا بسیاری از کاروان‌های حامل جنازه‌ها از راه‌های غیرقانونی و قاچاق، اجساد مردگان خود را بلافاصله بعد از فوت به عتبات عالیات منتقل می‌کردند. در گزارش کارپرداز ایران در بغداد به وزارت امور خارجه، از این اقدام ایرانیان شکایت شده و معتقد است با وجود قرارداد میان دولت‌های ایران و عثمانی در خصوص حمل جنازه‌ها، صاحبان جنازه‌ها این اصول را رعایت نکرده و حتی در صندوق‌های مناسب حمل نمی‌کنند (مرکز اسناد، کارتن ۱۴، شماره سند ۲۲۴؛ ۲۹ ذیحجه ۱۲۹۶ هـ.ق). علت ممانعت دولت عثمانی در مرزها به دلیل حمل و نقل غیربهداشتی جنازه‌ها بود که موجب انتشار بیماری می‌شد؛ تا جایی که در کنفرانس بهداشتی پاریس به سال ۱۲۸۲ هـ.ق/۱۸۶۵ م. دولت‌های اروپایی نسبت به عملکرد دولت ایران به شدت معترض شدند و به پیشنهاد فرانسه مقرر شد که کنفرانسی عمومی برپا شود. در آن زمان روزنامه‌های پاریس علت اصلی شیوع وبا در منطقه خلیج فارس و عراق را انتقال جنازه‌ها به عتبات می‌دانستند (ناطق، ۱۳۵۸: ۲۷).

آنچه بر سخت‌گیری مأمورین عثمانی نسبت به زائران ایرانی عتبات عالیات می‌افزود، وحشت دولت عثمانی از گسترش نفوذ شیعیان در شهرهای مقدس عراق بود. به عقیده سلیم درینگیل (۱۳۸۴: ۱۳) نگرانی‌های حکومت عثمانی نسبت به جمعیت اتباع شیعه باعث می‌شد حاکمان عثمانی مدام در فکر محدود کردن حرکت زائران ایرانی و کم کردن زمان اقامت آنها در عتبات باشند.

دولت ایران به طور ضمنی از برگزاری مراسم شیعیان چه در ایران و چه در عراق حمایت می‌کرد. رجال و درباریان ایرانی و در رأس آنها شاهان قاجار، که یکی از وظایف خود را گسترش آداب و شعائر مذهب شیعه می‌دانستند، شخصاً به برپایی چنین مراسمی می‌پرداختند و مبالغ زیادی را در این راه صرف می‌کردند. تعمیر بناها و اماکن متبرک، تأسیس بناهای جدید، تزئین بارگاه ائمه اطهار و تلاش به منظور توسعه عوامل حیات

اقتصادی و اجتماعی گوشه‌ای از علایق و دلبستگی شیعیان به سرنوشت شهرهای عتبات عالیات بود که در سرمایه‌گذاری فرمانروایان ایرانی در آنجا و اقدامات عمرانی جلوه می‌یافت. مشارکت در این گونه مراسم مردمی و جبهه آنها را در میان جامعه ارتقا می‌داد. در سال ۱۳۱۳ هـ.ق وزارت خارجه ایران تصویب کرد که مبلغ هفتصد روپیه برای مصارف عزاداری عتبات عالیات به کنسولگری‌های شاهنشاهی در کربلا و نجف پرداخت شود (سازمان اسناد ملی، ۱۳۱۳ هـ.ق؛ پ، ۲۴۰۰۱۵۸۱۵). دولت عثمانی با تصور اینکه دولت ایران از فعالیت‌های مذهبی شیعیان ایرانی در عراق حمایت می‌کند و عدم نظارت بر فعالیت‌های شیعیان موجب قدرتمندتر شدن هویت شیعی در این خطه تحت حاکمیت عثمانی خواهد شد، نظر مساعدی به شیعیان آنجا نداشتند. از این رو همواره امکان بروز اختلاف میان شیعیان ایرانی و مأموران عثمانی وجود داشت و یکی از دغدغه‌های سیاست خارجی شاهان قاجار را در طول قرن نوزدهم میلادی تشکیل می‌داد.

برای سیاست مردان عثمانی، چه مقامات عالی‌رتبه دولت مرکزی در استانبول و چه حکام و رجال سیاسی - مذهبی ولایت عراق، مناسبات محلی شیعه و سنی اهمیت داشت. نفوذ فرهنگ و معماری ایرانی در کربلا چنان زیاد بود که به نقل از سیاحان، هنگام ورود به این شهر با منظره شهر ایرانی و نه عربی روبه‌رو می‌شدند؛ زیرا خانه‌ها، خیابان‌ها و کوچه‌های کربلا متأثر از فرهنگ و معماری ایرانی بوده است (نقاش، ۱۹۹۶: ۴۲). اوژن اوبن (۱۳۶۲: ۳۹۷-۳۹۶) تعداد ایرانیان ساکن کربلا را بالغ بر سی هزار نفر می‌داند. از نظر او آنان در شهر با روش کاملاً ایرانی زندگی می‌کنند و زبان و آداب و رسوم خویش را بر جامعه قبولانده‌اند. جمعیت ایرانی یادشده توجه ناصرالدین شاه قاجار را نیز هنگام سفر به عتبات عالیات برانگیخته بود، لذا نوشته «اهالی کربلا از زن و مرد همه عجم بودند، همانند این بود که وارد شهر اصفهان و یا کاشان شده‌ایم» (ناصرالدین شاه، ۱۳۷۲: ۱۱۵). مراسم عزاداری ایام محرم به ویژه روز دهم این ماه یکی از نقاط اوج کشمکش‌های مذهبی در شهرهای شیعه‌نشین عتبات عالیات بود. با توجه به گزارش‌های موجود، دستگاه‌های انتظامی موظف بودند به شدت اوضاع را در این روز زیر نظر بگیرند و از هرگونه خشونت و درگیری مذهبی خودداری کنند. دولت عثمانی و به تبع آن حکومت عراق سعی می‌کرد

مراسم عزاداری‌های محرم و صفر شیعیان به طور مختصر برگزار شود؛ زیرا در این صورت عساکر شاهانه و مأمورین ضبط، بهتر قادر به کنترل اوضاع بودند. در سال ۱۳۱۸ هـ.ق مشیر اردوی ششم همایونی در گزارش خود به استانبول تصریح کرد که آرامش دهم محرم شهر کاظمیه آن سال به این علت بوده که مدت مراسم عزاداری در مقایسه با سال‌های گذشته کوتاه‌تر بوده است (BOA, DH. MKT, 2419/83, 1B. 1318).

آمار ورود و خروج زائران به عتبات عالیات در دوره‌های جنگ و صلح میان دولت‌های ایران و عثمانی متغیر بود. به عنوان نمونه، پس از انعقاد عهدنامه ارزروم دوم، سیل حرکت زائران ایرانی به عتبات عالیات چند برابر شد؛ اما پس از آن که میان دو دولت ایران و عثمانی بر سر تحدید مرزها و مسئله قطور اختلاف پیش آمد، به علت تعرض مأموران عثمانی به زوار ایرانی، دولت ایران به مدت چهار سال رفت و آمد کاروان‌های زیارتی را به عتبات عالیات ممنوع اعلام کرد (معمد، بی تا: ۱۶۹). گروهی از زائران ایرانی که به عتبات عالیات عزیمت داشتند زواری بودند که تنها به قصد زیارت شهرهای مقدس به خاک عراق سفر می‌کردند. افراد این دسته خود به سه گروه اغنیاء، متوسط الحال و فقیر تقسیم می‌شدند. طبقه اغنیاء که شامل شاهزادگان، مقامات دولتی یا خاندان سلطنتی می‌شدند در طول سفر مخارج زیادی داشتند. طبق گزارشی که تامسون مأمور انگلیسی در بغداد به سال ۱۲۹۳ هـ.ق ارائه داده است، هر کدام از اغنیاء به طور متوسط از خانقین شهر مرزی ایران و عثمانی تا شهرهای مقدس و برگشت به خانقین دو بیست تا سیصد تومان خرج می‌کردند. حد متوسط مخارج زندگی این سه طبقه، نفری بیست تومان و یا به عبارت دیگر در مجموع دو میلیون تومان است (عیسوی، ۱۳۶۲: ۱۹۷). گروه دیگر، بازرگانان و تجاری بودند که به بهانه زیارت اما در واقع به قصد تجارت و داد و ستد راهی شهرهای مقدس عراق می‌شدند. زهیر لباف (۱۳۵۴: ۳۰-۲۹) صادرات نامرئی عراق را که رونق و شکوفایی بازارها را به دنبال داشت، حاصل مسافرت زوار ایرانی می‌داند که هر سال یک یا دو نوبت برای زیارت، تجارت و داد و ستد به این ناحیه روی می‌آوردند. حضور ایرانی‌ها هم ارز خوبی به همراه داشت و هم بازرگانی داخل این منطقه را رونق

می‌بخشید؛ به طوری که خرج زائران ایرانی در عراق سالانه به طور متوسط ۵۰ میلیون دینار برابر ده میلیارد ریال تخمین زده شده است.

اهمیت ارتباطی - تجاری راه عبثات عالیات در دوره قاجار

کرمانشاه را باید نبض راه معروفی دانست که تهران را به عبثات عالیات وصل می‌نمود و از نظر تاریخی، سوق الجیشی و اقتصادی از مهم‌ترین راه‌ها به شمار می‌آمد. قرار گرفتن کرمانشاه بر سر شاهراه ارتباطی ایران و بین‌النهرین، این شهر را به یکی از مراکز صدور و ورود کالاهای خارجی در دوره قاجار تبدیل کرده بود. این راه از عصر صفویه به بعد خصوصاً زمانی که دولت بریتانیا در کشورهای تحت سلطه عثمانی و هندوستان صاحب سیاست نفوذ و اقتدار شد، اهمیت اقتصادی فراوان یافت؛ چرا که اولین ایستگاه مهم ورود به خاک ایران از سوی غرب، شهر کرمانشاه بود که با موقعیتی ویژه از شریان‌های مهم تجاری منطقه به شمار می‌رفت. این شهر از قرن نوزدهم به بعد در نتیجه سیاحت و تجارت، بیشتر مورد توجه و شناسایی اروپاییان واقع شد (سلطانی، ۱۳۷۱: ۱۱۹). براساس گزارش‌های قدیمی‌تر ارائه‌شده از جاده عبثات عالیات می‌توان گفت که این جاده از جلگه «بشیره» به طرف معبر زاگرس می‌رفت، در آنجا به بزرگراه بغداد می‌رسید، سپس از گردنه «طاق گرا» بالا می‌رفت و به جلگه کردند وارد می‌شد. به این گردنه علاوه بر گردنه طاق گرا «عقبه خلوان» نیز گفته می‌شود. طاق گرا که به معنی طاق نگاهدار جاده است، اتاقی تک‌افتاده در بالای کوه و ساخته شده با مصالحی از قطعات بزرگ مرمر سفید است. از موقعیت آن چنین برمی‌آید که بسیار قدیمی است و باجگاهی به منظور دریافت عوارض گمرکی کالاهای تجارته بوده است (کامبخش فرد، ۱۳۷۴: ۳۴۱-۳۴۵) (تصاویر ۱ و ۲).

هنگامی که ناصرالدین شاه به زیارت کربلا می‌رفت، مهندسین ایرانی خط قدیم را به منظور ساختن یک خط تازه ترک کردند (دومرگان، ۱۳۳۹: ۱۰۸). این خط جدید خیلی کمتر از خط قدیم که مورد نظر پادشاهان پیش از اسلام بوده، قابل عبور است. ژاک دومرگان (۱۳۳۹: ۷۹ و ۱۰۹) راه عمده بین‌النهرین و ایران در گذشته را به مانند امروز همان راهی می‌داند که از خانقین - قصر شیرین - سرپل - هارون آباد - ماهی دشت - کرمانشاه -

بیستون و کنگاور می‌گذرد و گردنه زاگرس را از نقطه نظر تجاری و سوق‌الجیشی دارای اهمیت فوق‌العاده می‌داند. این گردنه آسان‌ترین گردنه رشته مرزی بین ترکیه و ایران از آرات تا منتهی‌الیه پشتکوه است. تنها معبر مشکل آن، دروازه‌های زاگرس است که با چرخشی به دور کوه‌های رجب و با ساختن چند پل و تونل می‌توان به آسانی از آن خلاص گردید. بین بغداد و سرپل راه کاملاً افقی است و بین گردنه زاگرس و تهران هم هیچ مانع واقعی وجود ندارد. مزیت دیگر، خط سیر آن است که با توجه به منابع معدنی نفت شیرین در ایران کمک مهمی به سوخت موتورها خواهد کرد. از منظر سوق‌الجیشی این خط به اندازه‌ای برای ایران پر مزایا خواهد بود که اجازه می‌دهد در مدت زمان اندکی تمامی کاروان‌های عبوری در مرز کرمانشاه متمرکز شوند و ایران از این بابت برتری خود را کماکان حفظ کند؛ از آرات تا خلیج فارس معبر کرمانشاه تنها معبری است که همه این مزایا را در خود جمع کرده است.

تأثیر تردد کاروان‌های زیارتی و راه عتبات عالیات در رونق شهر کرمانشاه در دوره قاجار

پس از روی کار آمدن حکومت صفوی، عتبات عالیات و رفت و آمد کاروان‌های زیارتی به آن نواحی به دو دلیل نزد حاکمان ایران اهمیت بیشتری پیدا کرد: نخست اینکه تشیع مذهب رسمی ایران شناخته شد و پیروان مذهب شیعه علاقه زیادی به مشاهد متبرکه امامان شیعه خود پیدا کردند. دوم آنکه پس از یک دوره طولانی درگیری و جنگ میان دو دولت صفوی و عثمانی شهرهای مقدس عراق از قلمرو ایران جدا شدند و بخشی از خاک عثمانی قلمداد گردیدند؛ لذا رفت و آمد کاروان‌های زیارتی ایران به عتبات عالیات به نحوی با مسائل سیاسی ارتباط پیدا کرد و توجه حاکمان هر دو کشور را نسبت به این موضوع برانگیخت. این روند باعث وابستگی اقتصادی عتبات عالیات و حتی بغداد به پدیده زیارت گردید و باعث شد تا دولت‌های حاکم بر ایران در بعضی مواقع از این واقعیت به منظور اعمال فشار بر دولت عثمانی در راستای کاهش هزینه‌های تحمیل شده بر زائران ایرانی استفاده کنند (ابراهیم، ۱۹۹۸: ۲۶۵). علاوه بر آن، وقوع حوادث و

۱۲۴ / اهمیت ارتباطی - تجاری راه عتبات عالیات در رونق شهر کرمانشاه در دوره قاجار ...

رخدادهایی می‌توانست مانع از حضور زائران در عتبات عالیات گردد؛ به گونه‌ای که در سال ۱۲۹۴ هـ.ق به واسطه وقوع بیماری وبا در عراق، دولت قاجار مسافرت زائران ایرانی به عراق را ممنوع کرد و در مقابل، آنان را تشویق به زیارت امام هشتم در مشهدالرضا نمود (Litvak, 2001: 33).



تصویر ۱. تصویر هوایی طاق گرا را در گردنه طاق گرا یا عقبه خُلوان (بر گرفته از Google Earth).



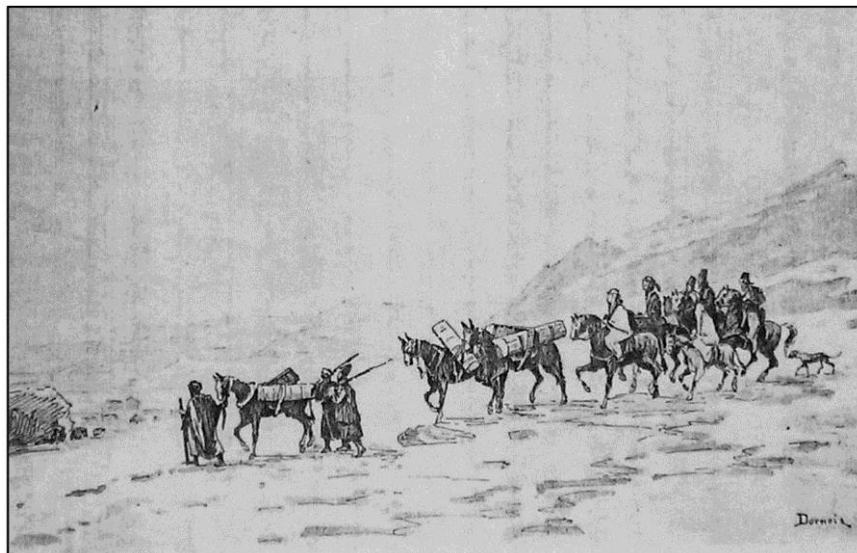
تصویر ۲. طاق گرا واقع در گردنه طاق گرا (عکس از نگارندگان)

در دوره قاجار حد متوسط تعداد افرادی که سالانه با عبور از کرمانشاه به زیارت عتبات عالیات می‌رفتند و موجب رونق شهر می‌شدند، یکصد هزار نفر بود (عیسوی، ۱۳۶۲: ۱۹۷). اوژن اوبن (۱۳۶۲: ۳۸۶) این تعداد را چهارصد هزار نفر ذکر می‌کند. براساس گزارش جبل‌المتین در ذی‌الحجه ۱۳۱۸ هـ.ق، روزی پانصد تا ششصد هزار نفر زائر از شهرهای عراق وارد و خارج می‌شدند (جبل‌المتین، ۱۳۱۸ هـ.ق، شماره ۳۴). احتشام‌السلطنه (۱۳۶۹: ۳۵۰) کارپرداز ایران در سال‌های ۱۳۱۲-۱۳۱۴ هـ.ق در بغداد عنوان کرده سالانه حدود صد هزار زائر ایرانی از اماکن مقدس عراق زیارت می‌کنند. کنت دوروشسوار (۱۳۷۸: ۱۷۷) تعداد زائرانی را که از کرمانشاه عبور می‌کردند، صد هزار و مک دوال (۱۳۸۳: ۱۵۶) یکصد و بیست هزار نفر ذکر کرده است. اگرچه ارقام یادشده اندکی اغراق‌آمیز است، اما به نظر می‌رسد بتوان به گزارش‌های گروه (۱۳۶۹: ۹۸) ۳۵-۵۰ هزار و اوبن (۱۳۶۲: ۳۴۰) ۶۰ هزار زائر اعتماد بیشتری نمود. فلاندن (۱۳۵۶: ۱۹۶) و دومرگان (۱۳۳۹: ۱۱۸) نیز رونق کرمانشاه در دوره قاجار را با حرکت کاروان‌های عظیم با بارهای گران‌بها، که حاوی نعش مردگان است و به کربلا حمل می‌شود، در ارتباط می‌دانند (تصاویر ۳ و ۴).

عوارض راهداری، مالیاتِ حفاظت راه بود که از کاروان‌ها اخذ می‌گردید و تجار خارجی از این مالیات معاف بودند. در سال ۱۲۷۷ هـ.ق. ۱۸۶۱م، کرمانشاه یکی از ده شهری بود که عوارض راهداری به آن تعلق می‌گرفت (فلور، ۱۳۶۶: ۲۰۳ و عیسوی، ۱۳۶۲: ۱۱۵). در ده نقطه ایران دروازه گمرکی برقرار شده بود که از آنجا کالاهای بومی به خارج صادر و کالاهای خارجی وارد می‌شدند. از میان نقاط فوق، چهار نقطه اصلی تبریز، شیراز، رشت و کرمانشاه بودند (دوروشسوار، ۱۳۷۸: ۱۷۵-۱۷۴). به عبارتی شهر کرمانشاه چون در نزدیکی «دروازه‌های زاگرس» و در ارتفاع کم واقع شده، تنها راه عبور به داخل رشته‌کوه کردستان شمرده می‌شد و مسیری راحت‌تر از آن برای ورود به فلات ایران در طول ششصد کیلومتری رشته‌کوه‌های غرب ایران وجود نداشت. این مسیر موجب می‌شد تا کلیه مسافران کالاهایی را که از ایران به عراق می‌بردند و یا از آنجا به ایران می‌آوردند از کرمانشاه عبور دهند. همچنین از زمانی که برقراری ارتباط میان اروپا با بازارهای بغداد توسعه یافت، جهت داد و ستد و تبادل کالا با شهر مزبور، طبیعی‌ترین و مطمئن‌ترین

۱۲۶ / اهمیت ارتباطی - تجاری راه عتبات عالیات در رونق شهر کرمانشاه در دوره قاجار ...

گذرگاه عرضه و راه صدور و ورود کالا مسیر کرمانشاه و بازار آن بود. این عامل باعث رشد شهر کرمانشاه در سایه راه تجاری و ارتباطی با بغداد و عتبات عالیات شد (اوبن، ۱۳۶۲: ۳۳۹؛ بلوشر، ۱۳۶۳: ۸۲؛ گروته، ۱۳۶۹: ۹۶).



تصویر ۳. حمل اجساد در مسیر راه عتبات عالیات و گذر از کرمانشاه (گروته، ۱۳۶۹: ۸۳)



تصویر ۴. کاروان اموات در مسیر عتبات عالیات به روایت دیولافوا (دیولافوا، ۱۳۸۵: ۲۱۴).

بازار کرمانشاه بخشی از راه تجاری و زیارتی ایران به بین‌النهرین را تشکیل می‌داد که کاروان‌ها در مسیر رفت و برگشت آن را طی می‌کردند. وجود کاروانسراهای متعدد در مسیر بازار نقش استراحت‌گاه کاروان‌های گذری، توزیع محصولات وارداتی و جمع‌آوری و بسته‌بندی کالاهای صادراتی شهر را به عهده داشته است. از این کاروانسراها در حال حاضر تعداد اندکی برجای مانده و از آنها عموماً به‌عنوان انباری استفاده می‌شود. کاروانسراها در اکثر نقاط بازار پراکنده بودند و هر بخش بازار دارای کاروانسراهایی مخصوص بوده که با مشاغل آن بخش از بازار ارتباط مستقیم داشته است؛ مثلاً در بازار بنکدارها کاروانسرای به نام شترخان بوده که محل بارگیری و انتقال اقلام کشاورزی به وسیله شترها و دیگر چهارپایان بوده است. در وقفنامه برخی از این کاروانسراها بیان شده که برای تعمیرات و نگهداری کاروانسرا، که به عنوان زائرسرا در اختیار زائرین عتبات عالیات قرار می‌گرفت، مبلغی دریافت می‌شد.

به عقیده هاردینگ (۱۳۷۰: ۳۵۲) مردمانی که زندگی آنان منحصرأ از رهگذر عبور زائران و قافله‌ها به عتبات عالیات می‌گذرد با پیدا شدن هر مسافری از دور به سویش شتافته و در ازای شبی چند قرآن، منزلی در اختیارش می‌گذارند. بنای کم و بیش خرابه‌ای از کاروانسرا بر همه خانه‌های گلی این روستاها کاملاً مشرف است و کلیه آنها در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی توسط شیخ علی خان احداث و هنگام زیارت شاهزادگان و شاهان قاجاری به عتبات عالیات مرمت شدند. این کاروانسراها معمولاً پر از بازرگانان و تجار یا زائرانی بودند که به کربلا می‌رفتند (جکسن، ۱۳۵۲: ۲۶۸). تعداد این کاروانسراها متناسب با وسعت دایره تجارت و کمیت کالاهای تجارتي در تمامی راه‌هایی است که تردد قافله‌ها در آنها انجام می‌شود؛ چنان‌که به فاصله هفت یا هشت فرسخ یکی از آنها ساخته و سعی شده است که در کنار نهر و یا آبی باشد. به نوشته اولیویه (۱۳۷۱: ۴۴-۴۳) چون در این مکان‌ها وسایل پذیرایی یافت نمی‌شود، شخص مسافر مجبور است همراه خود فرش، رختخواب و ادوات طبخ بردارد؛ اما گاه و جو برای دواب و لبنیات، میوه، برنج و گوشت برای خودش می‌تواند بخرد. به گزارش او تمامی کاروانسراهای اینجا مربع‌شکل و به دور محلی وسیع با حجراتی زیاد بنا شده‌اند که در خارج شهرها یک طبقه، ولی در شهر بعضی از آنها دارای حجرات فوقانی نیز هستند. مدخل این مکان دری بزرگ و محکم

است و نگهبان آن مسئول اموال مسافری می‌باشد. در فصل زمستان مسافریین طویله را بر اتاق ترجیح می‌دهند و در آنجا منزل می‌کنند؛ به علت اینکه طویله گرم‌تر از اتاق بوده و نزد چهارپایان و بارکشان خود باشند و بهتر مراقب احوال آن‌ها باشند؛ زیرا سرما مانع از این است که آن‌ها را بیرون ببندند. درون طویله در طول دیوار، صفا‌ای به عرض ۵ تا ۶ متر برای مسافریین ساخته‌اند که در اینجا منزل کرده و مال‌های خود را مقابل خود می‌بندند. کرایه منزل در کاروانسراهای عرض راه مطلقاً نمی‌گیرند؛ اما مبلغ اندکی در کاروانسراهای واقع در شهرهای بزرگ به جهت گذاشتن بار و امتعه تجاری مطالبه می‌کنند. کاروانسراهای یادشده به هر اندازه هم که بزرگ باشند بیشتر از ۵۰ اتاق نشیمن ندارند. به واسطه این کاروانسراها سفر در تمام مسیر عتبات عالیات در خاک ایران به ارزانی و سهولت انجام می‌گیرد و هزینه زیادی را شامل نمی‌شود.

در خاتمه باید گفت که شاهزادگان و رجال قاجاری حاکم کرمانشاه به درستی به اهمیت راه عتبات عالیات برای توسعه اقتصادی و سیاسی کرمانشاه آگاه بودند؛ آنان می‌دانستند یکی از اصلاحات لازم برای ترقی محصولات و مصنوعات در شهر کرمانشاه، ایجاد شغل و پایان دادن به اوضاع نابسامان اقتصادی شهر و تسهیل در حمل و نقل جاده‌ای است؛ به همین جهت اعتمادالسلطنه رساله مختصری درباره راه و مزیت‌های آن و نحوه حفاظت و قوانینی که باید بر راه‌ها حاکم شود، نوشته است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۷ هـ.ق: ۱-۷). وی به درستی معتقد بود یکی از اصلی‌ترین دلایل پیشرفت کشور توسعه راه است. میرزا تقی خان امیرکبیر نیز یکی از عوامل مهم در رونق تجارت را، راه‌ها و امنیت آن‌ها می‌دانست و سیاستی اتخاذ کرده بود که مسافران و کالاهای آن‌ها بدون هیچ مزاحمتی در تمام کشور در تردد باشند (رنانی و کرمانی، ۱۳۸۰: ۴۸۵)؛ به طوری که طبق گزارش سدیدالسلطنه محافظت از راه قصرشیرین به عتبات عالیات برعهده شخصی به نام جوان میر بود که از زوار عازم کربلا و نجف محافظت می‌کرد (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲: ۳۱۸). سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا، وارد شدن اقتصاد ایران به بازارهای مهم اروپایی، اصلاحات عثمانی، که هم‌مرز ایران بود، و بازگشت بعضی از محصلان ایرانی از اروپا به ایران باعث شد تا ایرانیان نیز در ایجاد راه‌های تجاری و ارتباطی قدم‌هایی هر چند کوتاه بردارند. به

عبارتی می‌توان گفت بیشتر قحطی‌هایی که در مملکت رخ می‌داد به علت نبودن راه و نداشتن وسایل حمل و نقل بود.

نتیجه‌گیری

کرمانشاه از حیث ارتباطی حائز اهمیتی ویژه است، به طوری که آخرین نقطه ارتباطی در داخل خاک ایران در دوران قبل و بعد از اسلام بوده و مناطق شرقی را به عراق متصل می‌کرده است. راه عتبات عالیات در دوره قاجار، که شهرهای مرکزی ایران را به بغداد، کربلا و نجف متصل می‌کرد، با جذب عناصر کارکردی متناسب با نوع و درجه خود، نقشی چندمنظوره گرفته است. این راه به دلیل تردد کاروان‌ها و زوار، حمل اجساد و ایجاد گمرک نقش مؤثری در رونق و شکوفایی شهر کرمانشاه داشته است؛ به همین جهت اهمیت راه عتبات عالیات به علت کاربری تجاری - مذهبی فوق، مقدم بر سایر راه‌های ارتباطی بوده و دارای بیشترین و حجیم‌ترین نوع رفت و آمد در دوره قاجار بوده است. از سوی دیگر، این عامل موجب شد که راه عتبات عالیات در توسعه بازار، مکان‌یابی مسجد جامع و ارگ حکومتی شهر کرمانشاه نقش بسزایی داشته باشد و فعالیت‌های مستقر در کنار آن یکی از عوامل بسیار مهم در تعیین هویت کالبدی و کارکردی این راه به شمار رود. از نظر مناسبات دولت‌های قاجار و عثمانی در خصوص عتبات عالیات نیز می‌توان گفت که تجمع اتباع ایرانی در قلمرو دولت عثمانی و بی‌توجهی آنان به اصول و قوانین وضع شده از سوی آن دولت و همچنین فشارها و سختگیری‌های مأموران عثمانی در رفتار با ایرانیان، مشکلات عدیده‌ای را در مناسبات ایران و عثمانی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ایجاد کرد. تداوم حضور ایرانیان در عتبات عالیات موجب گسترش روزافزون تشیع در عراق می‌شد؛ به خصوص آنکه بسیاری از قبایل و عشایر عراق به راحتی تحت نفوذ علمای شیعه قرار گرفته بودند، در نتیجه این امر موجودیت دولت عثمانی در عراق به مخاطره می‌افتاد. بنابراین دولت عثمانی حضور ایرانیان در عراق را مشکل بالقوه می‌دانست و تلاش می‌کرد به طرق متعدد از نفوذ آنان بکاهد. اجرای قوانین حقوقی و مدنی و برقراری مالیات‌های سنگین بر املاک و اصناف ایرانی در عتبات عالیات نتوانست

سیاست های عثمانی در عراق را موفق سازد؛ به جز آنکه مناسبات دو کشور را تا پایان سقوط قاجار به چالش کشاند. با این حال و با وجود اختلافات ایدئولوژیک میان ایران و عثمانی، اندیشه برتری مذهب تسنن و نفی نظام عقیدتی شیعه به کناری نهاده شد و برای نخستین بار ایران به مثابه واحدی سیاسی با هویت شیعی در قلمرو جهان اسلام به رسمیت شناخته شد که این دستاوردی مهم در افق مناسبات سیاسی دو کشور ایران و عثمانی به شمار می رفت. نتایج دیگر پژوهش نشان می دهد که شاهزادگان قاجاری کرمانشاه با توجه به ثروت حاصل از گمرک صادرات و واردات کالاها و رونق و توسعه بازار به عنوان ستون فقرات ساختار شهری کرمانشاه و صبغه مذهبی و دینی خود اقدام به ایجاد تمهیدات لازم از قبیل ساختن کاروانسراها، تیمچه ها، مساجد محله ای و ترمیم راه عتبات عالیات جهت رفاه حال زائرین و تجار نموده و حتی نگهبانان و محافظانی نیز به منظور امنیت آن گماردند.

منابع و مأخذ

- ابراهیم، فؤاد (۱۹۹۸). *الفقیه و الدوله الفکر السیاسی الشیعی*. بیروت: دارالکتوز الادبیه.
- احتشام السلطنه، میرزا محمودخان (۱۳۶۹). *خاطرات*. به کوشش سید محمدمهدی موسوی. تهران: انتشارات زوار.
- اصفهانی، میرزا ابوطالب خان (۱۳۶۳). *مسیر طالبی*. تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۰۷ق.). *نسخه خطی قانونی تسهیل ساختن طرق و شوارع به شماره ۱۱۰۲۱۵*. تهران: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- اوین، اوژن (۱۳۶۲). *ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶ ایران و بین النهرین*. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار.
- اولیویه، مسیو (۱۳۷۱). *سفرنامه اولیویه*. ترجمه محمدطاهر میرزا. تهران: انتشارات اطلاعات.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۳۱

- بایندر، هنری (۱۳۷۰). *سفرنامه هنری بایندر*. ترجمه کرامت‌اله افسر. تهران: انتشارات فرهنگسرا.
- بلوشر، وپیرت (۱۳۶۲). *سفرنامه بلوشر*. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: خوارزمی.
- بوالحسنی، مهناز (۱۳۸۲). «اثر دسترسی و محدودیت دسترسی بر ساختار فضایی - کالبد شهر». *مجله مدیریت شهری*. شماره ۱۴، صص ۸۶-۹۳.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۴). *روابط تاریخی و حقوقی ایران، عثمانی و عراق (۱۹۸۰-۱۵۱۴م)*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). *سفرنامه پولاک؛ ایران و ایرانیان*. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: خوارزمی.
- جکسن، ابراهام (۱۳۵۲). *سفرنامه جکسن؛ ایران در گذشته*. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: انتشارات خوارزمی.
- *حبل‌المتین*. سال هشتم. شماره ۳۴. سال ۱۳۱۸ه.ق.
- خاوری، میرزا فضل‌الله (۱۳۸۰). *تاریخ ذوالقرنین*. تصحیح ناصر افشارفر. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دگرنی، جان (۱۳۷۵). «دگرگونی تهران در اواخر قرن نوزدهم». *مجله معماری و شهرسازی*. شماره ۶ و ۷، ترجمه کامران صفامنش. آکسفورد، صص ۱۰۹-۱۲۱.
- دنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۸۳). *مآثر سلطانیه*. تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد. تهران: مؤسسه انتشاراتی ایران. دوال، مک (۱۳۸۳). *تاریخ معاصر کرد*. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: انتشارات پانید.
- دوروششوار، ژولین (۱۳۷۸). *خاطرات سفر ایران*. ترجمه مهران توکلی. تهران: نی.
- دوسرسی، لوران (۱۳۶۲). *ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹م*، ترجمه احسان اشراقی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دومرگان، ژاک (۱۳۳۹). *جغرافیای غرب ایران*. جلد دوم. ترجمه و توضیح کاظم ودیعی. تبریز: انتشارات چهر.

- رنانی، قاسم و قنبر علی کرمانی (۱۳۸۰). *تجارت در دوره قاجاریه*. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- زهیر، لباف (۱۳۵۴). *عراق و روابط آن با ایران*. تهران: علمی.
- سپهر، احمد علی (مورخ الدوله) (۱۳۷۴). *خاطرات سیاسی مورخ الدوله سپهر*. به کوشش احمد سمیعی. تهران: نشر نامک.
- سدیدالسلطنه، محمدعلی خان (۱۳۶۲). *سفرنامه سدیدالسلطنه (التدقیق فی سیرالطریق)*. به تصحیح و تحشیه احمد اقتداری. تهران: انتشارات بهنشر.
- سلطانزاده، حسین (۱۳۸۵). *مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سلیم، درینگیل (۱۳۸۴). «مبارزه در عراق دوران عبدالحمید دوم: بررسی مورد سیاست ضد تبلیغی عثمانی». ترجمه نصراله صالحی. *نامه تاریخ پژوهان*. سال ۱. شماره ۲. صص ۱۰-۲۸.
- صبری، آتش (۲۰۱۰). «عش‌کشی به عتبات: رقابت ایران و عثمانی در عراق سده ۱۹ میلادی». ترجمه نازلی کامورای. *ایران‌نامه*. سال ۲۶. شماره ۲-۱. صص ۵۱۲-۵۳۲.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲). *تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار)*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: گستره.
- فریدنی مشایخ، آذرمدخت (۱۳۶۹). *مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور*. تهران: امیرکبیر.
- فلاندن، اوژن (۱۳۵۶). *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*. ترجمه حسین نورصادقی. تهران: انتشارات اشرفی.
- فلور، ویلم (۱۳۶۶). *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- کامبخش فرد، سیفالله (۱۳۷۴). *معبد آناهیتای کنگاور*. چاپ اول. تهران: سازمان میراث فرهنگی.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۳۳

- گروته، هوگو (۱۳۶۹). *سفرنامه گروته*. ترجمه مجید جلیلود. تهران: انتشارات نی.
- لانکریگ، استیون همزلی (۱۳۷۶). *تاریخ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی عراق ۱۹۵۰-۱۹۰۰ م*. ترجمه علی درویشی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه اسناد مکمل، کارتن ۱۱، سند شماره ۱۶۲، سال ۱۲۹۰ هـ.ق.
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه اسناد مکمل، کارتن ۱۴، شماره سند ۱۸۵، ۱۲۹۱ هـ.ق.
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه اسناد مکمل، کارتن ۱۴، شماره سند ۲۲۴، سال ۱۲۹۶ هـ.ق.
- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه اسناد مکمل، کارتن ۱۲، سند شماره ۱۰۹، سال ۱۳۱۶ هـ.ق.
- ناطق، هما (۱۳۵۸). *مصیبت و با بلای حکومت*. تهران: گستره.
- نقاش، اسحاق (۱۹۹۶). *شیعه العراق*. ترجمه عبدالله نعیمی. دمشق: دارالمدی للشکافه و النشر.
- هاردینگ، سر آرتور (۱۳۷۰). *خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ*. ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی. تهران: سازمان انتشارات کیهان.
- BOA, DH. MKT, 2419/83, 1 B 1318
- Litvak (2001). *Money, and Politics the Oudh Bequest in Najaf and Karbala*, Cambridge university press.
- Nasiri, Mohamad Reza (1991). *Nasireddin sah Zamaninda Osmanli-Iran Münasebetleri*, Tokyo, Institute for the Study of Languages and Cultures of Asia and Africa (ILCAA).Tokyo University.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۲، پیاپی ۱۲۲، زمستان ۱۳۹۵

بررسی و نقد جایگاه دین و دولت در اندیشه سیاسی آیت الله بروجردی^۱

حسین شیرمحمدی بابا شیخعلی^۲
شهاب شهیدانی^۳

تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۲

چکیده

تنازع جدی علما بر سر مشروطه و مشروعه، قربانی شدن رهبران برجسته دینی نظیر شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی، سرخوردگی علما و اقداماتی نظیر جمع آوری رساله های مهم سیاسی که برخی علما چون میرزای نائینی در حمایت از مشروطه نگاشته بودند و اجرایی نشدن خواسته های مذهبی - سیاسی روحانیون از جمله اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه، باعث تسلط تکنوکرات های سکولار بر ارکان قدرت برآمده از مشروطه شد. در این شرایط روحانیت در موضعی انفعالی قرار گرفتند. آیت الله بروجردی مدت کوتاهی پس از آیت الله حائری، به عنوان

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2017.6528.

۲. دانشجوی دکتری تاریخ تشیع دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول): sh89@ltr.ui.ac.ir

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان؛ Shahidani.sh@lu.ac.ir

یکی از روحانیون برجسته مورد توجه شیعیان قرار گرفت. نگاهی به حیات سیاسی آیت‌الله بروجردی طی نشدن روندی ثابت، مشخص و مدوّن در اندیشه‌ی سیاسی ایشان را نشان می‌دهد. وی در آغاز از الگوی رایجی پیروی می‌کرد که برخی علمای دوره‌ی صفویه و قاجار مدّ نظر داشتند لذا در امور عرفی و حیطة سلطنت دخالت کمتری می‌کرد و بیشتر در مسائلی که در حوزه‌ی شرع قرار می‌گرفت، مداخله نمود؛ اما بعد از رویکردهای غرب‌گرایانه رژیم پهلوی و خالی شدن سلطنت از کارویژه‌هایی که نظام فکری روحانیون شیعه از شاه اسلام‌پناه انتظار داشتند، ولایت عامه فقها را مطرح کرد. البته اندیشه سیاسی بروجردی، برخلاف آنچه مشهور است، جدای از اقدامات عملی و واکنش‌های وی نسبت به مسائل مختلف سیاسی نبود و بارقه‌هایی از این امر را در ارتباط با حیات عملی وی می‌توان ارزیابی نمود. این مقاله بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی و برپایه‌ی منابع مکتوب و مصاحبه، رابطه‌ی دین و دولت در عصر غیبت را از منظر اندیشه سیاسی آیت‌الله بروجردی بررسی و تحلیل نماید.

واژگان کلیدی: آیت‌الله بروجردی، شاه، سلطنت، روحانیت، اندیشه

سیاسی.

مقدمه

تکاپوهای سیاسی در ایران پس از سقوط پهلوی اول را می‌توان در سه نحله مذهبی، کمونیسم و ناسیونالیسم مورد بررسی قرار داد: در بررسی عملکرد جریان مذهبی، سه خط مشی فکری فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی، جناح سیاسی به رهبری آیت‌الله کاشانی و جناح سنتی به مرجعیت حوزه علمیه قم به زعامت آیت‌الله بروجردی بود که بعد از یک دهه فترت، حوزه علمیه قم را از سال ۱۳۶۴ق (۱۳۲۳ش) به مدت پانزده سال به عهده گرفت. بدین ترتیب یک دوره نسبتاً طولانی و قابل توجه تاریخ ایران مقارن دوران زعامت ایشان بود، دوره‌ای که از نظر گفتمان سیاسی یکی از نقاط مهم تاریخ تشیع محسوب می‌شود و پژوهش در این حیطة مهم و ضروری می‌نماید.

تألیفاتی را که در خصوص آیت‌الله بروجردی صورت گرفته است می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. در ابتدا خاطرات شاگردان آیت‌الله بروجردی قرار دارد که ستون فقرات هر تحقیقی درباره ایشان محسوب می‌گردد. با این همه به دلایل گوناگون از جمله فراموشی رویدادها، برخی حدس و گمان‌های کم‌دقت و نیز شرایط سیاسی بعد از انقلاب و ایجاد یک حکومت ایدئولوژیک شیعه (که البته دیدگاه‌های آیت‌الله بروجردی می‌توانست مقوم آن باشد) این دسته از منابع پژوهش‌های تاریخی را باید با احتیاط مورد بررسی قرار داد. دسته دوم کتب و مقالاتی است که نه به تفکرات سیاسی، بلکه به بررسی جهت‌گیری‌های آیت‌الله بروجردی در منازعات سیاسی وقت پرداخته و تقریباً اکثر تحقیقاتی که این دوره تاریخی را بررسی کرده از جهت‌گیری‌های سیاسی آیت‌الله بروجردی غافل نمانده است. آثاری چون: «نهضت روحانیون ایران» اثر علی دوانی (۱۳۵۸)، «جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰» (۱۳۸۱) نوشته رسول جعفریان، «چالش فرهنگی - سیاسی رژیم پهلوی و روحانیت تشیع پس از کودتای ۲۸ مرداد با تکیه بر تلاش‌های آیت‌الله بروجردی» مقاله‌ای از مهدی مهرعلیزاده (۱۳۸۴)، «نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی» (۱۳۸۴) اثر علی رهنما و نیز کتاب «مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست» (۱۳۷۹) اثر حسین منظورالاجداد نمونه‌ای از این آثار می‌باشد. تازه‌ترین تحقیق که می‌توان آن را در این دسته گنجانند اثر کمال رضوی تحت عنوان «برهم‌کنش مرجعیت، حکومت و جامعه در دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی» (۱۳۹۳) است که سعی کرده روابط مرجعیت، دولت و جامعه را در عصر آیت‌الله بروجردی مورد بررسی قرار دهد. وی هرچند در پاره‌ای موارد با مرجع قرار دادن خاطرات شاگردان آیت‌الله بروجردی، که در حیطه دین و دولت سخن رانده‌اند، مرتکب اشتباه شده لیکن این تحقیق اطلاعات مناسبی در باب رابطه مرجعیت و سلطنت در این دوره به دست می‌دهد. با این همه رسالت تحقیق رضوی با مقاله حاضر در واکاوی سیر اندیشه سیاسی آیت‌الله بروجردی متفاوت می‌باشد. در مجموع تحقیقاتی از این دست با پژوهش حاضر تفاوت ماهوی دارند و غالباً به واسطه پذیرش بی‌چون و چرای منابع دسته اول به داوری‌های نابجا دست زده‌اند، با این حال از آنجا که در برخی موارد می‌توان از فعل سیاسی استنباط‌هایی در خصوص اندیشه سیاسی انجام داد، می‌تواند مورد توجه محقق قرار گیرد. در دسته سوم تحقیقاتی است که نویسنده قصد

توضیح اندیشه سیاسی شیعه و تحقیق در فقه سیاسی را داشته و در این ضمن به آیت‌الله بروجردی نیم‌نگاهی داشته است. از این جمله می‌توان به آثاری چون «نظریه‌های دولت در فقه شیعه» (۱۳۷۸) محسن کدیور همچین «حکومت ولایی» (۱۳۷۷) از همین نویسنده و نیز «تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران» (۱۳۷۹) اثر جمیله کدیور اشاره کرد. از آنجا که در این آثار، نویسندگان به دلیل ماهیت تحقیق، قصد نگارش مبسوط اندیشه‌های آیت‌الله بروجردی را نداشتند، لذا با مرجع قرار دادن تقریرات آیت‌الله منتظری از جلسه درس آیت‌الله بروجردی به صورت گذرا ایشان را از قائلان به ولایت عامه فقها دانسته و از غور و تحقیق دقیق درباره حکومت مشروع در عصر غیبت و جایگاه دین و دولت در طول حیات سیاسی ایشان بازمانده‌اند. عالمیان در اثر خود تحت عنوان «رایت دین» (۱۳۹۰) نیز تحقیقی در باب آیت‌الله بروجردی انجام داده که بخشی از آن به فقه سیاسی مربوط می‌شود. در این اثر نیز نویسنده با آوردن خاطرات شاگردان آیت‌الله بروجردی، ایشان را از قائلان ولایت عامه فقیه دانسته که این امر مشارکت سیاسی فقها را ایجاب می‌کند؛ یعنی امری که آیت‌الله بروجردی دائماً حوزه را از آن محفوظ می‌داشت. این امر به قول رهنما تعارضی در فعل و اندیشه سیاسی می‌باشد. برخی محققان آیت‌الله بروجردی را در گروه قائلان به «ولایت انتصابی عامه فقیهان» قرار داده‌اند (کدیور، ۱۳۷۸: ۹۶) که این نقش سیاسی فقها را ایجاب می‌کند و منافی تصویری است که مورخان از شخصیت سیاست‌گریز ایشان ترسیم کرده‌اند. بر همین مبنا برخی دیگر از محققان به این نتیجه رسیده‌اند که موضوع «اعتقاد تئوریک» بروجردی به نقش سیاسی فقها و «پایبندی عملی و قاطع او به عدم دخالت فقها و روحانیون در امور جاری سیاسی... نشانگر تناقضی عیان میان پندار و کردار» وی به حساب می‌آید (رهنما، ۱۳۸۴: ۲۴). سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که سیر اندیشه سیاسی بروجردی با توجه به دو مؤلفه دین و سیاست در حیات وی چگونه بوده است؟

این تحقیق با ارائه مدارک و شواهد لازم با توجه به عامل زمان، قصد اثبات این فرضیه را دارد که برخلاف نظرات رایج، هیچ تناقضی بین فعل و اندیشه سیاسی آیت‌الله بروجردی وجود نداشته بلکه ایشان در اوایل حیاتشان، به دلایلی که در ادامه خواهد آمد، بیشتر مانند علمای عهد صفوی و قاجار به دوگانگی دین و دولت نظر داشتند که خود الگویی در نظام فکری تشیع است. با این حال آیت‌الله بروجردی در ادامه به دلیل تهی شدن سلطنت از

کارکردهایی که یک روحانی شیعه در نظام فکری خود از آن انتظار داشت، به تدریج به احیای اندیشه ولایت عامه فقها همّت گماشت.

۱. نگاهی به زندگی و حیات علمی آیت الله بروجردی

آیت الله سیدحسین علوی طباطبایی بروجردی در ماه صفر سال ۱۲۹۲ هجری در شهر بروجرد به دنیا آمد. وی از سادات «طباطبایی» بروجرد بود و نسبش با سی واسطه به حضرت امام حسن مجتبی (ع) می‌رسد (دوانی، ۱۳۴۰: ۳۴). ابتدا کتب متداول روز را علاوه بر قرآن مجید، جامع المقدمات، سیوطی، منطق و گلستان سعدی در مکتب فراگرفت و سپس وارد مدرسه علمیه شد. در سن هیجده سالگی در سال ۱۳۱۰ ق. عازم حوزه علمیه اصفهان گردید و به مدت نه سال در «مدرسه صدر» به تحصیل مبادرت ورزید (دوانی، ۱۳۴۰: ۵۲-۵۱). در این مدت از محضر اساتید نامداری چون سید محمدباقر درچه‌ای، سید محمدتقی مدرس، میرزا ابوالعالی کلباسی، آخوند ملامحمد کاشی و میرزا جهانگیرخان در علوم فقه، اصول، منطق، فلسفه و حکمت کسب فیض نمود (علوی طباطبایی، ۱۳۴۱: ۲۳-۲۶) و در طول تحصیل، یکی از اساتید نامدار دوره سطح گردید. در سال ۱۳۱۹ ق. به بروجرد بازگشته و از آنجا عازم حوزه علمیه نجف اشرف گردید و در زاویه علمای عصر همچون آخوندخراسانی، سید کاظم یزدی زانوی تلمذ زد (علی آبادی، ۱۳۷۸: ۲۵). پس از ده سال اقامت در نجف با سفارش‌های مؤکد پدرش به بروجرد بازگشت و پس از سی سال اقامت در این شهر در سال ۱۳۶۴ هجری/۱۳۲۳ ش، در اثر تلاش‌های علمایی چون آیت الله خمینی، سید محمدتقی خوانساری، به حوزه علمیه قم رفت و اداره این حوزه را برعهده گرفت. در مدت اداره حوزه توسط آیت الله بروجردی، حفظ آرامش این نهاد مذهبی در اولویت بود و همین دوری از تلاطم‌های ناشی از سقوط رضاشاه، درگیری‌های حزبی و اشغال نظامی، راه تربیت شاگردان بسیاری را هموار کرد.^۱

۱. این ادعا وقتی تأیید می‌شود که اسامی شاگردان آیت الله بروجردی نظیر آیات عظام خمینی، منتظری، صافی گلپایگانی، سبحانی، شبیری زنجانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی، یوسف صانعی و بسیاری دیگر را فراروی چشم قرار داده و نقش آنان در تحولات سیاسی و فکری بعد از انقلاب در نظر گرفته شود.

۲. دین و دولت از دیدگاه آیت‌الله بروجردی

نظرگاه آیت‌الله بروجردی درباره مشروعیت حکومت در عصر غیبت یکی از مباحث غامض و دشوار اندیشه‌های ایشان است. هرچند برخی با مرجع قرار دادن تقریرات آیت‌الله منتظری از جلسات درس ایشان در خصوص امر قضا و نماز جمعه،^۱ وی را جزء قائلین به ولایت عامه فقیهان می‌دانند (کدیور، ۱۳۷۸: ۹۶) لیکن تعمیم این امر به اندیشه سیاسی در تمام سال‌های زندگی ایشان خبطی بزرگ است. به نظر می‌رسد اندیشه‌ی آیت‌الله بروجردی در مورد حکومت مشروع در عصر غیبت سیر یکسانی را طی نمی‌کند و در ابتدای زعامت ایشان با دوره پایانی زعامتش تفاوتی آشکار دارد. بدین ترتیب اندیشه‌های سیاسی ایشان در باب حکومت در عصر غیبت را می‌توان در دو دوره بررسی نمود که می‌توان سال تقریبی ورود به دوره دوم را ۱۳۳۷ش دانست. دوره اول، از ابتدای زعامت ایشان تا سال ۱۳۳۷ش به عنوان مرجع تقلید بود. در این دوره درباره سلطنت و از جمله محمدرضا شاه خوش‌بین بود، چنان‌که در مورد شاه اظهار می‌نمود: «در آن موقع او را آدم باعاطفه‌ای دیدم که می‌خواهد کار انجام دهد» (دوانی، ۱۳۷۲: ۴۰۹). اندیشه این دوره وی را می‌توان با اندیشه برخی علمای عهد صفوی و برخی علمای عهد قاجار مقایسه کرد. در دوره دوم (۱۳۴۰-۱۳۳۷ش)^۲ از شاه اعمالی سر زد که بروجردی این اعمال را شایسته «پادشاه اسلام‌پناه» نمی‌دانست. در این دوره است که وی نظریه ولایت عامه فقها را احیا می‌کند. آغاز این دوره به تقریب زمانی است که وی به استاندار قم صراحتاً گفت: «من دیگر با اعلیحضرت کاری ندارم اشخاصی دور ایشان هستند که نمی‌گذارند کاری برای مردم بشود» (دوانی، ۱۳۷۲: ۴۰۹). اکنون به تشریح این دو دوره فکری می‌پردازیم:

۳. دوره‌ی اول

در این دوره دیدگاه علما پس از مشروطه عموماً به سمت گفتمان سیاسی علمای عهد صفویه و قاجار بازگشت. نظرات آیت‌الله بروجردی نیز در این خصوص به علمایی چون

۱. بدر الزاهر فی صلاة جمعه و المسافر از تقریرات آیت‌الله منتظری در محضر آیت‌الله بروجردی می‌باشد.

۲. به دلیل عدم توجه منابع به این دگردیسی فکری، نمی‌توان زمان پای گذاشتن ایشان به دوره‌ی دوم حیات فکری را به‌طور دقیق روشن کرد. با این حال، می‌توان گفت ایشان حدوداً در سال ۱۳۳۷ش، به دوره‌ی دوم حیات فکری خود وارد شده بود. این نکته از برخورد وی با شهردار قم و نیز تدریس قضا و نماز جمعه برای فقها استنباط می‌گردد.

علامه مجلسی، کشفی، میرزای قمی و فضل‌الله نوری نزدیک می‌باشد. قدر مطلق ویژگی‌های اندیشه این علما به شرح زیر می‌باشد: سلطان باید مسلمان و شیعه باشد، ذی‌شوکت و حافظ منافع مسلمین در برابر اجانب باشد و ظاهر شریعت را نگاه دارد و در آخر مذهب حقّه را ترویج کند. در این نظریه، شرعیات از عرفیات جدا است و فقها عملاً شوکت سلطان را در خدمت مذهب در آورده و سلاطین با به رسمیت شناختن فقها در شرعیات از حمایت آنها بهره می‌بردند (کدیور، ۱۳۷۸: ۶۰-۵۹). حال به بررسی موفقه‌های این الگوی فکری و مقایسه آن با اندیشه‌های آیت‌الله بروجردی پرداخته می‌شود.

۳-۱. مردم (عوام، توده، رعیت)

قبل از توضیح رابطه دین و دولت از دیدگاه بروجردی، لاجرم می‌بایست رابطه دو ضلع دین و دولت با ضلع سوم یعنی توده مردم را بررسی کرد، چرا که در دوره مورد بحث جنبش‌های سوسیالیستی و لیبرالیستی این گروه را در تصرف در امور عامه ذی‌حق می‌دانستند و این امر با الگوهای سنتی در ایران مغایر بود. هر چند جنبش‌های چپ از سویی و افکار فردگرایانه از سوی دیگر (که هر دو به نقش سیاسی توده معترف بودند) در ایران توسعه یافته و طبقه متوسط شهری نیز نقش مهمی در جامعه پیدا کرده بود، اما آیت‌الله بروجردی در حوزه سیاسی برای عامه مردم نقش بارزی متصور نبود و این مقوله از اعتقادات علمای سلف مایه می‌گرفت. ظلم و جهول‌بودن انسان در اندیشه‌های شیعی، انسان را برای نجات و رستگاری محتاج معصوم می‌کند (عنایت، ۱۳۸۰: ۵۶) لذا ایشان سهم کمی در اداره امور برای مردم تصور می‌گردید.

از ابتدای ظهور مشروطه نیز علما با تناقض مهمی دست به گریبان بودند؛ مشروعه‌خواهان علناً سپردن کار سیاست به «بقال و بزاز» را محکوم کردند (ترکمان، ۱۰۴/۳۶۲: ۱، ۱) و مشروطه‌خواهان هر چند آن را توجیه شرعی می‌کردند ولی در آخر با اقدامات خود نظیر حمایت از اصل دوم متمم قانون اساسی و محدود نمودن انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده، نقش سیاسی عامه را کم‌رنگ کردند (شیرمحمدی و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۸-۴۲). تجربه مشروطه نشان داده بود که با سپردن کار به دست عوام ممکن است امور جامعه

مسلمین به دست افراد بی‌اعتقاد و حتی مخالف مذهب بیفتند و این نکته‌ای بود که مورد توجه آیت‌الله بروجردی قرار داشت. به همین دلیل نوه ایشان به‌درستی معتقد بود که آیت‌الله بروجردی با جمهوری مخالفت می‌کرد (شهروند، ش ۴۲ ص ۵۵). این نکته با دیگر آراء فقهی وی همخوانی دارد، وی در مقدمه اول خود در اثبات ولایت فقیه، امور عامه (سیاست از امور عامه محسوب می‌گردد) را خارج از دخل و تصرف عوام می‌داند (منتظری، ۱۳۷۵: ۵۷) به خصوص که به نظر وی احتمال فریب‌خوردن توده در امور سیاسی زیاد بود (خزعلی، ۱۳۸۲: ۶۰-۵۹) و این خود منافی نقش سیاسی مردم در نظام‌های جمهوری می‌باشد. البته روایتی در دست است که آیت‌الله بروجردی تقدّم جمهوری‌شدن را بر اصلاحات ارضی به شاه متذکر می‌گردد (بدلا، حوزه، ۴۳-۴۲: ۱۰۲) که این امر بیشتر بر تأکید بروجردی بر لغو اصلاحات ارضی دلالت می‌کند تا اعتقاد آیت‌الله بروجردی به نظام جمهوری؛ چرا که وی با اظهار این جمله عملاً اصلاحات ارضی را به بعد از جمهوریت موکول می‌کرد و این استدلالی بود که شاه را برای اجرای اصلاحات ارضی زیر فشار قرار می‌داد. آیت‌الله بروجردی معتقد به نظام سیاسی‌ای بود که در آن علما و سلطنت بدون مطلع شدن مردم، به رتق و فتق امور روحانی و سلطانی پردازند. «گرامی» در خاطرات خود می‌آورد: «اطلاعاتی از کارهای زیر پرده آقای بروجردی نبود چون آقای بروجردی معتقد بود که مردم را نباید فوراً در جریان بگذارند تا شلوغ شود [ایشان]... سعی می‌کرد ... مسائل را با پیام بدون علنی کردن در سطح جامعه ... حل کند» (گرامی، ۱۳۸۱: ۱۳۰-۱۲۹).

۳-۲. سلطنت (نهاد شاهی)

سلطنت یکی از ارکان مهم و غیرانتخابی بود که علما راضی به تضعیف آن در برابر نهادهای انتخابی نبودند چرا که این نهاد ملجأ و مأوای ایشان در مقابل بددینان داخلی و مهاجمان خارجی بود و وظیفه حفظ اسلام از تعدّی این دو را به عهده داشت. به‌طوری‌که یکی از علمای عهد مشروطه می‌نویسد: «شوکت سلطنت باید به گونه‌ای باشد که "گرگ‌های داخله و خارجه" را از تعدّی به "گوسفندان بی‌دست و پا" و پامال شدن ایشان

باز دارد» (زرگری نژاد، ۱۳۷۷: ۱۲۸). اوضاع فکری و سیاسی ایران در عهد آیت‌الله بروجردی به گونه‌ای بود که ایشان نیاز مبرمی برای همکاری با سلطنت جهت نیل به هر دو مقصود را داشت. بعد از هجوم متفقین به ایران و رفتن رضا شاه، گروه‌های سیاسی از کنج عزلت بیرون آمده بودند و به‌خصوص حزب توده به دبیر کلی سلیمان اسکندری، از دموکرات‌های کهنه کار صدر مشروطه، در سال ۱۳۲۰ ش. تأسیس شد و برنامه‌های اساسی ایشان در سال ۱۳۲۳ ش. در ارگان حزب، یعنی روزنامه رهبر، به چاپ رسید. آبراهامیان شرح مبسوطی از موفقیت‌های این حزب در رسوخ به اکثر طبقات اجتماعی ایران به‌خصوص نسل جوان و دانشجویان ارائه کرده است (آبراهامیان؛ ۱۳۹۲: ۲۱۰-۱۹۸) به گونه‌ای که می‌توان این دوره را دوره تسلط مارکسیسم بر گفتمان سیاسی ایران دانست و یقیناً نفوذ یک نحله ماتریالیستی در جامعه شیعی تهدید جدی برای روحانیان به حساب می‌آمد. در کنار مارکسیست‌ها، لیبرال‌ها و شونیست‌ها و فاشیست‌ها (نظیر حزب ملیون) قرار داشتند که با ادله و روش‌های به ظاهر علمی، جوانان را به سوی خود می‌کشیدند (همان: ۲۱۳-۲۱۲). این وضعیت، روحانیون را به واکنش واداشت. در ضمن بعد از استعفای رضاشاه به نفع پسرش، شوروی بر شمال و انگلستان در جنوب ایران مستقر شدند. هر چند آنها قول احترام به تمامیت ارضی ایران داده بودند ولی شوروی جز با تهدید آمریکا، آذربایجان را ترک نکرد و دو استان مهم ایران (آذربایجان و کردستان) در حال تجزیه بود. بدین ترتیب اگر قول شاگردان آیت‌الله بروجردی را بپذیریم که اولویت ایشان حفظ «شوکت سلطنت» در برابر دول بیگانه و جلوگیری از نفوذ کمونیست‌ها بود، پا در بیراهه ننهادیم (حوزه، ۴۳، ۴۲، ص ۵۲) و (گرامی، ۱۳۸۱: ۱۲۹) و (واعظزاده خراسانی، ۱۳۸۵: ۵۱).

دو موردی که در بالا به آن اشاره شد، از کارویژه‌های سلطنت در این الگوی فکری علمای شیعه بودند. در زمینه مسائل خارجی، بروجردی سعی می‌کرد با حمایت شاه از نگرانی‌های داخلی او بکاهد تا وی بتواند قدرت خود را در برابر اجانب تقویت کند. در زمینه داخلی از شاه حمایت می‌کرد تا از رشد اباحی‌گری به دست شاه جلوگیری نماید. رونق افکار چپ و حزب توده به گونه‌ای بود که آنها در قم هم پایگاه پیدا کرده و حتی در

برخی روحانیون چون برقعی نسبت به عقاید چپ‌علاقه پیدا شد. این روند روبه‌رشد، شاه و بروجردی را به یکدیگر نزدیک کرد و آیت‌الله بروجردی را واداشت تا به کمک شاه بشتابد (گرامی، ۱۳۸۱: ۱۲۹). آیت‌الله بروجردی شاه را «مانع بزرگی برای نفوذ کمونیسم و بی‌دینی» می‌دانست (جعفریان، ۱۳۸۳: ۲۲۵) از سوی دیگر شاه هم برای کنترل کمونیسم به رشد حوزه کمک شایانی کرد (واعظزاده، ۱۳۸۵: ۵۱). در واقع «کمونیسم» شاه، بازار و روحانیت را متحد کرد. نگرانی نهاد سلطنت و روحانیت از یک انقلاب چپ‌گرایانه باعث شده بود که شاه قبل از حرکت از ایران، آیت‌الله بروجردی را در جریان برکناری مصدق قرار دهد (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۸۳) و وقتی شایعه احتمال کودتای کمونیستی علیه مصدق مطرح شد، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توسط شاه حمایت کرده و «به‌عنوان پیشوای شیعیان و رهبر دینی ایران تلگرام خوش‌آمد برای شاه ارسال کرد» (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۵۰) و ورود وی به کشور را تبریک گفت (دوانی، ۱۳۷۲: ۴۴۱-۴۴۰) و (مکی، ۱۳۷۸: ۲۶۳).^۱

نگاه بروجردی نسبت به عقاید لیبرالیستی و فرق ضالّه نیز همین گونه بود. وی معتقد بود سلطنت باید جلو رشد نحله‌های اباحی را بگیرد. ریشه پاره‌ای از اختلاف‌نظرهای وی با مصدق را باید در همین امر جستجو کرد. تفکرات لیبرالیستی و غرب‌گرایانه‌ی مصدق، که منجر به آزادی مطبوعات و آزادی برخی احزاب نظیر حزب توده شد (فلسفی، ۱۳۷۶: ۱۳۶)، بی‌تفاوتی آیت‌الله بروجردی به کودتا (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۵) و حتی عدم اعطای جواز به حوزویان برای ورود به این امر (موحد، ۱۳۷۸، ۲/ ۷۲۰) را باعث شد. بدین ترتیب از دیدگاه آیت‌الله بروجردی، سلطان و قوه قاهره هیچ‌گاه نباید با کسانی که آشکارا علیه دین تبلیغ می‌کنند مماشات کند. وی نمی‌توانست بپذیرد شخص اول دولت در جواب خواهش مرجع بزرگ روحانی در جهت جلوگیری از فعالیت‌های بهائی‌ها بگوید: «از نظر من مسلمان و بهائی فرقی ندارد؛ همه از یک ملت و ایرانی هستند» (فلسفی، ۱۳۷۶: ۱۳۳).

۱. حضور مبارک اعلیحضرت همایون خلدالله تعالی ملکه - تهران

تلگراف مبارک که از رم مخابره فرموده بودید و مبشر سلامت اعلیحضرت همایونی بود موجب مسرت گردید. نظر به آنکه تصمیم مراجعت (شاه از رم به ایران) فوری بود، جواب تأخیر شد. امید است ورود مسعود اعلیحضرت به ایران مبارک و موجب اصلاح مقاصد دینی و عظمت اسلام و آسایش مسلمین باشد.

حسین طباطبایی البروجردی (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۸۲)

۳-۴. احترام نهاد شاهی به روحانیت

رعایت احترام روحانیون از جانب شاه یکی از مولفه‌های بود که روحانیون از دستگاه سلطانی انتظار داشتند. به خاطر همین امر بود که در دوره‌ای یکی از محققان از آن با عنوان «گذرگاه خشونت» یاد می‌کند^۱ (آجودانی، ۱۳۸۴: ۲۱). بسیاری از روحانیون شیعه به خاطر از دست دادن «عرضه و آبرو» (افشار، ۱۳۷۸: ۱۱-۱۰) به نهاد شاهی التجاء می‌بردند. آیت‌الله بروجردی هم بر این وظیفه سلطنت حساس بود و بی‌احترامی سلطنت به نهاد دین را بر نمی‌تابید، به گونه‌ای که از طریق قطع رابطه با شاه دلخوری خود را به وی می‌فهماند و شاه چاره‌ای جز رفتن به قم و دلجویی از وی را نداشت (سرشار، ۱۳۸۱: ۶۴). اولین کدورت میان شاه و آیت‌الله بروجردی به همین علت بروز کرد. بدین ترتیب که آیت‌الله بروجردی به مناسبت فوت علیرضا پهلوی (۱۳۳۳ش) به شاه نامه نوشت، نامه‌ای که پاره‌ای از مطالب آن برای شاه گران آمد. شاه نیز پاسخ سختی به آیت‌الله می‌دهد و در آخر با غرور از خدا می‌خواهد تا خدا «ما را [محمدرضا پهلوی] برای پیشرفت اسلام نگاه دارد» (دوانی، ۱۳۷۲: ۴۱۰). بدین ترتیب در سال ۱۳۳۳ش، یعنی یک سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش، یکی از مولفه‌های مشروعیت شاه خوب، یعنی رعایت احترام روحانیون، در محمدرضا شاه تضعیف شد.

۳-۵. حفظ ظواهر شریعت

حفظ ظواهر شریعت از دیگر نکاتی بود که روحانیون شیعه از سلطان انتظار داشتند، به گونه‌ای که اسلاف آیت‌الله بروجردی چون شیخ فضل‌الله نوری «بذل جهد در اهتمام به قواعد دین» را از مولفه‌های «ذات اقدس همایون... شاهنشاه دین‌پناه» آورده است (کرمانی، ۱۳۶۲: ۴۱). این نکته برای آیت‌الله بروجردی به‌عنوان یک مولفه مهم مطرح بود. به گفته یکی از شاگردانش تا زمانی که محمدرضا شاه ظواهر را نگاه می‌داشت بر او سخت نمی‌گرفت (فلسفی، ۱۳۷۶: ۱۱۵-۱۱۴). آیت‌الله صانعی نیز بر این نکته تأکید داشت که ایشان «تا جایی که مستلزم خلاف شرع بین انجام نشود» با شاه مماشات می‌فرمود (صانعی،

۱. آجودانی شروع به کار مجلس اول تا به توب بستن مجلس توسط لیاخوف را به علت فضای مسموم سیاسی کشور به‌خصوص هتاک‌ی به شاه «گذرگاه خشونت» می‌داند.

۱۳۸۹). به همین دلیل یکی از انتظارات بروجردی از شاه رعایت ضروریات مذهب بود (حوزه، ۴۲، ۴۳: ۱۰۰) و (واعظزاده، ۱۳۸۵: ۵۷). محمدرضا شاه در ابتدا خود را فردی مذهبی معرفی نموده و در برابر آیت‌الله بروجردی خود را شخصی مذهبی نشان می‌داد. دوانی نقل می‌کند که اوایل ملی شدن صنعت نفت (یعنی زمانی که شاه از مصدق احساس خطر می‌کند) شاه در دیدار خود با آیت‌الله بروجردی به روزه‌داری خود اشاره می‌کند (دوانی، ۱۳۷۲: ۴۰۹). بدیهی است آیت‌الله بروجردی در این برهه از تاریخ، محمدرضا شاه را فردی «باعاطفه‌ای» می‌دید. اعمال خلاف مذهب محمدرضا شاه بیشتر در دوره‌ای بود که شاه علاوه بر ارتش، بر پشتیبانی بروکراسی و دربار نیز اطمینان حاصل کرده بود و «نخوت قدرت» و «حماقت» بر وی مستولی گشته بود.^۱ بدین ترتیب وی نیازی برای رعایت حال مذهبیون احساس نمی‌کرد و اساساً تغییر اندیشه آیت‌الله بروجردی از سیستم دوقطبی دین و دولت به ولایت عامه فقها از نادیده گرفتن ضروریات مذهب از سوی محمدرضا شاه ناشی می‌شد. مسائلی چون انتشار عکس شاه و ثریا (۱۳۲۹-۱۳۳۶) در حال شناکردن با زنان و مردان اروپایی، که یک روحانی آن را در شأن کسی که لقب شاه اسلام‌پناه را به یدک می‌کشد نمی‌دید، باعث شد بروجردی حاضر به دیدار با وی نشود (دوانی، ۱۳۷۲: ۴۱۱-۴۱۰) و نیز اقدام دولت برای رژه دختران در دولت منوچهر اقبال (۱۳۳۹-۱۳۳۶ش) مورد خشم وی قرار گرفت (همان: ۴۰۷). اصلاحات ارضی (۱۳۳۸ش)^۲ بزرگ‌ترین نمونه این بی‌توجهی بود و محمدرضا شاه در کتاب خود به این موضوع اشاره می‌کند (پهلوی، ۱۳۴۶: ۱۹). آیت‌الله بروجردی طی نامه‌ای به مجلس مخالفت خود را با اصرار و پافشاری شاه بر اصلاحات ارضی، اعلام کرد و بدین ترتیب لایحه مسکوت ماند (لنکرانی، حوزه، ۴۲-۴۳: ۱۵۴). دلیل مخالفت آیت‌الله بروجردی با اصلاحات ارضی، تعارض اصلاحات چپ‌گرایانه با اصول شرع (اصل مالکیت) بود، چرا که اسلام مالکیت خصوصی و شخصی را با اندکی محدودیت محترم می‌شمرد (نراقی، ۱۳۸۵: ۲۷). نامه موثر آیت‌الله بروجردی به رئیس مجلس و پافشاری بر حق مالکیت مالکان بر زمین‌هایشان باعث لغو برنامه اصلاحات ارضی

۱. تعابیر از پرواند آبراهامیان می‌باشد.

۲. این بدین معناست که شاه در این سال (۱۳۳۸) تا چه میزان از الگوی «شاه اسلام‌پناه» فاصله گرفته است.

شد (گرامی، ۱۳۸۱: ۱۳۵). مسلماً این گونه اقدامات به همراه اعمالی چون مراسم چهارشنبه سوری، خواستگاری شاه از یک زن مسیحی، لایحه تغییر خط (تهوری، بی تا: ۱۱۴-۱۲۴) و نیز اقداماتی که حکومت در خصوص آزادی زنان انجام داد و آیت‌الله بروجردی آن را مخالف «احکام ضروریه اسلام» می‌دانست - یعنی اموری که «در کشور اسلامی... ممکن الاجرا نیست» - زمینه را برای رشد اندیشه تسری ولایت فقها در امور عامه و اجرای بی‌واسطه ضروریات دین هموار کرد.

۳-۶. ترویج مذهب حقه

یکی از موکفه‌های سلطنت که همواره مورد توجه روحانیون شیعه قرار داشت، کوشش شاه برای ترویج دین درست بود (فتحی، ۱۳۵۲: ۴۲۵-۴۲۴) و بروجردی این امر را از کارکردهای مهم نهاد سلطنت می‌دانست. این نکته از نامه‌نگاری‌های وی با شاه و درخواست‌های مذهبی وی پیداست. آیت‌الله بروجردی در اکثر نامه‌هایش از شاه با عنوان «پادشاه اسلام‌پناه» نام می‌برد (دوانی، ۱۳۷۲: ۴۴۱-۴۴۰) و همان‌طور که اشاره رفت در مبارزه با کمونیست‌ها با شاه متفق شده بود. وی از شاه انتظار داشت تا از نفوذ خود برای سانسور «نشریات مسموم» استفاده کرده و از روزنامه‌ها برای ترویج شریعت بهره جوید (علوی طباطبایی، ۱۳۴۱: ۵۷)، تعلیمات دینی را در مدارس اجباری کند (فلسفی، ۱۳۷۶: ۱۸۱-۱۸۲) و زنان را در اختیار کردن حجاب آزاد بگذارد (۱۳۲۶ش). یکی از مهم‌ترین وجوه زندگی آیت‌الله بروجردی مبارزه بی‌امان ایشان با بهائیت بود که نامه‌نگاری‌های مکرری میان آیت‌الله بروجردی با شاه در این خصوص انجام گرفت (رجبی، ۱۳۸۸: ۶۹-۵۹) و موید انتظار بروجردی از سلطنت در اعمال مشروع قدرت در له مذهب حقه و دفع بددینان داخلی می‌باشد.

۳-۷. استقلال شریعت از دولت (عدم دخالت و تعدی دولت در نهادهای مذهبی)

یکی از انتظارات سنتی روحانیون شیعه از دولت آن بود که در امور روحانی مورد تعدی دولت قرار نگیرند. بدین ترتیب «استقلال مذهب جعفری» به‌عنوان یک مطالبه در رساله‌های

سیاسی صدر مشروطه خودنمایی می‌کرد (شیرمحمدی، ۱۳۹۲: ۳۰). در عوض ایشان حق خود را برای تصرف در امور عامه به سلطان تفویض کرده و در امور سلطانی مداخله‌ای نمی‌کردند. این مولفه نیز مورد تأکید آیت‌الله بروجردی بود و یکی از خصوصیات بارز شخصیت سیاسی وی محسوب می‌شود.^۱ آیت‌الله بروجردی ورود در جریان‌های سیاسی را «تکلیف شرعی» خود نمی‌دانست (سلطانی طباطبایی، حوزه، ۴۳-۴۲: ۳۶)، برای روحانیون وظایف ارشادی و معنوی تعریف کرده بود و از آلوده شدن روحانیت به اغراض سیاسی و اقتصادی نگرانی‌هایی داشت (مهرعلیزاده، ۱۳۸۴: ۸۲۸). وی همواره مراقب بود تا مبادا «مقام شامخ روحانیت و مرجعیت... دستخوش هوا و هوس سیاستمداران گردد» (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۶۹-۴۶۸ سند ۴۵) و کوشش داشت روحانیت را از جنجال‌های سیاسی دور نگاه دارد (اسناد ساواک، ۱۳۸۰: ۲۲). نمونه‌های زیادی موید این فرضیه است که وی فقط در آن دسته از مسائلی دخالت می‌کرد که به اصل دین مربوط باشد (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۸۲) و (حوزه، ۴۳، ۴۲: ۱۰۲-۱۰۰) و (همان: ۱۰۹) و (همان: ۵۴). این دخالت‌نکردن در امور عرفی برای استقلال مذهب از دولت و عدم تعدی آن بود که الگوی رایج اندیشه نزد علمای عهد صفویه و قاجار محسوب می‌شد. حتی حاج شیخ عبدالکریم حائری از تقابل با دولت رضاشاه برای حفاظت از حوزه پرهیز می‌نمود (حسام، ۱۳۸۲: ۱۰۳). در حقیقت بروجردی هیچ‌وقت در امور سیاسی به‌طور متعارف دخالت نمی‌کرد، به عبارت دیگر ایشان به این نتیجه رسیده بودند که سالم‌ترین خط مشی برای روحانیت این است که از سیاست عملی برکنار باشند (عنایت، ۱۳۷۳: ۲۸۴). حتی در مورد فرماندوم مصدق و درخواست‌هایی که از او برای تحریم این انتخابات ابراز شده بود، گفت: گرچه با این جریان موافقتی ندارد ولی فرماندوم امری سیاسی است و انحلال مجلس ربطی «به شرع» و «اصول دین» ندارد (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۲۳). موارد دیگری نیز موید این مدعاست (رک: منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۹۵-۴۹۳) و (همان: ۴۶۳-۴۶۲) و (عراقی، ۱۳۷۰: ۱۳۲) و (اسناد ساواک، ۱۳۸۰: ۱۱۵) و (علوی طباطبایی، ۱۳۴۱: ۷۹).

۱. این مورد در دوره حیات آیت‌الله بروجردی حساس‌تر نیز شده بود، چرا که در عهد رضاخان دولت بر اختیارات سنتی روحانیون دست نهاده و نهاد قضا، آموزش دینی و اوقاف را در اختیار خود قرار داده بود.

یکی از دلایل آیت‌الله بروجردی برای مخالفت با فدائیان اسلام همین مورد بود. در یکی از جلسات درس خود در خصوص فدائیان اسلام، که گروهی معتقد به تشکیل حکومت علوی بودند، گفت: برخی طلاب حرف‌هایی می‌زنند و کارهایی می‌کنند که «خارج از وظیفه طلاب علوم روحانی» می‌باشد. سپس می‌افزاید این افراد را نمی‌توان «جزو طلب علوم دینی دانست و باید آنان را از ردیف طالبین علوم روحانی مردود و مطرود نمود و طلاب حقیقی باید به وظایف روحانی خود آشنا و عمل نمایند» (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۶۳-۴۶۲ سند ۴۰). وی حتی آنها را تکفیر کرد (عراقی، ۱۳۷۰: ۴۸). از نگاه ایشان در این دوره دو نهاد دین و دولت باید به صورت مستقل به فعالیت پرداخته و وظایف خود را انجام دهند.

روشن شدن جایگاه مرجعیت در نگاه آیت‌الله بروجردی نیز موید این فرضیه می‌باشد. تا اواسط قرن نوزدهم مرجعیت چهره واضحی از حیث سیاسی نداشت و بعد از شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱ق) بود که اندیشه تقلید همه شیعیان از «مجتهداعلم» مقبولیت یافت (عنایت، ۱۳۸۰: ۲۷۹). از ویژگی‌های این مرجعیت اقبال عمومی و دوری از نهاد دولت بود که آیت‌الله بروجردی نیز بر این امر تأکید بسیار داشت. یکی از مشکلات او با فدائیان اسلام، مشخص نبودن جایگاه مرجعیت در تئوری فدائیان بود. آیت‌الله بروجردی احساس می‌کرد حکومتی که فدائیان از آن دم می‌زنند یعنی «درج همه چیز در آن [حکومت] حتی مرجعیت» (حوزه، ۴۳، ۴۲: ۲۸۸). از سخن فوق این نکته مستفاد می‌گردد که آیت‌الله بروجردی هضم مرجعیت در حکومت، حتی حکومت اسلامی که فدائیان بدان معتقد بودند را نمی‌پسندید و مرجعیت را جدای از هر نوع حکومت حتی حکومت اسلامی لحاظ می‌کرد و این چیزی نبود جز حفظ استقلال نهاد دین از دولت.

۴. دوره دوم

آیت‌الله بروجردی در نامه‌ای به یکی از شاگردانش انبیا و ائمه را دارای ولایت تکوینی (تصرف در عالم) و تشریحی («اداره امور جامعه») می‌داند (مقیم، بی‌تا، ۱۴۳) و این ولایت منشأ و سرچشمه ولایت فقیه محسوب می‌شود. باین حال اختیارات فقیه در اندیشه او باید

مورد توجه بیشتری قرار گیرد تا مشخص گردد فقیه تا چه میزان می‌تواند به نیابت امام در امور دخل و تصرف نماید؟ در مکتب سیاسی شیعه با سه اصطلاح مطلقه، عامه و امور حسبیه مواجه هستیم که هر یک نمایانگر اختیارات صاحب ولایت می‌باشد. کسی که ولایت مطلقه را داراست، از خود مردم بر امورشان اولی‌تر است و اوامر اعم از شرعی و عرفی واجب‌الاتباع و در امور جزئیه کلیه و عمومیه توان تصرف را دارد. کسی که ولایت عامه دارد می‌تواند در حوزهٔ عمومی و امور کلیه در چهارچوب احکام شرع تصرف کند و در آخر ولایت در امور حسبیه، که تعبیر به شریعات می‌شود یعنی اموری که «در هیچ شرایطی نباید ترک شود و ترک آن به معنی معصیت همگانی است» (کدیور، ۱۳۸۵: هفده-هجده) و شامل تبلیغ احکام شرعی، امر به معروف و نهی از منکر، اقامه جمعه و جماعت، قضاوت و اجرای حدود، جمع‌آوری مالیات شرعی و اداره اوقاف و سرپرستی افراد بی‌سرپرست می‌شود (کدیور، ۱۳۷۸: ۵۸). بدین ترتیب می‌بینیم که «محدوده امور حسبیه محدودتر از سیاست است» (کدیور، ۱۳۷۸: ۳۹).

شکی نیست که آیت‌الله بروجردی در حین تدریس قضا، بحث ولایت فقیه را مطرح کرده است (منتظری، ۱۳۷۵: ۵۲-۵۷) و (گرامی، ۱۳۸۱: ۱۱۵) و (شهروند امروز، ۴۲: ۵۵) و البته این امر را براساس ادله عقلی اثبات می‌کرد، چرا که بروجردی ادله نقلی را برای اثبات ولایت فقیه کافی نمی‌دانست (هاشمی‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۴) و (کدیور، ۱۳۷۷: ۳۷۹).

حال باید دید براساس مفاهیم سه‌گانه فوق آیت‌الله بروجردی چه اختیاراتی برای فقیه قایل بوده است؟ آیت‌الله لنکرانی ولایت مطلقه فقیه را مد نظر آیت‌الله بروجردی می‌دانست (لنکرانی، حوزه، ۴۳. ۴۲: ۱۵۶) ولی در صحت این سخن باید با دیدهٔ تردید نگریست. چرا که سیرهٔ عملی آیت‌الله بروجردی این ادعا را باطل می‌کند. همان‌طور که اشاره شد، کسی که ولایت مطلقه را داراست، از خود مردم بر امورشان اولی‌تر است و اوامر اعم از شرعی و عرفی واجب‌الاتباع و در امور جزئیه کلیه و عمومیه توان تصرف را دارد. بدین ترتیب ولی مطلق فقیه، توانایی دخل و تصرف در اموال و دارایی افراد جامعه را دارد و بر همین مبنا بود که فدائیان اسلام از مردم با عنوان تشکیل حکومت اسلامی پول دریافت می‌کردند. آیت‌الله بروجردی با گرفتن پول از مردم به زور، توسط فدائیان برای تشکیل

حکومت علوی مخالف بود و این مورد را راه و رسم اشاعه دین نمی دانست (سلطانی، حوزه، ۴۲، ۴۳: ۳۷). بدین ترتیب آیت الله بروجردی تصرف فقها در امور جزئی را (که حوزه خصوصی افراد نظیر اموال و دارایی را شامل می شود) حتی برای تشکیل حکومت علوی جایز نمی دانست که خود دلیلی برای رد ادعای آیت الله لنکرانی در خصوص باور آیت الله بروجردی به ولایت مطلقه فقیه می باشد.

اکثر فقهای شیعه برای خود در امور حسیه ولایت قائل بودند. در ادامه، بررسی عملکرد و نظر آیت الله بروجردی در مواردی نظیر موقوفات، تصدی اموال بی صاحب، مالیات های شرعی، نماز جماعت و قضا که اهم امور حسیه هستند ضروری به نظر می رسد. هنگامی که ایشان در بروجرد بودند (۱۳۲۵ش) برای بازگرداندن زمینی که اداره اوقاف بر آن انگشت نهاده بود نامه نگاری کرده و در باب موقوفات به دولت تذکراتی می دهد (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۳۷). در ۱۳۳۰ش. شایعه شد کسی از جانب ایشان مسئول اوقاف یزد شده (همان: ۴۶۸). آیت الله بروجردی همچنین رسماً مسجد ارگ تهران را که پیشتر جزء موقوفات محسوب می شد بازستاند (دوانی، ۱۳۷۲: ۲۴۲) و از تخریب آن جلوگیری کرد (منظورالاجداد، ۱۳۷۹: ۴۱۹). به گفته آیت الله صانعی: «ایشان اداره ی وقفیات را به دست فقیه جامعه الشریط می دانست» (صانعی، ۱۳۸۹). این همه بدین معناست که آیت الله بروجردی دخل و تصرف در موقوفات را حق خود (فقیه) فرض می نمود. بدین ترتیب همان طور که اشاره گردید، اولین سند در این خصوص مربوط به سال ۱۳۲۵ش می باشد که قبل تر از ادعای ایشان در باب ولایت فقیه در امور عامه است و نشان می دهد ایشان در هر دو دوره حیات فکری خود این حوزه را در حیطه ولایت فقیه می دانست.

از دیدگاه بروجردی فقیه در تصدی اموال بی صاحب از جانب امام توان دخل و تصرف دارد، مجتهد می تواند «مال میتی که وارثش معلوم نیست به فقرا دهد» و «صاحب واقعی این مال یا امام علیه السلام است یا وارث مجهول میت» (کتابچی، ۱۳۶۸ق: ۶).

جماعت از دیگر امور حسیه است. وی جماعت در نمازهای یومیه را مستحب می دانست و می افزاید: «واجب نیست هیچ نمازی را به جماعت کردن مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان» (کتابچی، ۱۳۶۸ق: ۱۲۳). هر چند وی تنها عادل بودن را شرط امام ذکر

می‌کند ولی از آنجا که مجتهدین به طور سنتی مأمور این فریضه بودند و نیز نصب ائمه ولایات و حتی ائمه جماعت در آلمان و ایالات متحده را می‌توان از دیدگاه ایشان جزو وظایف فقیه قلمداد کرد.

علی دوانی درباره دیدگاه آیت‌الله بروجردی در خصوص وجوهات شرعی می‌گوید: ایشان در وجوهات تملک و تصرف نمی‌کردند و تصرفات را به‌عنوان «نیابت عامه و وکالت از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه» انجام می‌داد و اشاره می‌کرد: هر کسی در وجوهات به من بدهکار است به امام زمان بدهکار است (دوانی، ۱۳۷۲: ۱۷۷-۱۷۶). ادعای دوانی با فتاوی آیت‌الله بروجردی در رساله عملیه ایشان تأیید می‌گردد به نظر بروجردی امام یا مجتهد می‌توانند کسانی را برای گرفتن زکات از مردم قرار دهد و می‌افزاید «سنت است بردن [زکات] در نزد امام، چنانچه سنت است بردن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت» (کتابچی، ۱۳۶۸ق: ۱۶۹). در خمس نیز سه سهم از شش سهم، سهم امام است که «اختیار آن با مجتهد عادل است» (کتابچی، ۱۳۶۸ق: ۱۷۷). از آنجا که این رساله پیش از گردش فکری ایشان تألیف شده مؤید ولایت فقیه در امور حسبه در هر دو دوره فکری می‌باشد.

آیت‌الله بروجردی به تدریس قضا نیز همت گماشته بود و ضرورت پرداختن به این بحث را این می‌دانست که «بعید نیست علما... بر مسند قضا بنشینند» (یزدی، ۱۳۸۰: ۱۳۶). آیت‌الله منتظری از قول آیت‌الله بروجردی برخی امور را دور از اختیارات مردم می‌دانسته که قضا یکی از این امور است. وی حتی حق طلاق زن در غیاب شوهر را در حوزه ولایت فقها می‌دانست (منتظری، ۱۳۷۵: ۵۷). بدین ترتیب وی برای فقیه، قضاوت، تصرف در وجوهات شرعی به وکالت امام، تصرف در موقوفات و در کل، تصرف در امور حسبه ولایت قائل بوده‌است. همان‌گونه که از تاریخ وقایعی که در بالا آمد مستفاد می‌گردد، ایشان از ابتدا و در همه عمر، مانند علمای سلف برای فقیه در این امور (امور حسبه) ولایت قایل بوده‌است.

آنچه جالب توجه است جواز ورود فقیه به امور عامه و تسری ولایت فقیه در حوزه عمومی از نظرگاه آیت‌الله بروجردی است. همان‌گونه که اشاره رفت، محمدرضا شاه به

مرور زمان موکفه‌های «شاه اسلام‌پناه» را از دست داد. این نقیصه حکومت پهلوی دوم و نیز به واسطه ازدیاد قدرت روحانیون و متمرکز شدن روحانیت در حوزه علمی قم، باعث تغییر نگرش سیاسی آیت‌الله بروجردی و دخل و تصرف بی‌واسطه فقها در حوزه عمومی گردید. اگر سخن بدلا را مورد توجه قرار دهیم، آیت‌الله بروجردی تا پیش از این ولایت را به صورت «تنفیذ» به شاه واگذار کرده بود (بدلا، ۱۳۷۸: ۱۵۱) و عالمیان با آوردن این روایت این کلمه را همان ولایتی می‌دانند که خدا برعهده فقها گذاشته است (عالمیان، ۱۳۹۰: ۸۳). این بدان معناست که آیت‌الله بروجردی، تصرف در حوزه عمومی را به شاه «تفویض» کرده بود و هم خود را بیشتر به امور شرعی مصروف داشته بود. نهاد سلطنت در این اندیشه شاخصه‌هایی داشت که محمدرضا شاه اگرچه در ابتدا این شاخصه‌ها را دارا بود، بعدها به مرور این ویژگی را از دست داد. آیت‌الله بروجردی با مشاهده این امر، سلطنت بی‌واسطه علما برای جاری کردن احکام را مطرح کرد. پس شگفت‌آور نیست که آیت‌الله منتظری ولایت عامه فقها را مد نظر آیت‌الله بروجردی بدانند. او در این خصوص می‌نویسد: ولایت در حوزه امور عمومی مصالح اجتماعی مسلمانان و مسائل حکومتی و سلطنتی عام است و در این حوزه هیچ امری از حیطة ولایت فقیهان خارج نیست (منتظری، ۱۳۷۵: ۵۷). بدین ترتیب آیت‌الله بروجردی با قطع امید از شاه، حوزه ولایت فقیه را گسترش داده و امور عامه را در حوزه اختیارات فقیه قرار داد. در نتیجه وی بعد از ملا احمد نراقی، که واضع ولایت عامه فقها در عصر فتحعلی شاه بود، این نظریه را مجدداً احیا کرد. بعد از احمد نراقی، کسانی چون مرتضی انصاری، آخوند خراسانی و آیت‌الله حائری، توجه خاصی به امر ولایت فقیه نکردند و نائینی با وجود اختصاص دادن دو فصل از تنبیه الامه به اثبات ولایت فقیه، آن دو بخش را بنا به اعتقاد شخصی و آنچه دستور امام زمان گفته بود، حذف کرد (آجودانی، ۱۳۸۴: ۴۶۱). اهمیت جایگاه آیت‌الله بروجردی در حوزه تاریخ اندیشه شیعه و تعامل دین و دولت، در این نکته است که وی را می‌توان حلقه واسطه متاخرینی چون احمد نراقی و متقدمینی چون آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری دانست.

نتیجه

چنان‌که ملاحظه شد، نگرش سیاسی آیت‌الله بروجردی (به تبع شرایط سیاسی روز و تغییر رفتارهای «شاه اسلام‌پناه») در طول زندگی ایشان روندی ثابت را دنبال نکرده است؛ در دوره اول که از ابتدای زعامت ایشان تا سه سال پیش از مرگ ایشان امتداد دارد، ایشان به شیوه برخی علمای دوره صفویه و قاجاری حکومت و امور عرفی را به سلطنت واگذار کرده بود و در امر سیاسی دخالتی نمی‌کرد. وی از سلطان انتظار داشت خلاف شرع بین، انجام نداده و از شریعت در مقابل کفار خارجی و اباحی‌مذهبان داخلی دفاع کند. در عوض برای فقیه در امور حسبه ولایت قائل بود و سعی می‌کرد سلطان را در برابر دشمنان خارجی و داخلی حمایت کند. با رشد روزافزون قدرت شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش و احساس بی‌نیازی وی از حمایت روحانیت، نهاد سلطنت کارویژه‌های سنتی خود را که علما از آن انتظار داشتند، از دست داد. بدین ترتیب مجال تازه‌ای برای طرح یکی از نظریه‌های مهم شیعه یعنی ولایت فقها مطرح شد. هرچند آیت‌الله بروجردی در خصوص ولایت مطلقه فقیه مطلبی بیان نکرده است ولی شیوه مواجهه ایشان با فدائیان اسلام، که برای تشکیل حکومت علوی گاه از شیوه‌های نامتعارف استفاده می‌کردند، نشان از عدم قبول این نظریه می‌باشد. در واقع یکی از وجوه غامض و مبهم اندیشه سیاسی آیت‌الله بروجردی نظرگاه ایشان در خصوص جایگاه دین و دولت در عصر غیبت می‌باشد، که بعضی محققان را در قضاوت نسبت به ایشان دچار اشتباه کرده است. به نظر می‌رسد هیچ‌یک از پژوهشگران عامل زمان را در تحلیل و بررسی این مسئله دخیل نکرده‌اند و همگی نکاتی را که در جلسات درسی ایشان تحت عنوان «بدر الزاهر» منتشر شد، مرجع این قضاوت قرار می‌دهند. با وجود این تفکر (ولایت عامه فقها) که سیاست‌ورزی علما را ایجاب می‌کند، فاصله معنادار بروجردی از سیاست را باید براساس اندیشه و تفکر سیاسی وی و نوع نگاه وی به فعالیت‌های سیاسی در چارچوب صیانت از حوزه علمیه و نهاد روحانیت ارزیابی نمود. از این رو اندیشه آیت‌الله بروجردی در ابتدا و انتهای زعامت ایشان خط سیر ثابتی را طی نکرده و این مقوله در طول زمانه و فعالیت‌های سیاسی ایشان متغیر بود. با این همه، وی اختیارات فقها را به حوزه عامه تسری داد و این نکته زمینه را برای طرح جدی نظریه ولایت فقیه توسط شاگردان ایشان به وجود آورد.

منابع و مآخذ

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۴). *مشروطه ایرانی*. تهران: نشر اختران. چاپ ششم.
- افشار، ایرج (۱۳۷۸). *نامه‌های تبریز از ثقة‌الاسلام تبریزی به مستشارالدوله، ...*، فاروس.
- بدلا، سیدحسین (۱۳۷۸). *هفتاد سال خاطره از آیت‌الله سید حسین بدلا*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۶). *انقلاب سفید*. تهران: کتابخانه سلطنتی پهلوی.
- تهوری، مسلم (بی تا). *منادیان تقریب (۳): آیت‌الله بروجردی و اتحاد دنیای اسلام*. تهران: بی جا.
- ترکمان، محمد (۱۳۶۲). *رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات ... و روزنامه شیخ فضل‌الله نوری*. به کوشش محمد ترکمان. بی جا. مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۱). *جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰*. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- _____ (۱۳۸۳). *جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی / پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- حسام، فرحناز (۱۳۸۲). *دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حسینی، سیدمهدی (۱۳۷۹). *خاطرات محمد مهدی عبدخدایی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خزعلی، ابوالقاسم (۱۳۸۲). *خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی*. تدوین دکتر حمید کرمی پور. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- دوانی، علی (۱۳۷۷). *نهضت روحانیون ایران*، ج ۱ و ۳ و ۴ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- _____ (۱۳۷۲). *زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی*. نشر مطهر، چاپ سوم.
- رهنما، علی (۱۳۸۴). *نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی*. تهران: گام نو.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۷). *رسائل مشروطیت*. تهران: انتشارات کویر، چاپ دوم.
- سرشار، هما (۱۳۸۱). *خاطرات شعبان جعفری*، تهران: آبفام.
- عالمیان، علی‌اکبر (۱۳۹۰). *رأیت دین (بررسی اندیشه و رفتار سیاسی آیت‌الله العظمی بروجردی)*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- علوی طباطبائی، حسین (۱۳۴۱). *خاطرات زندگی آیت‌الله بروجردی*. بی‌جا. چاپ و انتشارات اطلاعات.
- عراقی، حاج مهدی (۱۳۷۰). *ناگفته‌ها*. تهران: رسا.
- علی‌آبادی، محمد (۱۳۷۸). *الگوی زعامت*. قم: عصمت.
- عنایت، حمید (۱۳۷۳). *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: خوارزمی.
- فتحی، نصرت‌الله (۱۳۵۲). *زندگی‌نامه شهید نیک‌نام ثقة‌الاسلام تبریزی*. بی‌جا. بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- فلسفی، محمدتقی (۱۳۷۶). *خاطرات و مبارزات حجة‌الاسلام محمدتقی فلسفی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کتابچی، سید محمود (۱۳۶۸ق). *مجمع الرسائل مطابق با فتاوی‌الحاج آقا حسین الطباطبائی البروجردی*. طهران: چاپخانه پاکتچی.
- کدیور، محسن (۱۳۷۸). *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*. تهران: نشر نی. چاپ چهارم.

- _____ (۱۳۷۷). حکومت ولایتی. تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۸۵). سیاست‌نامه خراسانی. تهران: کویر.
- کدیور، جمیله (۱۳۷۹). تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران. تهران: طرح نو.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۶۲). تاریخ بیداری ایرانیان. ج ۱. تهران: آگاه. چاپ چهارم.
- گرامی، محمد علی (۱۳۸۱). خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی. مدرسه‌ی فیضه پایگاه انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک. مرکز بررسی اسناد تاریخی. ۱۳۸۰.
- مقیمی، محمد (بی‌تا). ولایت از دیدگاه مرجعیت شیعه. تهران: امیر.
- مکی، حسین (۱۳۷۸). کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و رویدادهای متعاقب آن. تهران: انتشارات علمی.
- منتظری، حسینعلی (۱۳۷۵ ق). البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر. قم: ناشر مطبوعه الحکمه قم.
- منظور الاجداد، حسین (۱۳۷۹). مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست. بی‌جا. شیرازه.
- موحد، محمدعلی (۱۳۷۸). خواب آشفته نفت. تهران: کارنامه.
- نراقی، احسان (۱۳۸۵). از کاخ شاه تا زندان اوین. تهران: رسا. چاپ ششم.
- واعظ‌زاده خراسانی (۱۳۸۵). زندگی آیت‌الله العظمی بروجردی. بی‌جا. مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی معارف فرهنگی. چاپ دوم.
- هاشمی‌نیا، سید محمدباقر (۱۳۸۴). دفاع از آرمان‌های امام. قم: بوستان کتاب قم.
- یزدی، محمد (۱۳۸۰). خاطرات آیت‌الله محمد یزدی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

مجلات

- حوزه (۱۳۷۰). شماره ۴۳. ۴۲ ویژه سی‌امین سال درگذشت آیت‌الله بروجردی.
- رجبی (دوانی). محمدحسن (۱۳۸۸ تا باستان): «آیت‌الله بروجردی و بهائیان»، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر، سال ۱۳، شماره ۵۰، تهران: مؤسسه نشر شهر.
- رضوی، کمال (۱۳۹۳). «درهم‌کنش مرجعیت، حکومت و جامعه در دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی»، فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران، سال ۲۴، دوره جدید، ش ۲۱.
- شیرمحمدی باباشیخعلی، حسین، مرتضی دهقان‌نژاد، فروغ حرینی، رضا بیطرفان، (۱۳۹۱). «تفکیک قوا در اندیشه‌های ثقه‌الاسلام تبریزی». فصلنامه علمی- پژوهشی الزهرا (تاریخ ایران و اسلام). سال بیست و دوم. دوره جدید شماره ۱۵. پیاپی ۱۰۳.
- مهرعلیزاده، مهدی (۱۳۸۴). «چالش فرهنگی- سیاسی رژیم پهلوی و روحانیت تشیع پس از کودتای ۲۸ مرداد با تکیه بر تلاش‌های آیت‌الله بروجردی»، سقوط (مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی). تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

پایان‌نامه

- شیرمحمدی باباشیخعلی، حسین (۱۳۹۲). بررسی و نقد اندیشه سیاسی پنج روحانی تبریزی. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

مصاحبه

- صانعی، یوسف (تابستان ۱۳۸۹). دفتر آیت‌الله صانعی. قم.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۲، پیاپی ۱۲۲، زمستان ۱۳۹۵

روند شکل‌گیری اعتصابات کارگری

در مناطق نفت‌خیز خوزستان

(از پیدایش نفت تا نهضت ملی‌شدن صنعت نفت ۱۳۳۰-۱۲۸۷ش)^۱

مصطفی ندیم^۲

رضا حبیبی نژاد^۳

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۲

چکیده

واگذاری امتیاز داری در سال ۱۲۸۰ش/۱۹۰۱ م و در پی آن کشف نفت در مناطق نفت‌خیز خوزستان و احداث پالایشگاه عظیم آبادان، سبب سراریز شدن نیروی کار از خارج و داخل ایران به این مناطق شد. نیروی کار که تحت عنوان کارگر میادین نفتی و پالایشگاه آبادان جذب شرکت نفت انگلیس و ایران شدند، در هوای گرم و طاقت‌فرسای خوزستان در کنار مشعل‌های سوزان، درحالی‌که از بسیاری از حقوق اولیه خود محروم بودند و همه نوع زورگویی و بی‌قانونی مدیران انگلیسی شرکت نفت را

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2016.2511

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز؛ mnadim.roze@shirazu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شیراز؛ olympia17 m17@yahoo.com

مشاهده می‌کردند، خواسته‌ای جز احقاق حقوق از کف‌رفته خود نداشتند و به گمان خود تنها راه برون‌رفت از این وضعیت اسفناک را برپایی اعتصاب در محیط کار می‌دیدند. غافل از اینکه طرف مقابل آن‌ها، مدیران انگلیسی‌شیرکت نفت با همکاری زمامداران خوزستان، این اعتصابات را نوعی آشوب و بلوا تلقی کرده و به جای همدردی و غم‌خواری و یافتن راه چاره، اقدام به سرکوب آنان نمودند و تعدادی از برپاکندگانی اعتصاب را از کار اخراج، زندانی و تبعید کردند.

در این مقاله فرایند اعتصاب کارگران مناطق نفت‌خیز خوزستان در دو محور ارزیابی شده است: زمینه‌ها و علل اعتصابات کارگری، که بیشتر این اعتصابات در آغاز جنبه صنفی و معیشتی داشت تا سیاسی، و هدف کارگران از برپایی اعتصاب، افزایش حقوق و دستمزد، تهیه مسکن و برخورداری از امکانات رفاهی و بهداشتی بهتر بود. در محور دوم، مراحل اعتصاب کارگران از آغاز تا ملی‌شدن صنعت نفت در پنج مقطع زمانی - که آغاز آن سال ۱۲۹۹ ش و پایان آن هم‌زمان با ملی‌شدن صنعت نفت در سال ۱۳۳۰ ش است - مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: اعتصاب کارگران، نفت، مناطق نفت‌خیز، شرکت نفت انگلیس و ایران، خوزستان.

مقدمه

با کشف نفت در سال ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸م در میدان نفتون (مسجد سلیمان) و دیگر مناطق نفت‌خیز خوزستان و احداث پالایشگاه آبادان، مردمی که از خشکسالی‌های پیاپی و بی‌توجهی دولت به تنگ آمده بودند از گوشه و کنار ایران به امید زندگی بهتر به عنوان کارگر راهی مناطق نفت‌خیز خوزستان شدند و از آن‌جایی که نیازمند و محتاج بودند و دغدغه سیر کردن شکم زن و بچه خود را داشتند، تن به هر کار طاقت‌فرسایی می‌دادند. مدیران انگلیسی‌شیرکت نفت انگلیس و ایران که میزان نیازمندی آن‌ها را می‌دانستند از اعمال انواع زورگویی‌ها و فشارها بر آن‌ها غفلت نمی‌کردند. کارگران ایرانی که می‌دیدند

زورگویی های خداوندان نفت دست کمی از ملّاکین و خوانین گذشته ندارد، به خود آمدند تا به هر طریق ممکن حق و حقوق خود را که شامل افزایش دستمزد، شرایط بهتر کار، برخورداری از امکانات رفاهی و بهداشتی و... بود، از مدیران شرکت نفت انگلیس و ایران مطالبه کنند. مدیران انگلیسی شرکت نفت، که تنها به فکر منافع خود و غارت نفت ایران بودند، حاضر نبودند تن به این خواسته‌ها بدهند و کارگران را تهدید به اخراج از کار می کردند ولی کارگران که در گرمای سوزان و طاقت فرسای خوزستان با انواع محرومیت‌ها دست و پنجه نرم می کردند، سرانجام تصمیم گرفتند دست به کار شوند و مبارزه‌ای جدی را جهت احقاق حقوق خود آغاز کنند و اعتصابات سال‌های ۱۲۹۹، ۱۳۰۸، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶ و ۱۳۳۰ را سازماندهی کنند. اگرچه برخی از این اعتصابات مانند اعتصاب سال ۱۳۲۵ ش به شدت از سوی نیروهای نظامی و امنیتی و با همدستی شرکت نفت سرکوب شدند و بسیاری از برپاکنندگان اعتصاب از کار اخراج یا تبعید و زندانی شدند ولی در نهایت زمینه‌های شکل‌گیری نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران را فراهم کرد؛ نهضتی که برای نخستین بار در خاورمیانه در کارنامه مبارزاتی کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران رقم خورد. پس از آن بود که به تاسی و الگوپذیری از مردم ایران، بسیاری از همسایگان و سایر ملل جهان اقدام به ملی کردن صنایع و معادن و دارایی‌های خود نمودند.

هدف اصلی از این پژوهش پاسخ به این سؤال است که چه زمینه‌ها و عللی باعث شکل‌گیری اعتصابات کارگری در مناطق نفت‌خیز خوزستان گردید؟ به عبارت دیگر، چه شرایطی سبب گردید تا اعتصابات کارگری به نتیجه‌نهایی که همانا ملی شدن صنعت نفت ایران بود منتهی شود؟ جهت پاسخ‌گویی به این سؤال لازم است هم شرایط و وضعیت کارگران در محیط کار و نحوه برخورد مدیران انگلیسی شرکت نفت با آنان بررسی شود و هم مشخص شود که چه علل و عواملی کارگران را بر آن داشت تا به منظور مطالبه حق و حقوق خود دست به اعتصاب بزنند و اعتصابات کارگری را سازماندهی کنند. بر این اساس با روش توصیفی-تحلیلی و با روش مطالعه کتابخانه‌ای و اسناد، روند شکل‌گیری اعتصابات کارگران در مناطق نفت‌خیز خوزستان از سال ۱۲۹۹ش تا پیروزی نهضت ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۳۰ش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

زمینه‌ها و علل اعتصابات کارگری

زمینه‌ها و علل اعتصابات کارگری در مناطق نفت‌خیز خوزستان در آغاز بیشتر جنبه صنفی داشت تا سیاسی، و پاسخی بود به نحوه عملکرد مدیران انگلیسی شرکت نفت انگلیس و ایران، که بسیاری از حقوق اولیه کارگران را زیرپا گذاشته بودند، ولی رفته‌رفته با شکل‌گیری اتحادیه‌های کارگری و فعالیت‌های تشکیلاتی آنان در میان کارگران، جنبه سیاسی حرکت کارگران بر جنبه صنفی آن پیشی گرفت. به طوری که کارگران با عبور از خواسته‌های صنفی، در چارچوب مبارزات ضد امپریالیستی به دنبال کوتاه کردن دست شرکت نفت انگلیس و ایران از چرخه اقتصادی ایران بودند. این ناشی از رفتاری بود که این شرکت نسبت به کارگران خود در پیش گرفته بود. به طور نمونه، همین که کارگری لب به اعتراض می‌گشود او را از کار اخراج و از تمام حقوق و مزایا محروم می‌کردند. شرکت تنها برای عده‌قلیلی که مطیع و فرمانبردار آنها بوده و حکم چشم و گوش شرکت را داشتند خانه‌هایی ساخته بود ولی بیشتر کارگران در کپر و چادر زندگی می‌کردند. این همه اجحاف در حق کارگران و کارمندان ایرانی سرانجام آنها را بر آن داشت که نسبت به احقاق حقوق خود چاره‌ای بیندیشند و جلوی اجحافات شرکت را بگیرند و سرانجام با اعتصابات در شهرهای نفت‌خیز خوزستان توانستند راه را برای ملی‌شدن صنعت نفت ایران همواره سازند (افشین، ۱۳۳۳: ۱۲۳-۱۲۲).

یکی از موجبات عدم رضایت کارگران از عملکرد شرکت نفت، که منجر به اعتصابات گسترده گردید، بی‌توجهی شرکت نفت در اجرای ماده ۱۷ قرارداد ۱۹۳۳ میلادی بود. در ماده ۱۷ قرارداد تصریح شده است: «کمپانی تشکیلات و مخارج تأسیسات و تفتیش و اداره و مسائل صحی و صحت عمومی را مطابق جدیدترین حفظ‌الصحه معمولی در ایران در تمام اراضی و ابنیه و مساکن اعضا و عملجات خود که در حوزه امتیاز کار می‌کنند به عهده می‌گیرد» (طرفی، ۱۳۸۳: ۷۱۹ / ۱) درحالی که شرکت نفت انگلیس و ایران جهت تهیه مساکن برای کارگران هیچ‌گونه اقدام مؤثری ننمود و کارگران ایرانی را به وعده‌هایی دل‌خوش می‌ساخت. فاتح می‌نویسد: تا سال ۱۳۲۶ ش آب سرد نوشیدنی، که در هوای گرم خوزستان یکی از ضروریات است و هنگام کار در هوای سوزان تا اندازه‌ای عطش را

فرومی نشانند، برای کارگران موجود نبود. شرکت می‌توانست آب یخ کارگران را فراهم کند. این گونه موارد، محدود به خواسته‌هایی بود که شرکت می‌توانست در حق کارگران روا دارد ولی به دلیل صرفه‌جویی در هزینه‌ها عملاً نسبت به این گونه موارد اقدامی نمی‌کرد. همین سوءنیت‌های شرکت باعث نارضایتی و واکنش کارگران و سرانجام منجر به اعتصاب آنان گردید (فاتح، ۱۳۳۴: ۴۵۱).

در باب بهداشت و درمان نیز تشکیلات بهداشتی کمپانی نفت چه از حیث کیفیت و چه از حیث کمیّت به هیچ نحو متناسب با گروه انبوه کارگران شرکت نبود. سازمان بهداشتی شرکت به گونه‌ای تنظیم شده بود که با کمترین مبلغ ممکن اداره گردد و آن اندازه وسیع و کامل نبود که حتی احتیاجات کلیه مستخدمین و خانواده‌های آن‌ها را تأمین نماید. درمان کلیه مستخدمین و خانواده‌های آن‌ها در درمانگاه‌های شرکت رایگان بود. ولی پذیرش در بیمارستان محدود به کارگران و کارمندان و خانواده‌های کارمندان بود، به طوری که خانواده‌های کارگران در بیمارستان‌های شرکت پذیرفته نمی‌شدند و تازه آن‌هایی هم که پذیرفته می‌شدند، چنانچه محتاج به عمل جراحی بودند که تعویق آن خطر جانی نداشت، باید چندین ماه صبر می‌کردند تا نوبت عمل آن‌ها برسد. در قسمت بهداشت هم عملیات شرکت محدود به نقاطی بود که در آن‌جا خانه و مسکن ساخته بود و شرکت حاضر نبود که از آن قسمت تجاوز کرده و کمکی به دیگران بنماید. این گونه صرفه‌جویی‌های بی‌مورد و ناروای شرکت نفت مسلم بود که واکنش‌های سختی را پدید خواهد آورد و این گونه خبط‌ها بود که احساسات کارگران را برمی‌انگیخت (همان: ۴۴۹). اجحافات و تبعیضات شرکت نفت در حق ایرانیان تنها محدود به بهداشت و درمان نبود بلکه به موارد دیگری از جمله در اولویت قرار دادن استخدام کارگران هندی نسبت به ایرانی‌ها و برخورداری انگلیسی‌ها از حقوق و مزایایی بیشتر نسبت به ایرانیان می‌توان اشاره کرد، انگلیسی‌ها از یک زندگی لوکس بهره می‌بردند، درحالی‌که نیروی کار محلی جدا از آن‌ها و اغلب در آلونک‌ها و بیغوله‌ها نگهداری می‌شدند، به زنان انگلیسی که با مردان ایرانی ازدواج می‌کردند، به عنوان موجودات عجیب و غریب می‌نگریستند. آن‌ها از طرف هموطنانشان تحقیر می‌شدند و روی هم‌رفته، انگلیسی‌ها به ایرانیان به چشم نژادی پایین‌تر از خودشان

نگاه می‌کردند. شعار کارمندان انگلیسی، برای رفتار با ایرانیانی که حتی از لحاظ موقعیت اجتماعی با آنان برابر بودند، چنین بود: سرشان تشر بنزید، بترسانیدشان، تا در برابرتان سرِ اطاعت فرود آورند (علم، ۱۳۷۱: ۹۱).

منوچهر فرمانفرمائی‌ان در کتاب «خون و نفت» می‌نویسد: تقسیم‌بندی میان ما و انگلیسی‌ها، مانند جداسازی سیاه‌پوستان از سفیدپوستان بود. نخستین تجربه من از جداسازی عمومی هنگامی به دست آمد که آن روز عصر منتظر اتوبوس بودم تا از پالایشگاه به خانه برگردم. اتوبوس که نزدیک شد، بلیتی را که به من داده شده بود، به راننده نشان دادم. او فریاد زد: «این اتوبوس نیست، رفیق. این اتوبوس انگلیسی‌هاست. ایرانی‌ها اجازه ندارند سوار شوند». با این که مهمان شرکت بودم، در را به روی من بست و حرکت کرد. چه توهین و حشتناکی، آن هم در کشور خودم! (فرمانفرمائی‌ان، ۱۳۸۳: ۱۱۳).

انگلیسی‌ها به سبب حس برتری جویی و تفوق نژادی، که نسبت به ایرانیان برای خود قائل بودند، نه تنها خودشان را از ایرانیان جدا ساخته بودند بلکه به سبب ترس از وحدت و همدلی میان ایرانیان، کارگران را از کارمندان نیز جدا کرده بودند و میان کارمندان نیز جدایی انداخته بودند و آن‌ها را به دو طبقه فرادست و فرودست تقسیم کرده بودند. به طوری که طبقه فرودست حق استفاده از اتوبوس‌هایی را نداشت که برای طبقه فرادست تخصیص یافته بود. انواع منازل، رستوران، سینماها و باشگاه‌های آن دو طبقه جدا از هم بود (موحد، ۱۳۸۷: ۴۵/۱). همه این تبعیض‌ها و اجحافات که از سوی شرکت نفت در حق کارگران و کارمندان ایرانی اعمال می‌شد، زمینه‌ساز اعتصابات شد و در نهایت بستر را برای ملی‌شدن صنعت نفت هموار ساخت. لازم به ذکر است اجحافات و زورگویی‌های شرکت نفت انگلیس و ایران تنها محدود به کارگران و کارمندان ایرانی نبود بلکه دولت ایران را نیز دربر گرفت. یک نمونه از این زورگویی‌ها در حق دولت ایران، مطالبه مبلغ ۶۱۴۰۰۰ لیره به عنوان خسارت وارده به لوله‌های نفت در مناطق نفت‌خیز خوزستان طی جنگ جهانی اول بود که شرکت نفت، دولت ایران را به علت عدم اقدام به حفظ امنیت منطقه، مسئول این خسارت می‌دانست و اظهار کرد مادام که این مطالبه وصول نشود از پرداخت حق‌الامتیاز خودداری خواهد کرد (روحانی، ۱۳۵۲: ۶۰-۵۹). برخی نظیر حسین

جودت، از رهبران حزب توده مدعی هستند که یکی از علل بروز نارضایتی در میان کارگران در آن دوران، حمایت شرکت و نیز دولت انگلیس از روی کارآمدن دولت ضددموکراتیک و اقتدارگرای رضاخان بوده که موجب سرکوب جنبش‌های کارگری در منطقه شده بود (Ladjevardi, 1985: 14).

کارمندان و کارگران شرکت نفت در دوره رضاخان علی‌رغم تضییقاتی که موجود بود، جرأت هیچ‌گونه اعتراضی را نداشتند و شرکت نفت هم حداکثر استفاده را از وضع به‌وجودآمده می‌نمود. به کارگران اجازه داده نمی‌شد که اتحادیه‌ای داشته و تقاضاهای مشروع خود را اظهار نمایند و از هرگونه اقدامی در این زمینه با نهایت شدت جلوگیری به عمل می‌آمد. در آن ایام هیچ‌گونه قوانین و مقرراتی نبود که روابط بین کارفرما و کارگر را تنظیم نماید و مرجع قانونی هم برای رسیدگی به شکایات مستخدمان ایرانی شرکت نفت نبود. از طرفی حکومت مانع از این بود که کارکنان شرکت دسته‌جمعی اقدام نمایند و کارگران از حقی که در سایر نقاط جهان برای کارگران معمول بود، استفاده کرده و به تشکیل اتحادیه بپردازند. همه این تبعیض‌ها و اجحافات که از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران در حق کارگران و کارمندان ایرانی اعمال می‌شد از جمله زمینه‌ها و علل اعتصابات بود و در نهایت بستر را برای ملی‌شدن صنعت نفت ایران هموار ساخت.

مراحل اعتصابات کارگران مناطق نفت‌خیز خوزستان

اعتصاب کارگران شرکت نفت، که در آغاز برای احقاق حقوق و افزایش دستمزد و مزایا و تهیه مسکن بود، به پنج مرحله زمانی تقسیم می‌شود:

- نخستین مرحله آن در اواخر حکومت قاجار در سال ۱۲۹۹ ش. روی داد.
- دومین مرحله آن در دوره حکومت پهلوی اول و در سال ۱۳۰۸ ش. بود.
- مراحل بعدی در دوره حکومت پهلوی دوم یعنی سال‌های ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ شمسی روی داد. در پایان مرحله آخر بود که صنعت نفت در ایران ملی اعلام شد و کارگران پس از شنیدن بیانیه دکتر مصدق دست از اعتصاب کشیده و بر سر کار خود برگشتند و نهایت همکاری خود را با هیئت خلع ید نشان دادند.

اعتصاب سال ۱۲۹۹ش / ۱۹۲۰م

در اواسط دهه ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م. گروهی از کارگران هندی و عرب شرکت نفت که در قیاس با کارگران ایرانی از شرایط بهتری نیز برخوردار بودند، توانستند برای ابراز نارضایتی خود از شرکت، دست به نوعی اعتصاب بزنند ولی در آن زمان کارگران ایرانی نه آمادگی شرکت در چنین اقداماتی را داشتند و نه خود قادر بودند چنین اقدامی را سازماندهی کنند (Frrier, 1994: 432). در واقع این نخستین اعتصاب کارگران در مناطق نفت‌خیز خوزستان بود که توسط کارگران هندی پالایشگاه آبادان شکل گرفت و بعد به کارگران آفریقای جنوبی و ایرانی نیز تسری پیدا کرد. خواسته‌های اعتصاب‌کنندگان شامل افزایش دستمزد، تقلیل ساعات کار روزانه، دریافت دستمزد اضافی برای اضافه کار، بهبود وضع بهداشت و پایان دادن به بدگویی و آزار کارمندان نسبت به کارگران بود. شرکت نفت برای آرام کردن کارگران تسلیم خواسته‌های آن‌ها شد و دستمزد آنان را ۸۰ درصد افزایش داد (افتخاری، ۱۳۷۰: ۱۲؛ فلور، ۱۳۷۱: ۴۴). این اعتصاب هر چند به پای اعتصابات سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۲۵ کارگران ایرانی نمی‌رسد ولی در نوع خود کم‌نظیر بود و ارزش آن در این است که اولاً به کارگران ایرانی نحوه پیگیری مطالبات و حق و حقوقشان را از شرکت نفت نشان داد و دوم اینکه روحیه شجاعت و شهامت را در کارگران ایرانی برانگیخت.

مطابق فصل دوازدهم امتیازنامه داری که تصریح می‌داشت «عمله و فعله باید رعیت اعلیحضرت شاهنشاه باشند» شرکت نفت نمی‌بایست کارگران غیرماهر را از خارج وارد کند و می‌بایست کارگران ایرانی را به کار گیرد، ولی شرکت نفت عملاً این فصل امتیازنامه را زیر پا گذاشت و بسیاری از کارگران غیرماهر را از خارج وارد کرد، لذا برای کارهای دفتری هم از هندوستان کارمند استخدام کرد. علت حقیقی این‌گونه استخدام این بود که کارکنان هندی مطیع‌تر بودند و اگر هم اعتراضی به طرز استخدام خود می‌کردند به سهولت به خدمت آن‌ها خاتمه داده و آن‌ها را روانه هندوستان می‌کردند. بالاتر از همه، اولیای شرکت معتقد بودند که استخدام از چند ملت مختلف اختلافاتی را بین کارکنان شرکت ایجاد می‌نماید که به صرفه و صلاح شرکت است (فاتح، ۱۳۳۴: ۴۲۷). به همین منظور شرکت کمتر از ۸ درصد مجموع نفوس ایالت را به کار گرفت و مابقی را از

کارگران مهاجر هندی که تبعه انگلیس محسوب می شدند و سطح توقع شان بسیار پایین بود تأمین می کرد. به طوری که در ایام جنگ شمار هندی ها به صورت قابل ملاحظه ای افزایش یافت و در اوایل دهه ۱۲۹۹ ش. (۱۹۲۰ م.) تعداد آنها به حدود ۳۰۰۰ الی ۵۰۰۰ نفر رسید (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۹۴).

در نهایت به دنبال اعتصاب کارگران هندی پالایشگاه، شرکت نفت دکتر یانگ و الکینگتن را مأمور سرکوبی اعتصاب کنندگان کارگران غیرایرانی کرد. الکینگتن ترتیبی داد که یک روز صبح زود کارگران مزبور را بدون اطلاع قبلی از منازل خود خارج کرده و تحت نظر عده ای سرباز هندی با کشتی جنگی، که از بوشهر برای این کار آمده بودند سوار کردند و به هندوستان اعزام نمودند تا در آینده کسی را جرأت اعتصاب نباشد (فاتح، ۱۳۳۴: ۴۲۷) تعداد هندی های معترض را ۲۰۰۰ نفر دانسته اند (ساتن، ۱۳۷۴: ۷۶).

تاریخ استعمار نشان داده است که هرگاه منافعی در معرض تهدید و خطر قرار گیرد از هر سعی و تلاشی از جمله اعزام نیرو و اشغال نظامی جهت حفظ منافعی کوتاه می کند. واقعه ای که در جریان سرکوب اعتصاب کارگران در سال ۱۲۹۹ ش صورت گرفت، بالاترین توهینی بود که در حق یک ملت مستقل وارد آمد. با سرکوب کارگران هندی و بردن آنها از ایران معلوم نشد پس از خروج از ایران آنها به چه سرنوشتی دچار شدند. اما بقیه کارگران که باقی ماندند از آن اعتصاب نتیجه گرفته و ۷۵ درصد بر مزدشان افزوده شد. دادن این مزد به کارگران در مقابل عمل دولت انگلیس و فرستادن کشتی جنگی به یکی از بنادر ایران و دستگیر کردن عده زیادی از کارگران کارگاه های واقع در خاک ایران و بی احترامی انگلیس به حاکمیت دولت ایران، فوق العاده ناچیز بود (لسانی، ۱۳۵۷: ۳۵۵). به هر طریقی که بود اعتصاب سال ۱۲۹۹ ش توسط شرکت نفت و نیروهای اعزامی دولت انگلیس سرکوب شد ولی غافل از این که اعتصاب های دیگری نیز در راه بود. در سال ۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۲ م بار دیگر کارگران هندی، ایرانی و عرب در آبادان دست به اعتصاب زده خواستار افزایش حقوق خود شدند که این بار توافقی حاصل نشد. نماینده سیاسی انگلیس با رهبران آنها به تفصیل گفتگو کرد ولی رهبران تسلیم نشدند. چون حقوق آنها در سال ۱۳۰۰ ش / ۱۹۲۱ م، هشتاد درصد افزایش یافته بود، از این رو خواسته هایشان نامعقول دانسته شد و از این اعتصاب نتیجه ای گرفته نشد (فلور، ۱۳۷۱: ۴۸).

اعتصاب سال ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م

دومین اعتصاب گسترده کارگران مناطق نفت‌خیز جنوب در سال ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م درست در آغاز چهارمین سال پادشاهی رضا شاه روی داد. در این اعتصاب کلیه کارگران شرکت نفت اعم از ایرانی و هندی شرکت داشتند و تقاضای اعتصاب کنندگان اضافه‌نمودن دستمزد و تهیه مسکن و مرخصی سالیانه و پاره‌ای مسائل اقتصادی دیگر بود. در برپایی و تداوم این اعتصاب، که در واقع نخستین اعتصاب کارگران ایرانی مناطق نفت‌خیز خوزستان به شمار می‌رفت، رهبران حزب کمونیست ایران نقش مؤثری داشتند (ذبیح، ۱۳۶۴: ۱۱۸).

به هر روی، تحریکات و تبلیغاتی که به اعتصاب و تظاهرات اردیبهشت سال ۱۳۰۸ منجر شد از دو وجه مشخصی برخوردار بود. روزگار سخت و دشوار کارگران ایران، دستمزدهای نازل و شرایط نامناسب زیستی... یعنی مسائل صرفاً طبقاتی یکی از این وجوه را تشکیل می‌داد و سعی و تلاشی در جهت مرتبط ساختن این قضیه با رویارویی جاری ایرانیان با دولت بریتانیا و نماد چیرگی آن، یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران نیز وجه دیگرش را (اتابکی، ۱۳۹۰: ۲۰۳-۲۰۲).

در رابطه با علل اعتصاب سال ۱۳۰۸ ش، محمود طاهراحمدی نیز می‌نویسد: فقدان خانه و مسکن و دستمزد کم و هجوم مهاجرین برای تحصیل کار در نوروز ۱۳۰۸ ش (مارس ۱۹۲۹ م) منجر به اعتصاب کارگران صنعت نفت در آبادان شد. تظاهرات بی‌سابقه‌ای در آبادان صورت گرفت. علی‌امید و یوسف افتخاری از رهبران جنبش کارگری در این اعتصاب بودند و جنبش را هدایت می‌کردند. این اعتصاب با هیچ‌یک از تحولات مشابه سال‌های پیش از جنگ دوم جهانی در ایران قابل مقایسه نبود (طاهر احمدی، ۱۳۷۸: ۴۷ و ۵۱). بنابراین در اعتصاب سال ۱۳۰۸ ش برخلاف اعتصاب سال ۱۲۹۹ ش، خواسته‌های اعتصاب کنندگان تنها خواسته‌های طبقاتی و صنفی نظیر افزایش حقوق، دستمزد و تهیه مسکن، جلوگیری از ورود کارگران هندی و عرب و استخدام آن‌ها توسط شرکت نبود، بلکه بر اثر آگاهی بخشی از سوی جراید و روزنامه‌های چپ‌گرایی چون طوفان، که از دیرباز منافع بریتانیا در ایران را هدف حمله و انتقاد قرار می‌دادند و جراید غیرچپ و شبه‌رسمی مانند اطلاعات، ستاره ایران و شفق سرخ - که وضعیت اسفناک کارگران ایرانی صنعت نفت را به تصویر می‌کشیدند - و نیز فعالیت‌های شخصیت‌های محلی چون

میرزا حسین خان موقر نماینده خرمشهر در مجلس شورای ملی و محمد حسین بدیع کنسول ایران در بصره (که هر دو چهره‌های ضدانگلیسی و محبوب کارگران بودند) و همچنین فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری در بسیج کارگران، مبارزه با زیاده‌خواهی‌های شرکت نفت و استعمار انگلیس، از جمله مهم‌ترین علل اعتصاب سال ۱۳۰۸ ش. می‌باشد.

علاوه بر دلایل بالا که در شکل‌گیری اعتصاب سال ۱۳۰۸ ش. برشمردیم، دلیل دیگری که این اعتصاب را نسبت به اعتصاب سال ۱۲۹۹ ش گسترده‌تر نشان می‌دهد این بود که در سال ۱۲۹۹ ش استخراج نفت از هشتاد هزار تن در سال ۱۲۹۲ ش / ۱۹۱۳ م به حدود شش میلیون تن در سال ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م افزایش یافته، و در عین حال تعداد کارگران ایرانی شاغل در شرکت نفت نیز از ۵۷۰۸ نفر در سال ۱۲۹۲ ش / ۱۹۱۳ م به ۱۶۳۸۲ نفر در سال ۱۳۰۸ ش / ۱۹۲۹ م رسیده بود (اتابکی، ۱۳۹۰: ۱۹۳).

طبیعی بود به دلیل افزایش تعداد کارگران در سال ۱۳۰۸ ش به همان نسبت، اعتصاب نیز گسترده‌تر باشد. از طرفی کارگران می‌دیدند که تولیدات و استخراج نفت بیشتر شده ولی در زندگی آن‌ها هیچ تغییر حاصل نشده و آبادان به شهرکی در هم و پرجمعیت، مجموعه‌ای از محله‌های شلوغ و کثیف و فاقد بسیاری از خدمات عمومی ضروری چون آب آشامیدنی و غیره تبدیل شده بود. همه این عوامل روی هم باعث شکل‌گیری اعتصاب سال ۱۳۰۸ ش. گردد.

سرانجام اعتصاب سال ۱۳۰۸ ش. با دخالت نیروهای دولتی، همان‌گونه که در قرارداد داریسی موظف به تأمین امنیت در منطقه نفت‌خیز بود، سریعاً و با بی‌رحمی درهم شکست و رهبران اعتصاب و حدود ۲۰۰ نفر از سردمداران آن بازداشت شدند که برخی از آنان تا پایان سلطنت رضاشاه همچنان در زندان بودند (لهسایی‌زاده، ۱۳۸۵: ۵۶۷). این تحولات برای مدتی چنان موجبات نگرانی مقامات شرکت نفت و سفارت بریتانیا را فراهم ساخت که حتی خواهان حضور یک ناو جنگی انگلیسی در حوالی آبادان شده بودند تا در صورت اقتضا وارد عمل شود (Persia, 1928: 455). فرماندهی عملیات سرکوب کارگران اعتصاب‌کننده را سرهنگ رکن‌الدین خان مختاری رئیس نظمیہ خوزستان برعهده داشت. به دستور وی کارگران بازداشت‌شده را به زندان خرم‌آباد بردند و پس از مدت‌ها بازداشت عده‌ای از آن‌ها را آزاد کرده و تعهد گرفتند که دیگر به خوزستان و فارس مسافرت

نمایند. و پنج نفر از آنان را نیز به زندان قصر برده و بدون هیچ محاکمه‌ای و حتی بازجویی هر پنج نفر را در زندان نگاه داشتند تا اینکه در شهریور ماه ۱۳۲۰ش با سایر محبوسین سیاسی آزاد گردیدند (لسانی، ۱۳۵۷: ۳۵۵). در جریان این اعتصاب و تظاهرات بیش از ۲۰ کارگر و ۱۵ پلیس مجروح شدند (Ladjevardi, 1985: 22).

این اعتصاب نیز در نهایت به دلایلی چند، از جمله ماهیت استبدادی نظام پهلوی و توانایی دولت بریتانیا در تفسیر کل ماجرا به یک توطئه خطرناک بلشویکی، دولت ایران به سرکوب قهرآمیز تظاهرات کارگران تصمیم گرفت، ولی به گونه‌ای که تحولات بعدی نیز نشان داد، در این عرصه فقط کارگران ایرانی صنعت نفت سرکوب نشدند، بلکه ناسیونالیسم نوپای ایرانی هم بخشی از تحرک و توانایی خود را از دست داد (اتابکی، ۱۳۹۰: ۱۹۲).

اعتصاب سال ۱۳۰۸ ش. نتایج مهم دیگری نیز در پی داشت و آن اینکه ضمن آشکار کردن تباری دولت ایران با شرکت نفت در سرکوب اعتصاب، به صورت عامل فشار مهمی بر حکومت پهلوی درآمد تا امتیاز داری را لغو کند (وزیری، ۱۳۷۹: ۱۲۲). در پایان باید اذعان داشت که کارگران از این اعتصاب، که هزینه‌های زیادی برای آن‌ها در برداشت، نتیجه‌ای نگرفتند و شرکت نفت تنها حاضر شد که حداقل دستمزد کارگران غیرفنی را روزی ۵ ریال قرار دهد و دستمزد کارگران فنی را نیز به همان نسبت افزایش دهد، درحالی که این تمام خواسته‌های کارگران نبود (فاتح، ۱۳۳۴: ۴۳۴؛ لهسایی‌زاده، ۱۳۸۵: ۵۶۸).

در فاصله زمانی اعتصاب سال ۱۳۰۸ش / ۱۹۲۹م، تا اعتصاب بعدی که در سال ۱۳۲۵ش / ۱۹۴۶م رقم خورد، اوضاع در مناطق نفت‌خیز خوزستان تقریباً آرام گزارش شده است و به جز چند مورد شکایت که از سوی کارگران ناراضی مناطق نفت‌خیز از شرکت نفت انگلیس و ایران به مقامات ایرانی ارائه شده بود، گزارشی از شورش و یا اعتصاب فراگیر کارگران ثبت نگردیده است. یک مورد آن در سال ۱۳۰۹ش صورت گرفت که کارگران ناراضی پنج فقره عریضه به وزارت اقتصاد ملی برای احقاق حقوق خود از شرکت نفت انگلیس و ایران ارائه نموده‌اند (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۱۰۲۰۵ / ۲۴۰). مورد بعدی مربوط به سال ۱۳۱۷ش / ۱۹۳۸م می‌باشد. مطابق این سند

فرمانده نیروی دریایی جنوب گزارش داده است که ۱۷۴ نفر از عملجاتی که شرکت نفت انگلیس و ایران اخیراً از بندرعباس برای کار به آبادان آورده شده‌اند شکایت نموده‌اند که شرکت درباره آن‌ها به قسمی که وعده داده رفتار نکرده است. خلاصه موضوع شکایات این ۱۷۴ نفر کارگر به شرح ذیل می‌باشد:

- ۱) به علت عدم تهیه وسایل و شدت گرما روزی ده الی پانزده نفر تلف می‌شوند.
- ۲) شرکت در بندرعباس آگهی داده که ماهی یکصد و پنجاه ریال حقوق می‌دهد ولی اینک ایام تعطیل و روزهای جمعه را کسر می‌نماید، ثانیاً مبلغ پنجاه ریال از بندرعباس تا خرمشهر به آن‌ها داده از بابت هزینه خوراک از آن‌ها کسر نموده است.
- ۳) کارگران اظهار می‌دارند شرکت کرایه چادری که جهت آن‌ها برپا نموده دریافت می‌دارد. همچنین قیمت نفتی که شرکت جهت روشنایی شب‌ها به کارگران داده اخذ نموده است.
- ۴) عده زیادی نزدیک به پنجاه نفر اظهار می‌دارند به علت کبر سن که دارند نمی‌توانند کارهای شاقه از قبیل آهن‌کشی و غیره انجام دهند. اگر شرکت کاری که فراخور آن‌ها باشد ندارد آن‌ها را به بندرعباس رجعت دهند.
- ۵) طرز رفتار سرکارگران انگلیسی نسبت به آن‌ها خشن می‌باشد.
- ۶) بعضی از کارگران که فنی می‌باشند اظهار می‌دارند روزی پنج ریال برای آن‌ها کافی نیست.

پس از طرح شکایات کارگران، شرکت نفت انگلیس و ایران از سوی مقامات ایرانی مورد استیضاح واقع شد (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۴۴۲۹ / ۲۴۰).

اعتصاب سال ۱۳۲۵ ش / ۱۹۴۶ م

مهم‌ترین اعتصاب کارگران مناطق نفت‌خیز خوزستان در سال ۱۳۲۵ ش / ۱۹۴۶ م رخ داد و این عظیم‌ترین اعتصاب در تاریخ اعتصابات کارگران مناطق نفت‌خیز جنوب است که در دوره حکومت محمدرضا شاه و پس از خروج متفقین از ایران در دو مرحله روی داد:

الف) مرحله اول: مرحله اول این اعتصاب از منطقه آغا‌جاری شروع شد و از ۱۴ الی ۲۹ اردیبهشت ماه ادامه داشت. در این اعتصاب که از سوی شرکت غیرقانونی اعلام شده بود، بیش از ده هزار کارگر شرکت داشتند. فشار اعتصاب‌کنندگان، دولت قوام‌السلطنه را مجبور کرد که در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۵ ش لایحه قانون کار را که شامل تعیین حداقل دستمزد براساس قیمت محلی مواد غذایی، منع کار کودکان، محدود شدن کار روزانه به هشت ساعت، لزوم پرداخت حقوق برای روزهای جمعه و... را به تصویب هیئت وزیران رسانند. همچنین دولت قوام‌السلطنه قرار شد آن را به مجلس آینده پیشنهاد کند. شرکت نفت و دولت بریتانیا نیز به نوبه خود سعی کردند تا پیش از آنکه اعتصاب به مناطق دیگر گسترش یابد به آن پایان دهند. از این رو، یک هیئت مصالحه مرکب از جک جونز و فردریک لی (رهبران کنگره اتحادیه‌های صنفی) و ون. کاتبرت (نماینده محافظه‌کار) به آبادان رفتند و به مذاکره با اعتصاب‌کنندگان پرداختند. اعتصاب‌کنندگان آغا‌جاری پس از آن که درخواست‌های آنان پذیرفته شده در پنجم خرداد ماه ۱۳۲۵ به اعتصاب پایان دادند (وزیری، ۱۳۷۹: ۱۶۹).

خواسته‌های کارگران در این اعتصاب عبارت بود از:

۱. اضافه مزد به میزان صددرصد (حداقل دستمزد کارگران در آن موقع ۸ ریال بود).
 ۲. ساختن خانه برای کارگران
 ۳. تهیه خواربار و آب و یخ توسط کمپانی
 ۴. استخدام دکتر و قابله و تأسیس درمانگاه و بهداری برای کارگران
 ۵. پرداخت مزد روز جمعه یعنی مزد یک روز تعطیل در هفته.
- وقتی که هیئت اعزامی به آغا‌جاری رفت، کارگران را متقاعد کرد که از صبح چهارم خرداد مشغول کار شوند و ظرف دو روز مبلغ ایام اعتصاب به آن‌ها پرداخت خواهد شد ولی شرکت تقاضا داشت که دستمزد ایام اعتصاب با عنوان دیگری پرداخت شود تا این عمل سابقه نشود و نیز اظهار داشتند که در خوزستان عده‌ای که اسامی آن‌ها به ادارات محلی داده شده کارگران را تحریک و آرامش خوزستان را مختل و تولید زحمت برای شرکت نموده‌اند و تقاضا داشتند دولت تصمیمی برای دور کردن این اشخاص از خوزستان اتخاذ نماید (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۸۰۲۸ / ۲۳۰).

اگرچه بر اثر پذیرفته شدن خواسته‌های کارگران توسط هیئت مذاکره‌کننده، اعتصاب کارگران آغاچاری خاتمه یافت، ولی عملاً شرکت نفت به خواسته‌های کارگران اعتنایی نکرد. در صورتی که به استناد ماده ۱۷ امتیازنامه شرکت نفت، شرکت موظف بود برای کارگران منازلی احداث کند ولی شرکت هیچ‌گونه اقدامی در این زمینه انجام نداد (لسانی، ۱۳۵۷: ۳۵۷). پس از بی‌اعتنایی‌های شرکت نفت در اجرای خواسته‌های کارگران آغاچاری بود که اعتصاب بزرگ ۲۳ تیر ماه ۱۳۲۵ تقریباً به سراسر خوزستان سایه افکند اما کانون اصلی آن در آبادان قرار داشت.

(ب) مرحله دوم: این مرحله، که مهم‌ترین مرحله اعتصاب به شمار می‌رود، اگرچه سراسر شهرهای خوزستان درگیر آن بود ولی کانون این اعتصاب به دلیل اهمیت پالایشگاه، در آبادان قرار داشت. اهمیت این اعتصاب در آن است که تنها محدود به کارگران نشد بلکه مردم آبادان نیز به صف کارگران پیوستند و تظاهرات گسترده‌ای را به وجود آوردند.

درباره شکل‌گیری این اعتصاب سه روایت وجود دارد: براساس روایت اول وضع سخت و ناگوار کارگران و کارمندان ایرانی شرکت علت اعتصابات دانسته شده است. در حالی که شهر آبادان جمعیتی بیش از یکصد و پنجاه هزار نفر داشت، امکانات شهر از جمله آب و برق متناسب با این جمعیت توزیع نشده بود و تنها برای یک‌چهارم این جمعیت کافی بود. علاوه بر آن، کمبود مسکن و تبعیض‌هایی که از سوی شرکت نفت در توزیع امکانات بین ایرانیان و انگلیسی‌ها اعمال می‌شد، نقش مهمی در پدید آمدن این اعتصابات داشت (فاتح، ۱۳۳۴: ۴۳۷-۴۳۶؛ امام اهوازی، ۱۳۷۹: ۵۲۲). این روایت حاکی از واکنش غیرمستقیم کارگران و کارمندان ایرانی نسبت به تفاوت نگرش شرکت نسبت به کارمندان ایرانی و غیرایرانی خود بود.

براساس روایت دوم، حزب توده نقش اصلی در پدید آوردن این وقایع و اعتصابات داشت. این روایت فعالیت و تحرک حزب توده در منطقه کارگری جنوب و وابستگی کارگران و عضویت آنان را در حزب توده را باعث رویارویی آن‌ها با عشایر جنوب طرفدار شرکت می‌داند (فخیمی، ۱۳۸۷: ۲۸). براساس منابع موجود دخالت حزب توده به

شکلی سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی شده صورت گرفته بود و «نویکوف» سرکنسول شوروی در اهواز از بنیان تجمع کارگران در زیر پرچم حزب توده بوده است (اسکراین، ۱۳۶۳: ۵۰۶). چند شماره از روزنامه‌ی تایمز و پاره‌ای از روزنامه‌های داخلی نیز مسبب ناآرامی‌ها و اعتصابات کارگران در مناطق نفت‌خیز خوزستان را کنسول دولت شوروی و عده‌ی زیادی از مبلغین و کارکنانی می‌دانند که به خوزستان آمده‌اند و هر روز موجب اختلال کارها می‌شدند (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۲۱۲۲۴ / ۲۴۰). گزارش‌های رسمی شهربانی و نماینده استاندار خوزستان و دستگیری چند عضو حزب توده در بین کارگران اعتصاب‌کننده و توزیع اعلامیه‌های حزب توده و اتحادیه کارگران نفت جنوب، دست داشتن حزب توده در شکل‌گیری این اعتصاب را نشان می‌دهد. از این رو فعالیت‌های حزب توده در مناطق نفت‌خیز خوزستان از جمله آبادان به دلایل ترکیب کارگری چندان عجیب به نظر نمی‌رسید و به همین دلیل نقش آن‌ها را در اعتصاب نمی‌توان نادیده گرفت. از سوی دیگر، این مورد نیز آشکار بود که منطقه از جهت توسعه‌یافتگی نسبت به اکثر شهرهای ایران موقعیت بهتری داشت اما امکانات در این منطقه به‌درستی و عادلانه توزیع نشده بود. همین مسئله، جمعیت عظیم کارگران را ناخودآگاه رودرروی جمعیت کمتر انگلیسی‌ها قرار می‌داد و منجر به کنش و واکنشی غیرمستقیم و تا حدودی هم مستقیم بین دو گروه می‌شد. درخواست‌های اتحادیه کارگران جنوب منتشر شده در ۲۲ تیرماه همان سال حاکی از فعالیت پشت پرده حزب توده و رویه مخالفت توأمان با دولت وقت و سیاست‌های انگلیسی‌شکرت بود. طی این درخواست‌ها، مصباح فاطمی استاندار خوزستان باید برکنار می‌شد و این نشان‌دهنده عدم همسویی اعتصاب‌کنندگان با سیاست‌های دولت وقت بود. در بند دوم خواسته شده بود که عشایر بختیاری جنوب خلع سلاح شوند که رویکرد حزب و برنامه‌ریزان آن را در جهت کاهش حمایت از منافع شرکت نفت در جنوب نشان می‌دهد. حزب توده بدین وسیله می‌توانست پایگاه‌های کارگری خود را در جنوب تقویت کند و از قدرت عشایر نیز در حمایت از انگلستان بکاهد. بند سوم نیز حاکی از نفوذ فوق‌العاده شرکت در سیاست‌های حکومتی ایران بود که خواهان پایان دادن به آن شده بودند. تنها درخواست چهارم مبنی بر پرداخت دستمزد در روزهای اعتصاب و تعطیل، در کوتاه‌مدت، در جهت منافع کارگران بود.

روایت سوم که با دو روایت قبل متفاوت است، از سوی ابوالفضل لسانی، نویسنده کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران» که در آن موقع به عنوان وکیل مدافع پرونده، بیش از ۶۰ جلسه رسیدگی در دادگاه حضور داشت، مطرح شده است. ایشان اظهار می‌دارند که اعتصاب ۲۳ تیر ماه ۱۳۲۵ از طرف شرکت نفت به منظور زهرچشم گرفتن از کارگران طراحی و اجرا شد و بازیگران اصلی راه‌اندازی آن، مأمورین کمپانی نفت آقایان «مستر جیکاک» رئیس اداره اطلاعات و «مستر وایلد» رئیس ظاهری اداره تهیه خواربار و مأمور ارتباط شرکت با شیوخ عشایر عرب‌زبان و «کلنل اندروود» مشاور سیاسی شرکت نفت و یا در واقع مهم‌ترین بازیگر سیاسی شرکت نفت بودند (لسانی، ۱۳۵۷: ۳۵۹). وی سپس ادامه می‌دهد: آنچه مسلم است این است که شرکت نفت تمام وسایل عصبانیت کارگران از جمله تشکیل «اتحادیه عشایر خوزستان» و پخش بیانیه‌هایی به زبان عربی مبنی بر اخراج فارس‌زبان‌ها از شرکت، و برپایی جشن و سرور در شب افتتاحیه دفتر اتحادیه در آبادان - درست هنگامی که کارگران اعتصاب‌کننده ناراحت و نگران از آینده شغلی بودند - را فراهم کرد. الول ساتن نیز ضمن اشاره به ادعای حزب توده مبنی بر اینکه دولت بریتانیا و شرکت نفت انگلیس و ایران عملاً اعتصاب و برخورد بین ایرانی‌ها و اعراب را برمی‌انگیزاند تا برای مداخله بریتانیا محرکی ایجاد کنند، می‌افزاید: یقیناً به نظر می‌رسد صاحب‌منصبان شرکت نفت در تشویق فعالیت اعراب در منطقه بی‌تقصیر نبوده‌اند (ساتن، ۱۳۷۴: ۱۸۲). در تحلیل این سه روایت می‌توان گفت دو روایت اول مکمل یکدیگر هستند، ولی روایت سوم با دو روایت اول و دوم در تناقض است. برنامه‌ریزی برای به‌راه‌انداختن اعتصاب جهت سرکوب کارگران ناراضی، آن هم از سوی سران شرکت بسیار دور از ذهن می‌نماید. درست است که افزایش توقعات کارگران، که به حق هم بوده است، سران شرکت را نگران ساخته بود اما این باعث نمی‌شد که آن‌ها برای کاهش توقعات کارگران اعتصاب هشتاد هزار نفری راه بیندازند. چنان‌که خود سران شرکت نفت انگلیس و ایران خواستار کاهش سطح توقعات کارگران بوده باشند، دلیلی در برپایی جنبش و متعاقب آن سرکوب کارگران از سوی آنان نیست. انگلیسی‌ها حتماً با حساب و کتاب‌های معمول خود به این مطلب پی برده بودند که چنین اقدامی دارای چه پیامدهای

منفی خواهد بود و ممکن است آن‌ها چه هزینه‌های گزافی بابت این کار پردازند. از این رو، این روایت تا حدودی برساخته اذهان بیرونی است. انگلیسی‌ها اصلاً برپایی چنین اعتصابی را برنمی‌تافتند چه رسد به این که در برپایی آن نقش داشته باشند. آن‌ها به شدیدترین وجهی اعتصاب را سرکوب کردند. تلگراف‌های نمایندگان کارگران از بندر ماهشهر (معشور) به تهران، حاکی از ضدیت شدید انگلیسی‌ها با این اعتصاب و همکاری عناصر متمول و عشایر منطقه و انگلیسی‌ها، جهت سرکوب اعتصاب بوده است (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۳ / ۱۸۵ / ۲ - ۳۱۰). سرانجام در ساعت ۵ بعدازظهر روز ۲۳ تیر ماه فرمان آتش به سوی کارگران صادر شد و براساس گزارش‌های رسمی، عده‌ی مقتولین در حدود ۴۷ نفر و مجروحین ۱۷۳ نفر ذکر شده بود. جنازه مقتولین و حتی عده‌ای از مجروحین را که شاید اغلب آن‌ها قابل معالجه بودند، به نام مقتول در کامیون‌ها ریخته و بدون معاینه و انجام تشریفات قانونی شبانه به خرمشهر برده و حتی بدون تشریفات مذهبی دو گودال حفر کرده و تمامی آنان را اعم از مقتول یا نیمه‌جان در آن دو گودال ریختند (همان، ۳۷۲-۳۷۱). فاصله نه چندان زیاد این واقعه با ملی‌شدن صنعت نفت این فکر را به ذهن متبادر می‌سازد که این وقایع بستری برای ملی‌شدن صنعت نفت بود. دولت وقت قوام نیز به جهت هم‌زمانی این اعتصابات با غائله آذربایجان و کردستان در این حوادث شدت عمل زیادی نشان داد. نکته مهم این جاست که سران حزب توده (شاید به جهت حفظ منافع حزبی) ترجیح دادند در سرکوب اعتصاب کارگران با دولت قوام همکاری کنند (ایوانف، ۱۳۵۶: ۱۳۰؛ تقوی، ۱۳۵۹: ۱۶۱).

اقداماتی که دولت برای حفظ انتظامات در مناطق نفت‌خیز نمود سریع بود. روز دوم اعتصاب هیئتی از تهران مرکب از وزیر بازرگانی و معاون نخست‌وزیر و دو نفر از پیشوایان حزب توده به آبادان اعزام شدند که اعتصاب را خاتمه دهند. این هیئت پس از مذاکره با نمایندگان کارگران و کارفرما بیانیه‌ای صادر کرده و اعلام نمود که دستمزد روز جمعه پرداخت خواهد شد و قانون کار کاملاً اجرا خواهد شد. بنابراین اعتصاب روز سوم خاتمه یافت (فاتح، ۱۳۳۴: ۴۴۰). شرکت نفت انگلیس و ایران نیز کوشید پس از پایان اعتصاب با انجام برخی اقدامات از میزان نارضایتی کارکنان ایرانی شرکت بکاهد که این

اقدامات عبارت بودند از: ۱. ساخت باشگاه، استخر شنا و درمانگاه جهت معالجه بیماری تراخم در مناطق نفت خیز خوزستان (اخبار هفته، شماره ۹۴: ۱۳)، ۲. ساخت مدارس جهت تعلیم و تربیت فرزندان کارکنان و تأسیس کودکانستان‌هایی جهت نگهداری از فرزندان کارکنان ایرانی (اخبار هفته، شماره ۹۶: ۱۸)، ۳. ساخت بیمارستان‌هایی در مناطق نفت خیز (اخبار هفته، شماره ۹۵: ۱۳)، ۴. دادن پاداش به کارگران باسابقه و تشویق آنان (اخبار هفته، شماره ۸۵: ۷). همچنین شرکت نفت احداث مسکن و خانه و وسایل رفاه مستخدمین را در برنامه کار خود قرار داد و به سرعت پیش رفت. در سال ۱۳۲۵ ش/ ۱۹۴۶ م ۳/۴۰۰/۰۰۰ لیره و در سال ۱۳۲۶ ش ۱۹۴۷ م چهار میلیون لیره و در سه سال آخر عملیاتش در ایران شرکت نفت ۳۹/۰۰۰/۰۰۰ لیره به مصرف این کار رساند و برنامه‌ای که طرح شده و اجرا می شد مقرر می داشت که پس از ده سال همه مستخدمین شرکت دارای مسکن باشند (فاتح، ۱۳۳۴: ۴۴۲). با وجود این اقدامات از سوی شرکت نفت، در زندگی کارکنان ایرانی تغییر محسوسی به وجود نیامد. شرکت نفت از مجموع مطالبات کارگران اعتصابی، موضوع حداقل دستمزد و پرداخت دستمزد روز جمعه حل شده بود، ولی مهم ترین موضوعی که لاینحل باقی ماند خودداری شرکت نفت از پرداخت دستمزد روزهای اعتصاب بود که شرکت زیر بار آن نمی رفت.

اعتصابات سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۹ ش

تفاوت این اعتصابات با اعتصابات قبلی در این بود که حضور مردم خوزستان در تظاهرات پررنگ تر از قبل بود و مردم کلیه مناطق نفت خیز جنوب، پشتیبانی و حمایت از نهضت ملی شدن نفت را نوعی وظیفه ملی و میهنی برای خود می دانستند. لذا طبیعی بود با گذشت زمان از عمر اولین اعتصاب تا سال‌های نزدیک به ملی شدن صنعت نفت، بر آگاهی‌های مردم افزوده شده بود و مردم به دنبال مطالبات خود از طرق قانونی بودند. هرچند در سال‌های ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۹ ش یک رکود نسبی در مبارزات کارگران شرکت نفت رقم خورد که شاید بی ارتباط با سرکوب سال ۱۳۲۵ و یا دل خوش کردن به وعده وعیدهای شرکت نفت نباشد. در این فاصله زمانی تنها یک مورد اعتصاب گزارش شده است. شهربانی آبادان

در روز ۲۳ آذر ماه ۱۳۲۷ش گزارش داد کارگران بخش تعمیرگاه کشتی‌رانی شرکت نفت به منظور ازدیاد حقوق خود اعتصاب کرده و در اثر مذاکره نماینده اداره کل کار با نماینده کارگران، کارگران ناراضی مشغول کار شدند مشروط بر اینکه تا یک هفته دیگر به تقاضای آنان رسیدگی شود (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۱۲۱۲۷ / ۲۴۰). شاید یکی از دلایل افول اتحادیه کارگران مناطق نفت‌خیز در برپایی اعتصابات در فاصله زمانی سال‌های ۱۳۲۶ش تا ۱۳۲۹ش، بی‌ارتباط با حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ش و سوء قصد به شاه در دانشگاه تهران نباشد. پس از این حادثه بود که شورای متحده مرکزی به همراه حزب توده غیرقانونی اعلام و فعالان آن بازداشت و زندانی شدند و از جنبش سندیکایی اثری نماند (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۵۷۵). هرچند برخی بر این باورند اگرچه حادثه سوء قصد به شاه سبب غیرقانونی اعلام شدن حزب و فعالیت‌های مخفی آن گردید، اما در این زمان نیز حزب با فعالیت مخفی‌اش به تحریکات کارگری به‌ویژه در مناطق نفت‌خیز خوزستان ادامه می‌داد (ذبیح، ۱۳۶۴: ۱۵). در سال ۱۳۲۸ش / ۱۹۴۹م یک اتحادیه کارگری فرمایشی به وجود آمد و مقرر گردید در همین سال نماینده کارگران، آقای راه‌خدا زمانی به دومین کنفرانس کمیته نفت سازمان بین‌المللی کار در ژنو برود و اوضاع مناسب شرکت نفت و کارکنان را تشریح کند. وی با صراحت و آزادگی به تشریح رفتار شرکت نفت انگلیس-ایران نسبت به کارگران پرداخت و آنان را مورد انتقاد قرار داد. نماینده کارگران صنعت نفت ایران از سازمان بین‌المللی کار درخواست کرد هیئتی به ایران اعزام شود تا به وضع کارگران شرکت نفت رسیدگی کرده و گزارش تهیه کند. این هیئت که مرکب از سه نفر بودند، در دی ماه ۱۳۲۸ش (ژانویه ۱۹۵۰م) از مناطق نفت‌خیز جنوب از جمله آبادان بازدید کردند و پس از توقف یک ماهه به ژنو برگشتند و گزارش خود را به سازمان ارائه دادند. نهضت کارگران شرکت نفت و گزارش هیئت اعزامی از طرف سازمان بین‌المللی کار، شرکت را وادار نمود تا در اصلاح و بهبود وضع کارگران قدم‌های مؤثری بردارد. نهضت مزبور موجب شد که دنیای خارج هم از استثمار کارگران ایرانی توسط شرکت نفت انگلیس-ایران مطلع گشته و آن را مورد انتقاد قرار دهد (لهسایی زاده، ۱۳۸۵: ۵۸۵-۵۸۴).

به هر حال، دلگرمی کارگران مناطق نفت خیز خوزستان در این سالها (۱۳۲۹-۱۳۲۸ش) و هم‌زمانی آن با تشکیل جبهه ملی و فعالیت‌های نمایندگان طرفدار ملی شدن نفت در مجلس شورای ملی به رهبری دکتر مصدق، و حمایت‌های بی‌دریغ آیت‌الله کاشانی، نهضت را به پیروزی رساند و صنعت نفت در اسفند ماه ۱۳۲۹ ش. در سراسر ایران ملی اعلام شد.

اعتصاب سال ۱۳۳۰ش / ۱۹۵۱م

در فروردین ۱۳۳۰ش حسین علاء از سیاستمداران سنتی و با سابقه، برخلاف سنت معمول بدون اخذ رأی مجلس به نخست‌وزیری منصوب گردید. اوضاع سیاسی به گونه‌ای بود که انگیزی‌ها نه از حسین علاء بلکه از هیچ زمامداری نمی‌توانستند انتظار داشته باشند که با ملی کردن صنعت نفت مخالفت ورزد، لذا به سیاست سنتی «تفرقه بینداز و حکومت کن» متوسل شدند. شرکت نفت ناگهان اعلام کرد کمک هزینه و عیدی کارگران را که معادل سی درصد دستمزد آنها بود قطع کرده است. در برابر این تصمیم شرکت، کارگران دست به اعتصاب زدند (از غندی، ۱۳۹۰: ۱۷۳). اعتصاب سال ۱۳۳۰ از بندر ماهشهر (بندر معشور) آغاز شد. علت اعتصاب این بود که شرکت نفت برای برخی از کارگران خود در بندر معشور خانه‌هایی ساخته و تحویل آنها داده بود و می‌خواست فوق‌العاده‌ای که در سابق به کارگران بی‌خانه می‌داد قطع نماید. کارگران می‌خواستند که هم‌خانه داشته و هم از فوق‌العاده استفاده کنند و شرکت به این امر تن در نمی‌داد و می‌گفت اگر چنین کاری را بکنند در مورد کارگران بی‌خانه تبعیض شده و از انصاف دور خواهد بود (فاتح، ۱۳۳۴: ۴۰۹). بدین ترتیب کارگران ناراضی بندر معشور دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات با کشته شدن دو کارگر و مجروح شدن بیست نفر توسط ارتش سرکوب شد. پس از این بود که اوضاع عمومی شهرهای خوزستان دچار هرج و مرج شد. در آبادان معترضان با رویارویی نیروهای انتظامی برخورد نکردند اما همین که با شهروندان انگلیسی روبه‌رو شدند به آنها و اتومبیل آنها حمله کردند. آنان سه شهروند انگلیسی را به دار آویختند و شش تن دیگر را زخمی کردند. در همین روز «کاپر» سرکنسول انگلیس در خرمشهر

گزارش داد که با ۳۰۰۰ سرباز ایرانی همراه با چند تانک و نفربر زرهی وارد آبادان شده‌اند (کییل، ۱۳۷۷: ۷۴-۷۳). اعتصاب کارگران در آبادان، که به اغتشاش کشیده شد، بهانه‌ای به دولت انگلیس داد تا مانورهای فشاری خود را بر ایران افزایش دهد و علی‌رغم اعلام حکومت نظامی توسط علاء، دولت انگلیس اعلام کرد که ناوهای «فلامینگو» و «ایلد گوس» به سوی آبادان حرکت کرده‌اند تا «از منافع بریتانیا محافظت کنند» و به کشتی زرهی و جنگی «گامبیا» نیز دستور داده شده است که بندر مالت را به قصد خلیج فارس ترک کند. اوضاع بسیار پیچیده بود و ایران در آستانه جنگی تمام‌عیار با انگلیس قرار گرفته بود. با استعفای حسین علاء و روی کار آمدن دکتر مصدق در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ و نصایح زعمای نهضت ملی، تیت انگلیسی‌ها در حمله به ایران عملی نشد و روند ملی‌شدن نفت سیر طبیعی خود را پیمود. پس از این بود که شهرهای خوزستان طی تلگراف‌هایی به تهران همبستگی خود را با دکتر مصدق پیشوای نهضت ملی ایران اعلام داشتند و این همبستگی را در تظاهرات ۲۹ دی ماه ۱۳۳۱ به حمایت از دکتر مصدق و همکاری با هیئت خلع‌ید تکمیل کردند.

موضع حزب توده در اعتصاب سال ۱۳۳۰ ش / ۱۹۵۱ م

حزب توده با وجود اطلاع از تصویب قانون ملی‌شدن صنعت نفت، به جای دعوت کردن از کارگران به آرامش، بیشتر به این ناآرامی‌ها و اعتصابات در مناطق نفت‌خیز خوزستان دامن می‌زد. در همین رابطه جوانشیر یکی از رهبران حزب توده اظهار داشته بود: حزب ما - حزب توده - از ورود طبقه کارگر به میدان ضدامپریالیستی عمیقاً خرسند بود و با تمام نیرو از اعتصاب کارگران حمایت می‌کرد و در سرتاسر کشور نهضت حمایت از کارگران نفت را به وجود آورد. حزب ما توانست اعتصاب خوزستان و اعتصاب سرتاسر کشور را در طول فروردین ماه و اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰ ش اداره کند و به پیروزی رساند. این در حالی بود که جودت یکی دیگر از رهبران حزب توده موضع حزب توده در این زمینه را از جمله سیاست‌های غلط حزب می‌داند و می‌افزاید: در دورانی که توجه همه کارگران و زحمتکشان ایران باید به سوی دشمن اساسی باشد و برای دولت دکتر مصدق گرفتاری‌های

دیگری به وجود نیاورد، حزب کوچک‌ترین اقدامی برای جلوگیری از این اعتصابات نابه‌هنگام به عمل نیاورد و عملاً آن‌ها را تشویق می‌کرد (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۵۷۶-۵۷۷). برهان نیز می‌افزاید: اگر رهبران حزب توده ذره‌ای عرق ملی داشتند، حق این بود که در چنین وضعیتی به خواباندن اعتصاب یا حداقل محدود کردن دامنه آن پردازند، نه اینکه اعتصاب را گسترش دهند و حوزه آن را به خارج از خوزستان بکشانند. وی عقیده داشت که اعتصاب کارگران صنعت نفت در ۲۵ اسفند ۱۳۲۹، که به همت حزب توده لحظه به لحظه وسیع‌تر می‌شد، فقط در اثر خواسته انگلیسی‌ها و به نفع آن‌ها بود. حزب توده هم خوب از این موضوع اطلاع داشت ولی به اشاره شوروی، که رفتار دوستانه‌ای با انگلستان در پیش گرفته بود، آن‌ها نیز با انگلیسی‌ها همگام شدند (جوانشیر، ۱۳۵۹: ۱۲۰؛ برهان، ۱۳۷۸: ۱ / ۴۰۱؛ جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۵۷۶-۵۷۷).

نتیجه‌گیری

فرایند شکل‌گیری و تداوم اعتصابات کارگری در مناطق نفت‌خیز خوزستان از آغاز تا فرجام روند یکنواختی را نپیمود و در این فاصله زمانی با فراز و نشیب‌هایی همراه بود. حتی در برخی از سال‌ها با اعمال سیاست‌های شرکت نفت انگلیس و ایران و همدستی با دولتمردان ایرانی به سکوت و خاموشی نیز گرایید. مراحل پنجگانه اعتصابات کارگری هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارند که به تفکیک به آن‌ها پرداخته شد. برای نمونه نخستین برپاکنندگان اعتصاب کارگری در مناطق نفت‌خیز خوزستان کارگران هندی پالایشگاه آبادان بودند که اعتصاب آن‌ها بیشتر جنبه صنفی داشت تا سیاسی. این کارگران با برپایی اعتصاب به دنبال شرایط بهتر و دستمزد بالا بودند و چون این اعتصاب تنها مربوط به کارگران هندی می‌شد و با بدنه اصلی اجتماع کارگران ایرانی شرکت نفت سنخیتی نداشت، به سرعت از سوی شرکت نفت و نیروهای اعزامی انگلیس به آبادان سرکوب شد و شرکت نفت مانع سرایت اعتصاب به خارج از آبادان گردید. این در حالی بود که اعتصاب سال ۱۳۰۸ ش. / ۱۹۲۹ م. به کلی با اعتصاب سال ۱۲۹۹ ش. تفاوت داشت. این اعتصاب از سوی کارگران ایرانی مناطق نفت‌خیز خوزستان برپا گردید و بیشتر مناطق نفت‌خیز را دربر

گرفت. ویژگی این اعتصاب علاوه بر جنبه صنفی آن که شامل مواردی چون افزایش دستمزد، تهیه مسکن و بهداشت و درمان بود، جنبه سیاسی نیز به خود گرفت و فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری و افرادی چون علی امید و یوسف افتخاری از رهبران جنبش کارگری در میان کارگران و برانگیختن کارگران به اعتصاب کاملاً به چشم می‌خورد. هرچند این اعتصاب مانند اعتصاب‌های قبل و بعد با سرکوب مواجه گردید، نکته قابل توجه در این اعتصاب این است که چگونه رضا شاه با وجود ابراز حس ملی‌گرایی و وطن‌دوستی دستور به سرکوبی کارگران بی‌دفاع را صادر کرد، درحالی که این اعتصاب می‌توانست بهترین فرصت را برای حکومت رضا شاه، که تا حدودی با بحران مالی مواجه بود، فراهم سازد تا از این رهگذر برای ملت ایران و کارگران شرکت نفت، امتیازاتی را از شرکت مذکور مطالبه نماید. علاوه بر آن، وی دستور به تعطیلی اتحادیه‌های کارگری و هر نوع فعالیت مرتبط با آن را در مناطق نفت‌خیز خوزستان صادر کرد. شدت عمل نیروهای امنیتی رضا شاه چنان ضربه مهلکی بر کارگران و فعالان کارگری و اتحادیه‌های آنان وارد ساخت که تا سال ۱۳۲۵ش. یعنی به مدت هفده سال هیچ صدایی از کارگران و خواسته‌های برحق آنان شنیده نشد. این سکوت حاکی از بهبود وضعیت کارگران و یا دست یافتن آنان به مطالباتشان نبود بلکه نتیجه سیاست سرکوبگرانه رضا شاه بود که کارگران را به سکوت واداشته بود. فروپاشی نظام استبدادی رضا شاه در پی وقایع شهریور ۱۳۲۰ش. عرصه را برای فعالیت‌های سیاسی جدید گشود، به طوری که فعالیت‌های صنفی و سیاسی کارگران خوزستان در حوزه نفت خیلی سریع روبه‌رشد نهاد و روزبه‌روز وسیع و گسترده‌تر شد. احزاب سیاسی در بین کارگران خوزستان و مناطق مختلف تبدیل به صحنه مبارزات صنفی-سیاسی گردید. در همین رابطه سندیکاهای کارگری در خوزستان رشد کردند و کارگران روزبه‌روز آگاه‌تر شدند و بر مقدار مطالباتشان افزودند. به تدریج حاکمیت انگلیسی‌ها در صنعت نفت با سؤالات و شبهاتی همراه شد. در همین راستا اعتصاب سال ۱۳۲۵ش./۱۹۴۶م. در سراسر مناطق نفت‌خیز خوزستان شکل گرفت. اعتصاب با مطالبات صنفی، که همانا شامل افزایش دستمزد، پرداخت حقوق روز جمعه و برخورداری امکانات رفاهی و بهداشتی آغاز گردید، ولی با سازماندهی کارگران از سوی

فعالان اتحادیه‌های کارگری و توزیع روزنامه‌های چپ‌گرا میان کارگران که منافع بریتانیا در ایران را مورد هدف قرار داده بود و نیز سایر روزنامه‌ها - که مطالبات کارگران را قانونی و برحق دانسته و شرکت نفت را به استثمار کارگران متهم می‌ساختند - اعتصاب از حالت صنفی محض خارج و جنبه سیاسی به خود گرفت و کارگران با شعارهایی آشکارا انگلیس و شرکت نفت را عامل پس‌رفت ایران معرفی می‌کردند. از بد حادثه، اعتصاب کارگران مناطق نفت‌خیز با غائله آذربایجان و کردستان هم‌زمان شده بود و قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت، که تا حدودی به حزب توده گرایش پیدا کرده بود، با فرستادن نمایندگان از این حزب به خوزستان توانست به اعتصاب پایان دهد. شرکت نفت تلاش می‌کرد اعتصاب را به حزب توده و شوروی نسبت دهد و اگرچه این ادعا خلاف واقعیت نیست ولی نمی‌توان نقش کارگران ایرانی را در برپایی و تداوم این اعتصاب نادیده گرفت. اعتصابات سال‌های بعد، که مقارن با ملی‌شدن صنعت نفت گردید، علاوه بر مطالبات صنفی و سیاسی، به نوعی با عرق ملی نیز همراه بود. همسویی کارگران مناطق نفت‌خیز خوزستان با نمایندگان حامی ملی‌شدن صنعت نفت در مجلس شورای ملی و حمایت آیت‌الله کاشانی از نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، مردم ایران را در پیروزی نهضت ملی کمک رساند.

منابع و مآخذ

- اتابکی، تورج (۱۳۹۰). *دولت و فرودستان*. ترجمه آرش عزیزی. تهران: انتشارات ققنوس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۹۰). *روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰*. تهران: نشر قومس.
- اسکرین، سر کلارمونت (۱۳۶۳). *جنگ‌های جهانی در ایران*. ترجمه حسین نجف‌آبادی فراهانی. تهران: انتشارات نوین.
- افتخاری، یوسف (۱۳۷۰). *خاطرات دوران سپری‌شده (خاطرات و...)*. به کوشش کاوه بیات و مجید تفرشی. تهران: انتشارات فردوسی.
- افشین، کاظم (۱۳۳۳). *نفت و خوزستانیان*. تهران: اداره روابط عمومی شرکت‌های عامل نفت ایران.

- امام (اهوازی). سید محمدعلی (۱۳۷۹). *تاریخ خوزستان*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- انصاری، مصطفی (۱۳۸۴). *تاریخ خوزستان (۱۸۷۸ - ۱۹۲۵)*. ترجمه محمد جواهرکلام. تهران: انتشارات شادگان.
- ایوانف، م.س (۱۳۵۶). *تاریخ نوین ایران*. ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه. بی‌نا.
- برهان، عبدالله (۱۳۷۸). *کارنامه حزب توده*. ج ۱. تهران: انتشارات نشر علم.
- تقوی، حسین (۱۳۵۹). *جنبش اجتماعی ایران (شهریور ۱۳۲۰ - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)*. تهران: نشر فانوسا.
- جمعی از پژوهشگران (۱۳۸۷). *حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- جوانشیر، ف. م (۱۳۵۹). *تجربه ۲۸ مرداد (نظری به تاریخ جنبش ملی‌شدن نفت ایران)*. بی‌جا، انتشارات حزب توده ایران.
- ذبیح، سپهر (۱۳۶۴). *تاریخ جنبش کمونیستی در ایران*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- روحانی، فواد (۱۳۵۲). *تاریخ ملی‌شدن صنعت نفت ایران*. تهران: انتشارات شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ساتن، الول (۱۳۷۴). *نفت ایران*. ترجمه رضا رئیس‌طوسی. تهران: انتشارات صابری.
- طاهرآحمدی، محمود (۱۳۷۸). «درآمدی بر اتحادیه‌های کارگری خوزستان ۲۵-۱۳۳۲». *فصلنامه فرهنگی و اجتماعی گفتگو*. پاییز ۷۸. ش ۲۵.
- طرفی، عباس (۱۳۸۳). *مدیران صنعت نفت ایران*. ج ۱. ناشر مؤلف.
- علم، مصطفی (۱۳۷۱). *نفت، قدرت و اصول*. ترجمه غلامحسین صالحیار. تهران: انتشارات اطلاعات.
- فاتح، مصطفی (۱۳۳۴). *پنجاه سال نفت*. تهران: انتشارات کاوش.

- فخیمی، قباد (۱۳۸۷). *سی سال نفت ایران*. تهران: انتشارات کتاب مهراندیش.
- فرمانفرمائیان، منوچهر و رخسان فرمانفرمائیان (۱۳۸۳). *خون و نفت (خاطرات یک شاهزاده ایرانی)*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: انتشارات ققنوس.
- فلور، ویلم (۱۳۷۱). *اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۰۰ - ۱۹۴۱*. ترجمه ابوالقاسم سَری. تهران: انتشارات توس.
- کییل، جیمز (۱۳۷۷). *طرح سَری مدخله در آبادان*. ترجمه جمشید زنگنه. تهران: انتشارات روزنه .
- لسانی، ابوالفضل (۱۳۵۷). *طلای سیاه یا بلای ایران*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- لهستانی‌زاده، عبدالعلی (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی آبادان*. تهران: انتشارات کیان مهر.
- موحد، محمدعلی (۱۳۸۷). *خواب آشفته نفت*. جلد اول. تهران: نشر کارنامه.
- وزیر، شاهرخ (۱۳۷۹). *نفت و قدرت در ایران*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: مؤسسه انتشارات عطائی.
- Ferrier, R.w. (1994), **The History of the petroleum company** (vol), London.
- Ladjevardi, Habib, **Labor, Unions and Autocrac in iran** (contemporary issues in the Middle East) Syracuse univer (sd): 1 sted edition (November 1985).
- **Persia, annual Report, 1928, in Iran political Diaries, 1881-1965**, vol. 8: 1927-1930, Dr. R.M. Burell (General Editor), Archive Editions, 1997

اسناد و مجلات

- آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۴۴۲۹ / ۲۴
- _____، سند شماره ۲۱۲۲۴ / ۲۴۰
- _____، سند شماره ۱۲۱۲۷ / ۲۴۰
- _____، سند شماره ۸۰۲۸ / ۲۳۰

۱۸۶ / روند شکل‌گیری اعتصابات کارگری در مناطق نفت‌خیز خوزستان

- _____ ، سند شماره ۳ / ۱۸۵ / ۲ - ۳۱۰
- مجله اخبار هفته، شماره ۸۵، چهاردهم تیرماه ۱۳۲۷، آبادان: چاپخانه شرکت نفت.
- _____ ، شماره ۹۴، پنجم شهریور ۱۳۲۷، آبادان: چاپخانه شرکت نفت.
- _____ ، شماره ۹۵، دوازدهم شهریور ۱۳۲۷، آبادان: چاپخانه شرکت نفت.
- _____ ، شماره ۹۶، نوزدهم شهریور ۱۳۲۷، آبادان: چاپخانه شرکت نفت.

Labor Strike Process in Khouzestan Oil Regions (From Oil Exploration until The nationalization of the Iran oil industry movement) 1287- 1330

**Mostafa Nadim¹
Reza Habibi Nezhad²**

Received: 1 /7/2015

Accepted: 21/2/2016

Abstract

Darsi privilege cession in 1280 /1901, followed by oil exploration in Khouzestan oil regions and construction of Abadan great refinery, caused an increasing flow of laborers from in and out of Iran to these regions. Labor power, called laborers employed in Anglo-Persian Oil Company, deprived from so much initial rights wanted nothing except getting their lost rights, thought that making strike in their labor circumference was the only way. In this article ,labor strike in Khouzestan oil regions is analyzed in two axes: Backgrounds and reasons for labor strikes which most of them was in living and trade aspect than political and their purpose of strike was increasing in wages and rights, house preparing and having better welfare and hygienic equipments. In the second axis of labor strike procedure, five periods of time would be analyzed which its beginning was 1299 and its ending was simultaneous to the nationalization of the Iran oil industry.

Keywords: *Laborers strike, oil, oil regions, Anglo-Persian Oil Company, Khouzestan.*

¹ Associate Professor, Department of History, Shiraz University, mnadim.roze@shirazu.ac.ir

² PhD Candidate in History, Shiraz University, olympia17 m17 @yahoo.com

Guardianship of the Jurists. The political thought Boroujerdi, contrary to what is known, was not apart from his actions and reactions to various political figures and glimmers of this can be evaluated in relation to his practical life. This article intends to use analytical method and on the basis of written sources and interviews study the relationship between religion and state in the era absence from the perspective of of Ayatollah Boroujerdi's political thought.

Keywords: *Ayatollah Boroujerdi, Shah, Monarchy, Clergy, Political thought.*

Review of the status of religion and state in political thought of Ayatollah Boroujerdi

**Hosein Shimohamadi¹
Shahab Shahidani²**

Received: 14 /12/2013

Accepted: 21/2/2016

Abstract

With the onset of serious struggle over constitutional and legitimacy between scholars, sacrifice of religious leaders such as Sheikh Fadlallah and Seyyed Abdollah Behbahani, Frustration of scholars and political acts such as collecting important papers that were written by some constitutional scholars such as Mirzay-e Naini, Executive political and religious demands of clergymen, including the Second Amendment to the constitutional Law, caused the domination of secular technocrats on the pillars of power derived from constitutional causes. The conditions were clergy in the passive position. Ayatollah Boroujerdi, shortly after Ayatollah Haeri, regarded as one of the leading Clergymen by Shi'ites. Study of the political life of Ayatollah Boroujerdi, represents a changing and uncodified process in his political thought. Initially he followed the general pattern that some scholars considered in Safavid and Qajar period, and therefore less interfered in the customary and scope of the monarchy and was more busy with religious issues. But after the West realistic approaches of the Pahlavi regime and depletion of system from the thoughts that Shiite clergymen expected from the, he raised the thought of Public

¹ PhD Candidate in History of Shiism, Isfahan University, Corresponding Author,
s.sh89@ltr.ui.ac.ir

² Associated Professor, Department of History, Lorestan University, Shahidani.sh@lu.ac.ir

importance of the road of holy shrines in the prosperity of Kermanshah city. The results show that the road of holy shrines with multi-purpose functional such as trade (exports and imports), religious (holy shrines pilgrims and conveyance of the corpses), and communication had an important role in the development and prosperity of the city of Kermanshah in Qajar period. Due to the importance of aforementioned matters, Qajar princes as ruler of the Kermanshah, provided necessary measures in order to the safety of pilgrims and merchants that set off to the holy shrines and Baghdad.

Keywords: *Kermanshah, Qajar Period, Road of the Holy Shrines, Pilgrims, Conveyance of the corpses.*

The Importance of Commercial – Communication Road of the Holy Shrines in the Development of Kermanshah City in Qajar Period, Based on Historical and Archeological Evidence *

**Mohammad Ebrahim Zarei¹
Yadollah Heidari Babakamal²**

Received: 22 /9/2015
Accepted: 23/10/2016

Abstract

Roads always had an important role in the formation of cities and flourished civilizations. Kermanshah city throughout the history has been considered due to importance of communication in the centuries before Islam with royal road passing, and Khorasan highway passing through it in the Islamic period. In the Qajar period, Khorasan highway, considered as the road of Holy Shrines, had an important role in the development and prosperity of the city during this period. This issue implied the necessity of subject, and considering that the importance of this road hasn't been investigated in the flourishing city of Kermanshah, therefore independent research is necessary in this field. The present research is the first attempt that aims is study the

*This article is extracted from the doctoral thesis of the second author, entitled as “**An Analysis of the Historical Context of Kermanshah during Qajar Period Based on Historical Texts and Archaeological Studies**”. Department of Archaeology, Faculty of Art and Architecture, Bu Ali Sina University.

¹ Associate Professor, Department of Archaeology, Faculty of Art and Architecture, Bu AliSina University, Hamedan Corresponding Author, M-zarei@basu.ac.ir

² Phd Candidate, Department of Archaeology, Faculty of Art and Architecture, University of Hamedan, yadolah.heydari@gmail

Median Rulers: Prosopographical Studies (Neo-Assyrian Texts)

Fariba Zare¹

Received: 23 /1/2015

Accepted: 12/4/2015

Archaeological and historical information is limited about Medes in the Classical Greek literature. Due to inconsistencies in source concerning the median names and sequence of kings and rulers, that Herodotus remembered four kings and Ctesias nine kings that only the last kings match. So try to resolve the contradictions according to Neo-Assyrian texts. To achieve this goal, prosopography is used, that means literal name genealogies and in fact, a study that included political, social, cultural, social institutions and genealogy. This method presents a multi-faceted study that is different based on the circumstances of each course. According to the Neo-Assyrian literature related to the years 855-600 BC, a new list of median kings and rulers are provided in accordance with the Neo-Assyrian resources that has named six rulers. The first three kings in relationship and compare with Dioces Herodotus, the forth king is compare and homogenize with Phraortes, the fifth king Umakistar with Cyaxares and Istumagu with Astyages. Similar cases have been seen as contradictory.

Keywords: *Medes, Rulers, Neo-Assyrian Literature, Classical Literature.*

¹ MA in History of Ancient Iran, University of Tehran, faribazare91@alumni.ut.ac.ir

Causes and Backgrounds of Deprivation and Underdevelopment of the Islands and Ports of the Persian Gulf and Oman Sea In the Qajar Era

Mohammad Jafar Chamankar¹

Received: 13 /10/2015

Accepted: 11/8/2016

Abstract

During the Qajars, Iran's southern ports and islands were important maritime merchandise regions. An important portion of net and gross wealth and working capital, and goods and requirement of Iran was provided by activities of merchants and domestic and international companies in commercial areas in the Persian Gulf and Oman Sea.

The purpose of this paper is to investigate these borders during the Qajar era with an emphasis on statistics and the causes of regional frustration in the banks of the Persian Gulf, Oman Sea, despite many potentialities. The results show that despite the maritime business boom, Multi-layer factors were obstacles in improvement of life of local people. As a result the growth and development of domestic and social welfare according to its position in international interaction was not achieved.

Keywords: *Persian Gulf, Oman Sea, Qajar era, Islands and ports, Economy, Underdevelopment, Deprivation.*

¹ Associated Professor, Urmia University, mj.chamankar@urmia.ac.ir

1299 coup d' état, Reza Khan managed to seize power with the help and support of such institutions as the army, parties and the fourth and fifth parliaments of the national council and to topple the Ghajarieh's government.

Keywords: *Reza Khan, Majles, Parties, Army, Institutionalism.*

The process of Reza Khan's Rising to Power based on an Institutional Approach

Ali Jafari¹
Morteza Dehghan Nezhad²
Fereydoon AllahYari³

Received: 10 /12/2014

Accepted: 8/10/2016

Abstract

The present article aims to analyze and explain, how Reza Khan rose to power from 1920 to 1925 with the help of the most important institutions such as the army, Majles and political parties, given the difficult political-economic circumstances of Qajar era, with a historic-analytic approach and based on an institutionalistic theory (in which it focuses not only on the role and importance of institutions but also the effects of institutions and people on achieving a special goal), using library resources and archives.

Hence, this article aims to answer the following questions: Firstly, to what extent did the inefficiency of the institutions and Iran's circumstances before Reza Khan affect his rising to power? Secondly, what role did the institutions play in helping Reza Khan to rise to power?

Possible answers to these questions are respectively: firstly, it seems that the inefficiency of Majlis, the consecutive change of cabinets and lack of central strong government have had a significant role in helping Reza Khan to rise to power. Secondly, it seems that, after the

¹ Researcher on the Parliaments, PhD in History of Islamic Iran, University of Isfahan, dajivand@gmail.com

² Professor, Department of History, University of Isfahan, m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

³ Professor, Department of History, University of Isfahan, f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

both Elam and Mesopotamia. Eventually, it seems that royal titulary in middle and neo-Elamite inscriptions illustrates practice of sacral kingship in Elam.

Keywords: *Elam, Royal Ideology, Divine Kingship, Sacral Kingship.*

Aspects of Royal Legitimacy in the Elamite Royal Inscriptions

Ehsan Afkande¹

Received: 13 /6/2016

Accepted: 21/1/2017

Abstract

In the early states, most important aspect of royal legitimacy was the sanctity of kingship which made of king, a mediator between heaven and the earth. Such sanctity had been acquired in two ways: In the first type, kings were considered manifestation of the gods or their descendants or even in some cases were worshiped as one of them (divine kingship). In the second type, even though they did not claim divine status, considered themselves chosen by gods and their representatives on the Earth (sacral kingship). It seems that in the early state formation in Elam in the middle of third millennium B.C., a type of sacral kingship has been practiced which is similar to its contemporary culture in the Mesopotamia. In the Elamite old period (late third millennium), under the influence of Mesopotamian royal ideology that has been spread by the dominance of Akkadian dynasty, some of Elamite kings tried to show themselves as enforcer of divine laws and chosen by gods in the manner of Akkadian kings. By the time of Simaški kings, again, there is evidence for the influence of Mesopotamian culture on the Elamite royal ideology as some of their rulers tried to establish a royal cult similar to their contemporary Mesopotamian equals, Ur III dynasty, which was not successful in

¹ Assistant Professor, Department of History, Shahid Beheshti University,
e_afkande@sbu.ac.ir

Contents

Aspects of Royal Legitimacy in the Elamite Royal Inscriptions <i>Ehsan Afkande</i>	9 - 31
The process of Reza Khan's Rising to Power based on an Institutional Approach <i>Ali Jafari, Morteza Dehghan Nezhad, Fereydoon Allah Yari</i>	33 - 60
Causes and Backgrounds of Deprivation and Underdevelopment of the Islands and Ports of the Persian Gulf and Oman Sea In the Qajar Era <i>Mohammad Jafar Chamankar</i>	61 - 85
Median Rulers: Prosopographical Studies (Neo-Assyrian Texts) <i>Fariba Zare</i>	87 - 107
The Importance of Commercial – Communication Road of the Holy Shrines in the Development of Kermanshah City in Qajar Period, Based on Historical and Archeological Evidence <i>Mohammad Ebrahim Zarei, Yadollah Heidari Babakamal</i>	109 - 133
Review of the status of religion and state in political thought of Ayatollah Boroujerdi <i>Hosein Shimohamadi, Shahab Shahidani</i>	135 - 158
Labor Strike Process in Khouzestan Oil Regions (From Oil Exploration until The nationalization of the Iran oil industry movement) 1287- 1330 <i>Mostafa Nadim, Reza Habibi Nezhad</i>	159 - 186
Abstracts of Papers in English	

History of Islam and Iran

Vol. 26, No. 32 / 122, 2017

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**

EXECUTIVE DIRECTOR: **S. Ghahremani Ghajar, Ph. D.**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.

A. Ejtehad, Retired Professor of History, Alzahra University.

E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.

M. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.

E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.

A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.

M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.

M. Sarvar Molaei, Professor Alzahra University.

A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

SH. Yusefi Far, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

Printing & Binding: Fargahi Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.

Postal Code: 1993891176

Web: hii.alzahra.ac.ir

E-mail: historyislamiran@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-885X